بازدید شد
۱۳۸۳

بازرسی شد
۳۷ - ۶

۹۸۶۴

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب ۱- تاریخ نادری میرزا مهدی خان استرابادی ۱۲۷۲
مؤلف ۲- صورت ابواب جمعی ... دولت علیه
موضوع
شماره ثبت کتاب
۶۲۸۵۰
۱۱۰۵۴
شماره قفسه
ف ۷۶۲۰

فهرست شد
۷۶۳۰
۵۶۶۴

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۶-۲۷

۹۸۶۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب ۱- تاریخ نادری میرزا مهدی خان استرابادی ۱۲۷۲
مؤلف ۲- فهرست ابواب [illegible]
موضوع
شماره ثبت
ف ۷۶۲۰

شماره ثبت کتاب
۶۲۸۵۰
۱۱۰۵۴

۷۶۳۰
۵۶۶۴

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مجلس شورای ملی
کتابخانه

کلک بدایع نگار صنع حضرت رب نموده کوکب بخت سعید شش را
کوکبه آرای عرصه جهان و پرتو طلعت مهر گستر شرا زینت بخش دیده پیر
و جوان ساحت اقلیم گنج نهانی بود که دهر غایت الدلیل از برای روز نیاز خود ذخیره
کرده اشته و یا صفدر نامداوری بود که سلطان قضا برای دفع خصوم حوادث
در کمین برداشته بود و چون سلسله حوادث عالم کون و فساد متکیدگر پیوسته
قبل از شروع بذکر صادرات احوال آن برازنده بخت و تاج ایراد حکایتی
چند از حیث حرج است لهذا نگارنده این شکرفنامه و طرازنده این تاریخ دلپذیر
محمد مهدی استرآبادی که از چاکران حضور و ضبط وقایع مأمور است باظهار مجمل احوالی
که در ایام سلطنت خاقان سعید شهید غازی از ... پادشاه جهت تمهید بوقوع
پیوست شروع مینماید بر عالمیان منکشف شود که ایران چگونه ایران و
ممالک چه قسم ویران بوده که از حرکات معمار عزم متین آن ویرانها
درست کردند و گلهای این گلشن افسرده را از هجوم سبزه بیگانه بهمان
دلکدکوب گلچین حادثه زمان بود بچه آب و رنگ از باز بعرصه ظهور آوردند
سرگذشت عهد گل را از نظر نشنود عندلیب از هر سو گوید این افسانه را
بدانکه تا ساطع علیکم ... که در عهد سلطنت شاه مغفور ... سلطان
حسین ... ایران شد اول طغیان میرویس غلجه در مقدمه قندهار بود که در سال هزار
صد و بیست و یک هجری مطابق ... بوقوع پیوست مشیت ... خان ...
شاهنواز خان والی گرجستان در آن اوان ... قندهار بود گرجی که ... قندهار

مفتوح و ابواب بی عهدی از دست تسلط بر افاغنه دراز کرده میرویس غلجه حاکم
آن گروه از جان گذشته از روی تظلم بکوه فلک شکوه آمده چنین در ارادی پادشاهی
گیتی پناه آستان سلطنت داد یافت روی ارادت از قبله بکعبه معظمه
شتافت و در حین مراجعت بتتبع امور و ملاحظه اوضاع نزدیک و دور که دارد قندهار
و در وقتی که گرگین خان بعزم تنبیه طایفه کاکری در منزل ده شیخ خارج قندهار رفته بود
بر سر او ریخته او را دستگیر ساخت و مراد خان نام قفقان (?) که حاکم قندهار بود مأمور نمود
که با تمام کارش پرداخت بعد از ان واقعه کیخسرو خان برادرزاده او سپهسالاری
منصوب گشته بخونخواهی عم با لشکر گران روی بستم (?) و افواج مشتمل از طوایف گرج
و عرب و عجم مسخر قندهار روی نهاده میرویس منهزم شده به تهیه ابراء (?) قندهار
که با افاغنه غلجه معاند بودند جمیع و کمان (?) قلعه را محصور گردانیدند بالاخره از دست
سوء تدبیر سرداری قلعه گذاشته بقوم خویش پیوست بعد از آن محمد علی خان تفنگچی باشی
باین امر مأمور گشته در راه ... کرده تا رسیدن بقندهار از عمرش
بسر رسید بعد از او دیگر بار قندهار را بدست ... تا مقدمه هرات و شورش
ابدالی ... آمد و میرویس هشت سال در قندهار حکومت کرد بعد از او عبدالعزیز
برادرش کار او را نشسته ... بحکومت ... و بعد از او محمود ولد میرویس
با چند نفر از خاصان او ... موافقت ... او را مقتول ساخته لوای حکومت
برافراخت دیگر شورش ابدالیان بتسخیر هرات که در یکسال هزار و

صد و بیست و

صد و بیست ... بعرصه ظهور آمده تفصیل این اجمال آنکه طایفه ... در عهد ...
و سابقا ... شغل ... ایشان ... عبدالله خان ... سلطان
صد و ... بعد از ... واقعه قندهار ... اسدالله ولد خود ... نزد محمد خان
شاه ... حاکم ... آنکه ... تغییر و تبدیل ... نسبت
مقدمه قندهار ... عبدالله خان ولد خود ... هرات شده در آن
ولایت هرات ... عبدالله خان ...
باطن ظاهر ... ساخته در خلال
الحال ... هرات ... کردند بعد از آنکه این
خبر ... رسید جعفر خان ... ولایت مأمور و ...
هرات ساخته و مقارن این امور اسدالله ... فراه و بکوه
... قلعه ... اسفزار
و بعد از آن ... جعفر خان حاکم هرات جنگ کرده او را دستگیر و شهر را
محصور ساخته بعد از ... که محصورین ... شدند ... اسفزار
... باافاغنه ... در شب بیست و ششم ماه رمضان سنه ۱۱۲۹
چند نفر ... هرات که در شهر محصور ... با افاغنه ...
بودند ... که در ... عراق
... افاغنه ... افاغنه ... قتل و غارت
شهر ... افاغنه ... در شهر هرات

توقف با برکت و فتح کوسویه و غوریان و سرحدات ترشیز و باخرز را تماماً تصرف
کرده بیش اسدالله بعطف تسخیر قلعه فراه که در آن وقت در تصرف افاغنه بلوچ در آمده بود
افتاده شیخ علی القلعه ابقاء داده از آن [illegible] و فتح قلعه صود بلوچ [illegible] در تسلیم حیله رفتار
حصار مقصود در آمده و آن ولایت را ضبط نموده مراجعت کرد و در آن اثنا [illegible]
زکان از دولت بهیه صفویه سرداری مامور شده در توابع کوسویه با قزلباش [illegible] تیغ
تحت افاغنه مغلوب و شب بسمت غوریان گریخته از آن جا [illegible] عدد چهار
بیدار در دوماه [illegible] متصل عدد [illegible] و عساکر ایشان کمیت [illegible]
با صد نفر کماهیش در دشت صحرای مشهور [illegible] طایفه افغان برخورده میان [illegible]
ن جمع ایشان نیز چنین حریف را خیره و چشم بصیرتش از غبار غرور تیره دیدند
و تیغ کین بر [illegible] و تیغ خونریز از ایشان کشیده سردار را با جمعی از سپاهیان
از لباس هستی عاری ساختند بعد از چندی محمود و الله یار سلطان بعزم استرداد فراه
حرکت کرده [illegible] فراه در رسیدند آخر در محاصره [illegible] اسدالله جنگ محمود
اسدالله بقتل رسید و محمود چون تصرف قلعه فراه را در خبر استماع [illegible] همان
قتل اسدالله اکتفا کرده بصوب قندهار شتافت و در حینی که [illegible] موکب
خاقان شهید بود [illegible] جلایل حضرت [illegible] شاهی عرض
و امنای دولت [illegible] صدق عرض کرده [illegible]
[illegible] خطاب داده [illegible] فتح [illegible] اسدالله [illegible]
اسدالله را [illegible] ایران [illegible] بعد از آن [illegible] خان [illegible] گشته

هرات التصرف

هرات را تصرف و عبدالله خان بن اسدالله را محبوس ساخته بحال زندگانی جعفر خان و
دیگر [illegible] قزلباش را در سرحدات [illegible] خونریز [illegible] در آورده
و اعیان دولت پادشاهی چنین طایفه غلجه [illegible] محمود را نسبت
بخود [illegible] اخلاص [illegible] شد [illegible] سرداری تعیین نموده
با جمعیت [illegible] فراوان روانه هرات ساختند در صحرای
کافر قلعه فیمابین او و زمان خان تلاقی واقع شده سردار مزبور نیز با [illegible] جمعی
[illegible] آن طایفه [illegible] عده در آن ولایت [illegible] شد از
[illegible] چند سال آن نواحی را در تصرف داشتند [illegible] تیغ جهانگیر
ظل الهی ظلمت زدای آن بلاد [illegible] دولت [illegible] قاطع [illegible]
گردید و دیگر شورش ترکمان [illegible] استراباد [illegible] خوارزم [illegible]
جرجان و دشت قبچاق سکنی دارند و اکثر بعضی اوقات [illegible] اظهار [illegible]
در انقیاد بحکام استراباد [illegible] و سرکشی
و فساد بودند و در سوالف ایام سرداران [illegible] بتنبیه ایشان تعیین
گشته طریق [illegible] و روز بروز فتنه ایشان تزاید می یافت تا آنکه خورشید ذات
جهان آرای اقدس از افق سروری طلوع کرده [illegible] سر [illegible] خمول کشیدند
دیگر شورش لگزیه داغستان و انقلاب حدود شروان [illegible] آنکه جماعه
[illegible] لگزیه که اهالی شروان را [illegible] بودند [illegible] طایفه [illegible]
که در حدود [illegible] سکنی دارند اتفاق [illegible] حاکم

شیروان با جمعیت خود در صدد دستهٔ الجماعت برآمده بعد از ورود بمحال
شکی آن جماعت شبیخون آورده حاکم شیروان با جمعی مقتول و بقیهٔ لشکرش
از تیغ جسته اموال ایشان بتصرف آن طایفه در آمده و بعد از چندی حاجی داود دم
مسکوری با احمد خان اوسمی قیطاق و سرخای لکزی یکدست گشته اولا احمد خان
حاکم قبه را از میان برداشته متوجه تسخیر شیروان شدند مقصود ایشان حصول
حاجی داود
پیوسته مقاومت و ثانی الحال بدون [illegible] اوسمی آمده قلعهٔ شماخی را متصرف و حسین
بیک [illegible] حاکم شیروان را گرفته بقتل آوردند و بضبط شیروان و نواحی آن
اقدام [illegible] را بدولت عثمانیه عرض نموده راه [illegible] آن [illegible]
گشودند از دولت عثمانیه فرمان ایالت باسم حاجی داود صادر و دو بار [illegible]
بتمکین و امداد او مامور گشته راه [illegible] سرخای [illegible] سرخای در معیت [illegible]
او [illegible] در شیروان [illegible] فرمان ایالت باسم خود حاصل نموده
در آن نواحی رایت اقتدار برافراشت و [illegible] مامور [illegible] دیگر
[illegible] ملک محمود سیستانی [illegible] اشتغال انکه [illegible] هزار و صد
و سی و [illegible] که [illegible] شاهی رسید اسمعیل خان غلام [illegible]
سپهسالاری فایز و مامور بتسخیر هرات گردیده [illegible] ارض اقدس [illegible] ملک محمود
حاکم تون [illegible] استیلای [illegible] غرور و استکبار چندان [illegible]
ارض اقدس [illegible] سپهسالار مزبور فتحعلی خان قاجار [illegible] مشهد مقدس [illegible]
بر سر قلعهٔ تون مامور و ملک محمود محصور گشته یکماه ایام محاصره امتداد یافت تا آنکه شبی
[illegible]

۴

[illegible] که در سلک ملازمت در خانهٔ فتحعلی خان گسترده بود از فتحعلی خان رنجیده خاطر
گشته [illegible] رسانیده ملک [illegible] از ضعف قزلباش آگاهی داد و روز دیگر ملک
بمهابت مجموعی برآمده جنگ کرده فتحعلی خان زخم گلوله [illegible] در آمده [illegible] سبب [illegible]
و اعتداد ملک شده بهمان منوال در آن سرزمین [illegible]
اختلال اوضاع سپهسالار [illegible] ملک [illegible] مشهد مقدس [illegible] انکه
بعد از وقوع قضیهٔ قتل فتحعلی خان مزبور سپهسالار ایالت ارض اقدس را بعلیقلی خان [illegible]
که در آن اوان بیگلربیگی مرو و در مشهد مقدس [illegible] و تفویض [illegible] روز بروز اختلال
سپهسالار [illegible] ماده انقلاب [illegible] سپهسالار [illegible] علیقلی خان و
موافق شیوهٔ [illegible] خواست که او را [illegible]
علیقلی خان از مضمون کریمهٔ ولا یحیق المکر السیئ الا باهله غافل گشته جمعی از اوباش
را که با او همداستان بودند بمنزل اسمعیل خان فرستاده کشان کشان او را از میان
خیابان برده محبوس ساختند و [illegible] ایالت [illegible] در روز یازدهم محرم
سنه ۱۱۳۵ [illegible] افاغنه بر صفاهان مسلط گشتند این واقعه نیز در همان روز در مشهد مقدس بوقوع پیوست
پس [illegible] کار بدست الواط مشهد افتاده علیقلی خان [illegible]
در ماه جمادی الاولی همان سال الواط [illegible] علیقلی خان ریخته او را مقتول و اسمعیل خان را
از حبس برآورده بار دیگر بشغل حکومت مشغول ساختند اما از حکومت جز اسمی
باو نبود و الواط خود در رتق و فتق مهمات [illegible]
طبع سپهسالار بود ملک محمود [illegible] ملک محمود

رایت عیش را افراخته لشکر بهار برهم زن هنگامه بهمن و غارتگر شهر و کشت دی اقبال
هزاردستان هزار داستان شورافزای فضای چمن و هزاره شبستان و موج خار ای گلهای ملک بی‌بخت
کاشی کرده محمود بیان در کمال شوکت و استیلا دست تطاول دراز کرد اما باید
آنکه امداد از اطراف اصفهان خواهد رسید سلک جمعیت حوالی از هم گسیختند
اعیان دولت فکری که برای شکست خصم اندیشیدند این بود که سلطان محمد میرزا ولد اکبر
خاقان شهید را در اواسط رجب ولیعهدی برآورده بعد از چهار روز او نیز مورد ... راجع
و صفی میرزای برادر او سوی بکجایی او رسید ولایت عهد تکیه داد و ندار در بیست هفتم
رجب خلع خلعت جهانبانی از دوش گرفته قرعه این فال را بنام شاهزاده والاگهر
طهماسب میرزا زدند و در شب دوشنبه ماه مبارک رمضان در ظلمت لیل او را از دروازه کاشان
سوار ساختند که تا در سمت قزوین و آذربایجان جمعیتی منعقد و لشکری مستعد کرده شاه را از شکوه
بعد از خروج طهماسب میرزا افاغنه بنای محاصره که پیشتر اطراف شهر را سینه بندی در راه گرد
شهر را کمیاب گردید سخت شد پس تمام بحال خاص و عام راه یافته روز بروز قوت ضعف
و ضعف قوت گرفته آتش غلا دایره بلا را اکثر شد که مردم برای اکل تتمه میمردند
برگان در اوراق بجای گوشت اطفال خردسال را از دیده ذبح کرده میخوردند دلهای
مردم از آرزوی گندم چون گندم سینه چاک میبود و طایر جانها در غم دانه گرفتار دام هلاک
برای گرده نانی دلها چون تنور آتش حسرت میتافت و چشم مردم قرص را رهنما و تیغ گرسنگی خورشید
میشکافت از شور چشمی زمانه عهدی شد که شیرین دهنان بیاد شکر لب خویش میمکیدند و شکرلبان
بجای ریزه قند نبات میخاییدند بهوس میوه دامن از لخت زندگی برچیدند و بیاد انگور کوثر

حاجی

خاک پای بزرگان را از زمین میبردند و چون بیماری غوره چشم مینشیدند کبابهای که از چشمه
ارشمس تن میپوشیدند چون کرم پیله برگ خوردن میدیدند و جمعی که بعد از لوز سیمینه کام
تر آلوده اند از شدت جوع پوست درختان را شاخ دند اگر دانه ارزنی بدست میافتند رفیق را از
بی بخودی سیاه میساختند اگر چه جادوی میخواستند در تقسیم آن منتی رخت خانش میفرستادند
کسی روی بیمار را اسیر نمیدیدند و دانه ماش از شاخ علمی عزیزتر گردید سفالهای زرد
آسمان گونی دهان میخوردند و دیوانگان حسرت خوردن سنگ اطفال را چون خشت لحد
آرزو میکردند و لاله برای کباب داغ بر دل نهاد میکشد و قمری از حسرت شامی
کوکو زنان میگشت اوجاق مطبخی کور شد و چراغ و دود نهانی میفور اصفهان گیاره و ران
گردید و قحط آدم علاوه قحط نان اما بازیچه دولت را سررشته طاقت گسیخته شده
دیوان بر فرق تاج بخشیها اشکسته برادران شهر گشته در یازدهم محرم ۱۱۳۵
مطابق ... خاقان سعید شهید را افغانها بکوه افسر سردر سالار همراه آن حضرت گشته
و افسر زدنده و همان شب محمود کس برای ضبط خزاین و کارخانجات و شاهی روانه اصفهان ساخته
و خود در چهاردهم ماه مزبور با فر فرعونی (؟) داخل شهر گشته سکه و خطبه بنام
خود کرد و بعد از انکه خبر واقعه اصفهان در آخر ماه محرم در دارالسلطنه قزوین بطهماسب
میرزا رسید بر اورنگ شاهی جلوس کرده و گشته سنجان قزوین آخر ماه محرم ... تاریخ
هیشد و در ماه صفر بعضی از افاغنه برای استیلای کار حضرت شاه طهماسب مامور قزوین گردیده
بعد از ورود افاغنه در قزوین شاه طهماسب با قلیلی همراه در دشت سر خویش
آورده بجانب ... اما قزوینی چند با دشاه را ... بعد از آن

و استیمان افاغنه را داخل شهر ساخته و افاغنه دست تعدی از آستین بر آورده
کوتاه بینی دست درازی پیدا نمودند اهل قزوین را حوصله فرو نشستن بر نتافته شمشیر قتال
آختند و هر کس بمهمان خود در آویخته جمعی از ایشان را بر خاک هلاک انداختند افاغنه که در
باغات و خارج شهر بودند سراسیمه عازم گریز و بجانب اصفهان تکاپو در گرفتند محمود را
باستماع این خبر بفکر دفع قزلباشیه افتاد که مبادا در وقتی که افاغنه از قزوین گریخته
وارد اصفهان شدند شروع بملاحظه سازی امرای معزول و معارف کرده بمکر و حیله تمامی
ایشان را یکجا از تیغ گذرانید و هر جا که گمان اهل سلاح و معارف میرفت
گرفته آشکار و پنهان بقتل رسانید و جمعی را ... از مأمور ساخته ایشان رفته بهانه
شهر از را محاصره نموده بتصرف در آوردند و محمود قریب بدو سال در اصفهان
و ولایات مزبوره رایت حکمرانی افراخته بعد از آن وسوسه نفسانی او را بفکر دفع شاهزادگان
انداخته جمیع اولاد و احفاد شاه سلطان حسین صغیر و کبیر ... که بودند معروض تیغ
جفا ساخته نقش ایشان را بقلم فنا ... و بعد از چندی جنون قوی ... طاری شده
دیوانه وار ... امر و نهی او بحکم جنون ... گردید در ... شوال
۱۱۳۷ مطابق ... اشرف ... که ... جمعی از افاغنه با خود
همدستان ... از کنج اعتزال بر آمده نوبت سلطنت بنام خود ... محمود را
هلاک کرده ... الاستقلال ... در ایام سلطنت خود کرمان و یزد ...
قم و قزوین و طهران تا ... که ... عراق و خراسان ... بتصرف در آورد و دیگر
غلبه روسیه است بر ... و گیلانات و توضیح آنکه در حینی که شاه طهماسب در قزوین
بها فرمانروا ... است

بها فرمانروائی ... آمده است ... اسمعیل بیک ... وزیر اعظم ... عزم ...
مملکت روسیه ... موجب ... شاه طهماسب ...
سردار روسیه آمده ... ایشان در ... رشت ... وزیر رشت
... در آمده مغلوب ... روسیه ... که در جنب شهر رشت واقع است
شاه ... کردند ... روسیه ... دولت ... ولی
... شاه طهماسب ... دار المرز ... استرآباد ... دولت
... نموده که ... دولت کرده ... دفع دشمن ... دخل ...
در ولایات دار المرز ... شدند اما دست ... شده ... هیچ ...
... دیوان و غیران ... شدند تا آنکه ... سردار ... با ده هزار
کس آمده ... جمیع دار المرز ... که ... دولت
دولت ... صفویه بروسیه ... ساخت ... از طرف شاه طهماسب ...
مأمور گشته در خارج رشت ... روسیه ...
را متصرف ... شده ... سال ... ضبط ... دولت ...
تا ... روسیه ... شده ... الغا ...
روسیه ... جنگ ... لاهیجان ... که در تصرف ... بود
گشتند ... شاه روسیه ... قلعه ... عساکر ...
وارد دربند ... غلبه ... که ... دولت ... دربند ... رضای
... دولت نموده ... اطاعت در آمدند ... قلعه ...

دربند کرده سه هزار نفر تفنگچی که روسیه از ایولادات گویند با جعفرقلی خان که شش سال کوبه
و سالیان را متصرف و بهای اخذ و مقاطعه مالیات حساب کرده معاودت بمقر سلطنت
خود نمود و دیگر تسلط و استیلای روسیه بر ممالک آذربایجان تسبیب همین امر که بعد از کشتن
طهماسب از قزوین بجانب تبریز از دولت عثمانیه ابراهیم پاشا حاکم ارزن الروم و سرعسکر
احمد پاشا والی بغداد [illegible] حاکم وان به تبریز و حسن پاشای والی بغداد بکرمانشاهان و همدان
گشته هر کدام با عساکر بیشمار از حدود خود رایت عزیمت افراشته داخل [illegible] آذربایجان
شش جهت [illegible] شده ابراهیم پاشا تفلیس را [illegible] آورده و احمد پاشا نیز
با جمعیت تمام بایروان آمده چهار ماه قلعه را محصور و چون از جانب اعلیحضرت امدادی که
منصور نبود اهالی [illegible] امان شده قلعه را تسلیم [illegible] عبدالله پاشای کوپرلی اغلی هم در همان سال
بعزم تسخیر تبریز و ایروان حرکت کرده در حینی که موکب شاهی در اردبیل توقف داشت بر سر
تبریز آمده چون صورت تسخیر در آن سال [illegible] مراد [illegible] عطف عنان کرده در خوی
و سلماس قشلاق [illegible] دیگر بار [illegible]
از [illegible] حسن پاشای والی بغداد [illegible] بکرمانشاهان [illegible]
کرمانشاهان را متصرف شد حسن پاشا بعد از چندی در کرمانشاهان [illegible] احمد پاشا
پسرش از دولت علیه عثمانیه سرعسکر و عازم تسخیر همدان شده [illegible]
حاکم همدان [illegible] جنگ [illegible] احمد پاشا [illegible] همدان [illegible]
مدت [illegible] ماه قلعه داری کرده [illegible] احمد پاشا نیز [illegible] قلعه را مسخر کرده لوازم قتل و غارت
بظهور رسانیده و بعد از دو سال [illegible] تسخیر [illegible]

تمام [illegible]

و نیریزی خان سعید شهید کرده ملکه که نام او اولاد ابو المعصوم میرزا بوده با بنای این اسم را
گذاشته [illegible] حسینعلی [illegible] سلطان [illegible] او را معتصم
و مقدم او را گرامی و محترم داشته [illegible] اصفهان
شاه [illegible] خواهری [illegible] اصفهان که گذشته بود از حسین آباد و خواجه سرا
وارد [illegible] رفته او را به احترام آورده در همان جا [illegible] کار کرده ارقام با طراف
نوشت اما حقیقت را [illegible] خطبه را در منابر [illegible] باسم شاه طهماسب خوانده
اسم خود را [illegible] حکام [illegible] شوشتر و کوه کیلویه [illegible] ایلات [illegible] نزد او جمع
آمده [illegible] تعیین کرده در آن نواحی [illegible] بهم رسانید
تا اینکه از جانب حضرت ظل الهی در حینی که شاه طهماسب در ارض اقدس توقف داشت [illegible]
دولت [illegible] میرزا [illegible] که چون شاهزاده [illegible] شاه طهماسب داد [illegible]
آن شخص خلاف واقع است [illegible]
[illegible]
سنه ۱۱۴۲ [illegible] سید احمد نواده میرزا داود [illegible]
احوال اینکه [illegible] اصفهان که شاه طهماسب عزم آذربایجان گردید سید احمد
[illegible] ابرقوه رفت و در آنجا [illegible] فارس و کرمان
بهمرسانید [illegible] شاه طهماسب [illegible]
را فراهم آورده [illegible] واقع است
گردید در آن اوان [illegible] محمود حاکم شیراز [illegible]

سید احمد فرستاده در سرپل خاتون فتح عظیمی واقع شد سید احمد منهزم گشته بابرقوه آمد
و مردم ابرقوه را از کیفیت احوال او و تدلیس حکم مجهول آگاهی حاصل شده او را گرفته محبوس ساختند
بعد از دو ماه از محبس فرار کرده بجانب جهرم شتافت و دیگر جمعیت خود را تجدید انتظام داده از
جهرم رفته داراب و نیریز را بدائره ضبط در آورده جمعی موفور منعقد کرمانرا [illegible] تصرف کرده
در چهاردهم ربیع الاول سنه ۱۱۴۰ مطابق [illegible] ئیل جلوس نموده اسم پادشاهی بر خود نهاد و سکه و خطبه
زده بعد از چندی سپاهی از جانب اشرف بگرفتن او مامور و سید احمد در قلعه [illegible] محصور با خره
گرفتار گشته او را باصفهان آورده اشرف گردن زده هوای سروری را از سر او بیرون کردند
و عاقبت سروری [illegible] در آمد دیگر محمد علی نام رفسنجانی مشهور بصفی میرزای ثانی است
کیفیت احوال او آنکه در ماه محرم سنه ۱۱۴۲ مطابق [illegible] ئیل در لباس درویشی وارد خوزستان [illegible] گشته
گشته از آنجا که عقد هموم در چشم آن جماعت مینماید جمعی از اوباط او را دیده میگفتند که شبیه
این شخص در نظر با جسم الصفی میرزا شباهت دارد به برادری شاه دادخواهی داشت عوام از غایت
حماقت جمعیت کرده حرفدار او شدند تا به شوشتر باستماع این خبر [illegible] گشته
اراده نمیشد او نمود او فرار کرده بجزیره رفته از آنجا از راه بصره روانه بغداد شد اعیان
دولت قیصری بمباهات اینکه شاهزاده ایران پناه بدولت عثمانی برده است بدون
تحقیق شاهزادگی او را تصدیق نموده مومی الیه را [illegible] عثمانی احضار و بعد از ورود او
بحوالی استنبول [illegible] تعیین و در اسکودار مکانی سکنی و اخراجات برای او قرار دادند
و بعد از خلع سلطان احمد خان پادشاه روم [illegible] بعضی حرکات او سلطان شهر
سلانیک که بعید از طرف قسطنطنیه و نزدیک بسرحد فرنگ است فرستادند و بعد از چندی

از آنجا نیز او را بجزایر

٩

از آنجا نیز او را بجزیره [illegible] فرستادند که تا آخر در آنجا باشد و خاتمه احوال او در بیان وقایع
سنه ۱۱۵۰ نگارش خواهد یافت دیگر سید حسین نام مشهور [illegible] که از فقرا بجهت [illegible] رفته مدتی در قندهار
دریوزه کرده و ادعا مینمود که از آل [illegible] همراه افغانه [illegible] باصفهان آمده بعد از
قتل میرزایان [illegible] میان جماعت جواکی رفته خود را ابوالعباس میرزا موسوم داد که برادر
خاقان مرحوم که همنام [illegible] سروری گوشه کلاه برگشت و بر سند این دعوی دروغ رایات
لاف از طوایف جواکی و عموم اطراف جمعی فراهم آمده چون کارش بنهایت جناب شاه هوای
پادشاهی بر آورده بار دیگر از میان عدم کشیده و شمع [illegible] چون از صندوق فروغی برافراشت
رو بپایان رسید دیگر شخصی در سمت شوشتر [illegible] رسیده [illegible] پسری خان مغفور
حسن سلطان نام میرزا نامیده شاهزاده [illegible] در شوشتر [illegible]
از اعراب [illegible] در بر سر خود جمع کرده از آنجا ابو عبدالله حاکم [illegible] رفته جمعی از [illegible]
[illegible] و بر خود [illegible] آنجا تمامی طایفه [illegible] آمده [illegible] متفق و عزیمت بندر
کرده با سید احمد [illegible] میرزا [illegible] که در اول [illegible] نیز در آن [illegible] استقلال
بر افراشته بود مجادله نموده سید احمد را منهزم ساخت و بندر را با محال [illegible] بحیطه
تصرف در آورده بالاخره از جانب اشرف محمد حسینی برفع او مامور گشته و محاربه و موحی
الیه [illegible] بجانب هندوستان گریخت و بندر با محال [illegible] او ضمیمه ولایات
افغانیه گردید دیگر زینل نام قلندری است که در لاهیجان بهم رسید و او ولد ابراهیم نام [illegible]
با چند نفر از درویشان دریوزه کرده قلندران مراحل [illegible] درویش گشته در قریه [illegible]
اعمال گیلان بمضمون آنکه [illegible] درویشی اگر [illegible] شاهی از کلاه نمد [illegible]

میمونش افسر و سریر دارا از جریده و شاخ نفیر بفکر عم و نفیر افشار دارد ضیاد فتنه در بارگاه
دارا یا سلطنت که اشتهار با دعای سیر... شاه سلطان حسین و میرزا اسمعیل میرزا را نام نهاده جماعه قزلباش
دشمنوند و جمال را از بقیه راست بحکم برادرانست و جمال را انگونه تصرف کرده در آن
اوان مهر رضاخان عبدالله و حاجی ... سپهسالار و صاحب اختیار گیلان بود در لاهیجان
وقف داشت این خبر را شنیده با ... هزار کس عازم دفع ایشان گشته در کوهستان دیلمان
با و محاربه نموده شکست یافته بعقب برگشت و ایشان را عازم داخل لاهیجان گشته لاهیجان
را با تیجان ضمیمه متصرفات خود گردانید مهر رضاخان باره جمعیت خود را منعقد ساخته
عازم لاهیجان گشته در انکوه تلاقی واقع و ایشان مقهور شده بجانب کهدم گریخت
و در آنجا مجدداً سلک جمعیت ادارشاهون و سایر رجاله انتظام یافته مامولاً من ال
عال رشت را متصرف و از آنجا عازم خلخال گشته بحاکم آنجا فائق آمده با روسیه از دیگر
درجوانب اردبیل جنگ کرده شکست یافت و بعد از آن میان شاهسون آمده جمعی از شاهسون را
با خود متفق ساخته بجمعیت انعقاد داده بمعاونت ایشان با عین شاهسون که دم از هوا
خواهی و انقیاد روسیه میزد جنگ کرده باز مغلوب گشته با سواد آمده بالاخره جمعی از
طایفه شاهسون که با روسیه اتفاق داشتند با جماعت ... که از آنجا بایشان ملحق آمده
بودند بر دفع ایشان مصمم گشته در ... بر سر او ریخته او را کشته سرش را برای سرکردگان
اروس بردند   بر آگاه دلان دقیقه رس
که بهیس زادگان آل علوی و اعمات ... واضح خواهد بود که سعادت ... زاده
لطف خدای یگانه و کرامی فرزند ما در زمانه باشند نه مفاخر ... نسبت او نه مباهات
بسلطنت نکنند

بسلطنت نکنند زیرا که بدول نقود و کتاب این امر دریکه فطرت همگان لیث زین
با یستم اعتبار است و نازلترین مرتبه از مدارج افتخار تیغ برنده را انچه بگوهر خدا داد
خویشتن نه کیهان آهن و گوهرشاه هرار از نازش با آب و رنگ ذاتی خود و است تضییع
خصوصا این برگزیده خداوند بزرگ که بلطف ایزد توانا که بعد از فضل الهی اعتضاد بشمشیر
خویشتن نبرد و نبازو و رای عشیره و بیگانه و خویش و مانهها از نسبت وی دانش
چراغ و دودمان افروخته اند و خاندانها از دولت خاندانش دولت خاندان دودخته
بنام صمصام خدیو کشش دولت تیموری در آسمیس است و در بار خم کمندش بسته چنگیز
و نام حلقه نشین شعر زنهم خدنگش قضا تیز بر رتیغ کجش راست شست ظفر ؛ اگر نادر
افروز د از مهر چهر ؛ چه خورشید آتش زند بر سپهر اگر مهر از غار صیتش دم زند دم صبح
آتش بعالم زند در آتش کریز و بهمنه زرهم نهد سر بکوه و بیابان نسیم ؛ در اینصورت
کلک سخن سنج را از نگارش این مطلب بازداشتن اولی است اما چون غرض مورخ
ضبط کلیات احوال خدیو جهان و ذکر انساب نیز از لوازم این مقال است نگارشته   برسم اجمال هم
توجه بیان میگردد که آنحضرت از ایل قرقلو و قرقلو از طوایف افشار و افشار از جنس
ترکمان میباشند و مسکن قدیم این مرز و بوم ترکستان بوده در ایام که مغولیه بتوران استیلا یافتند
از ترکستان کوچ کرده در سر چشمه ... که یکی از محال ابیورد خراسان که در سمت شمال
مشهد مقدس طوس در سی فرسخی واقع و در قرب جوار مرو است توطن جسته تابستان
در آنجا ییلاق میشدی و در زمستان در دستجرد دره جز قشلاق مینمودند تولد آنحضرت در یوم شنبه
بیست و هشتم شهر محرم سال هزار و صد هجری مطابق ... در قلعه دستجرد دره جز در گزین

که با الفعل عمارات عالیه در آنجا احداث و مولود خانه شهرت یافته اتفاق افتاده
هم جد خود از تیغ مروم مرکردیده و در اوایل سالک قدم بر معارج رشد که آن حین در میان
تاجیک و ترک دخور و دوزک مظهر کارهای ستر نگ گشته در مبادی حال آثار کیت
در اقبال از ناصیه احوالش ظاهر و امور عظیمه از دست مؤیدش صادر میشده و در عالم
خفوها در آفاق بجو مین الامم بنادر قسیکی شورش

از آنجا که نقش بند کارگاه وجود ربط و پیوند مزاج جبلت را با رود و دمهای نقابی مسنی آدم ساخته
و این جنس اکوس طراز جامه قوام و دوام بر پود و تارش نوع شیراز اخته بجز دلکفوجو خداوند
محد یست و تفرد و شایسته ایزدی که بنه الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد حضرت
ظل اللهی در اوان آغاز ایام شباب و جوانی و بهار گلزار زندگانی و شگفتن نو
ل ریحان عیش و کامرانی بود و مایل تاهل گشته چون با عمّ کوسه احمد لو که از زنهای
اشاریه ابیورد و ملحقه در آن ولایت باز کیانیه و آذرکمیه معرکه آرای رزم و بزم میشود
در جامه خانه نسبت خویشی آن حمال شریفه سای مفاخرت در بر خویش آشت
الحضرت طالب بود و در اعتب بجو اسفار رحمیه آن سعادتمند شده اکبر تری
از خدیو سکان و شاه رسالک طریق استماع و همکار آرای حبک و نزاع گشته جمعی از روسای
انطافیه این علت هم آغوش شاه فنا و هخوابه رنج و عنا شده بالاخره بحکم قضا از برادر صلبت
صدور زن و فنوع یافته از آن مخدره بسر او دقعفاف در سال هزار و صد و یک در شب بیست
بیست و پنجم جمادی الاولی ده ساعت و نیم از شب ماضی گذشته شاهزاده رضاقلی میرزا بوجود آمد
و بعد از پنج سال آن مستوره رخ نقاب تراک شیده صبیه دیگر را در سلک بردگیان حرم
عفت بقسطام

عفت بسطام دادند که نصرالله میرزا و امام قلی میرزا گوهر آن درج و اختران آن برج چند
هر چند که در آغاز ظهور کوکب اقبال این خدیو بی همال و قایع و اموری که در سمت درجرد
و ابیورد و مشهد مقدس و قبیحات ... ناحیه جهت از آن حضرت با اشاریه اضدا دور کلانیه
واکراد و اذربکیه و ... طوایف والی عناد بوقوع پیوست و کوشش که از مبدای تاریخ حال
کارایشان بظهور آمد و جنگهای هر روز دیگر و ترک و تاجیک و اقع شد یا از ... که
با دام و سرحدات آن قرین آرام کردند اگر شمه از هر یک تحریر یابد تاریخ مطول خواهد بود و از بیرون
از اندازه و کنه یابد میگردد و خارج از حوصله قبول تدوین و نسیم از تنگی حمل در این روزنامه
ظفر با قتصار سخن مامور و غرض اصلی ضبط کلیات امور است لهذا همه جا رسم اجمال درا
مرعی داشته کمیت قلم را بجانب حقیقت گذاری میتازد و بعد از آنکه بزم آرای دوران
در عشر لشکر آرای ایران مساز نامساز بر کوک کوه در هر گونه از مخالف و موالف نوا با دار زیر بمی
چنین کار طنبور مد آیا ر جو اسپه ترک و تاجیک آهسته نباخن حسرت خراشیدند
و کوچک و بزرگ قانون خرمی از دست داده در دایره محنت کف زنان افسوس گشتند
و هر جا قوتی دستی بود سرازگریبان خودسری و گردن فرازی در آورده پا از اندازه بیرون گذاشت
و هر کجا خشک مغزی بود مانند چوب قد علم که شاخ سر بلندی برافراشت از آنجمله
ملک محمود سیستانی بطریقی که مذکور شد روانه جاده ارقادا ... ظاهر با قاف و مشهد مقدس را استیلا یافت
و حضرت ظل اللهی تا آن اوان در حدود ابیورد و کلات و سایر سرحدات دشت مشغول
ملک داری و تحکیم خونریز جلادت شاهباز اوج دشمن شکاری بوده نماند شیر صیاد بیشه
خویش و طعمه بخش کام بیگانه و خویش بهیچ نه چون بدیده ساقی چرخ مینا ساغر از ساغر ماه و قمر

خزانهٔ غم اهالی ایران بوده و حریف جنگ ظرف زمانه از دست کاسه ریز صفاهان
شکست و راهزن فتنه جوی دهر دست تطاول کشوده راه آشتی بر روی جور در تنگ
بربست و این معنی را حوصلهٔ غیرت اکفرس بر نتافته به الهام خداوندی بنیاد زد ار سالکت خسته
طراز دلیری عزم مقید و قوت همت استوار جمعیت طوایف و قبایل اکراد و بابا ایلات ایران که ساکن
ابیورد و دره جز و کلات بودند بحوزه خدمت احضار و کلات سپاه چهل حصین و قلعه
خدا آفرین بهمه تاقمعه دستجرد و ابیورد که بوسه جولانگاه اشهب گیتی نورد و مسکن یاوران خالص
اخلاص پرورد بود برای افروختن برق حکمرانی احتشام و بیداری کرد کار آغاز کار کردند
آری غضنفر صولتی که بهابت صلابتش تیغ در ناخن شیران جهان کند کجا حوصلهٔ ورزند
که هر گفتار خصمی از روباه بازی چرخ جنگ خو بر عوض شیر مردی کردن افرازد و سروری
که همیشه گردن فرازان گردن بطوق اطاعتش خم داشته اند که روا که گردن اطاعت
هر بکری خم سازد ایلات عمده که بهمراهی توفیق سر قدم ساخته سالک این طریق شدند
هفت فرقه بودند که شش آن طایفه افشاریه که شرف انتساب با انجناب داشتند و دیگر اکراد ساکن دره جز و ابیورد
که از ایلات معظم خراسان میباشند هر چند که طوایف دیگر نیز در میانه بهره اندوز حد میت
خدیو فرزانه میگشتند اما آن هفت فرقه در بند و خاص بحدی ناشند خدا منتقلان بارزوی ازل قتال
خسروی را بمنزله دست خصم افکن و ساعد بخت فیروز را با عدوی سعادت پنجه شمشیر شکن
بودند و بعد از چندی بعضی قشاریه و اکراد که صحرا کوه و وادی ساده لوحی بودند و بسیاری شش طایفه
مختلف الآرا گشته از افشاریه فرقه که صاحب قلعه و جمعیت بودند منتاشت مکان و عدت
خود مستظهر شده با انحضرت در مقام کاوش و بعضی نزد ملک محمود در قشه باو از در الفت

وسازش در آمده

۱۲

وسازش در آمدند از اکراد دره جز و ابیورد جمعی باکراد خبوشان پیوسته و کردهای زعفرانیه
پی عقد مواثقت بستند و هر یک بفرزنگان رنگها ریخته و شعبده بازی آمیخته و با دشمنان
آمیخته با انحضرت در اول نخجیر سنه یکهزار و صد و چهل نوزر الین جلایر که با طاقات قسمی کشیده
مهر یکی و دیگر خان نام و باقی رؤسای بخود لقبوری در آغاز عهد دوستی در اخلاص فی میان در راه براه
در شدن در رخانه درم رکاب نصرت انتساب و در تخت دوستی سایه آسا دبانه زدن خسرو خورشید
قباب بودند و انحضرت بقتل اعوان و کسر شوکت خصمان و آرام همت بسیار زده با بقایا
هوا خواهان کریخ و کامیابانه بنیان ساخته رایت عزم افراخته با هر فرقه جای کیرد در کذاشت

ذمعی مانند مدرا انور روشن است که جلوه جنود کواکب و انجم با ظهور کوکب اقبال بلند
بر دوار نیره طبعان تا طلوع طلیعه نیر جهانتاب منهجی که در مقدمه کتاب سمت کذارش
یافت بعد از آنکه ملک محمود در ارض اقدس آغاز خودسری کرد و رؤسای ایلات خراسان از
راه ضعف نفس و قوت وهم بطوق طاعت او گردن نهادند و دم اطاعت برد و کشادند
از آنجمله فتح خان نام بابالو دانامه ایرلو قشاریه بودند که از جلو و دره رود ریابا قشه
نزد ملک مساقیه صدور انجر کنند از افشاریه بر طبع غیور خدیو بیهمال ملایم افتاد و بچاره
جوئی کار ایشان سپاه را بهر طرف روانه و در تدبیر این امر طالب بهانه شد تا اینکه
ملک دیبا پیرانکیخته چنین در ملک خراسان همیشه از جانب انجناب اندیشه مند و هر ساله مسعود
مغموری را انبار منداته نزد او روانه کرده مغایابات بوکه بعهد و پیمان شاه که مارا از آمدن
بارض اقدس نغیر از صیانت حال مسلمانان منظور نیست اگر در عالم رسم موافقت برعی

کرده مبشر فواید خیر و عبث [illegible] را [illegible] و غیر خواه بود آنحضرت نیز قبول مسئول او کرده
عازم ارض اقدس شده و روزی با ملک [illegible] رصد آنجا که وحشت او را رفع و در خلوت [illegible]
شر و جوش را دفع کند تخت [illegible] و جلایر که در خدمت آنحضرت بودند معهد کرده
نموده که در جریده بازی خود سازی که مهیا باشند منظور آنکه آنحضرت در [illegible] بازی [illegible]
عنان [illegible] ملک را ربوده با تمام کارش [illegible] خواهان [illegible]
او در آن [illegible] از [illegible] روزی که در میدان [illegible] ملک
کرم جریده بازی [illegible] عازم عنان [illegible] ملک [illegible] جمشید [illegible] دست
رایض [illegible] که یکه تاز آسمان [illegible] دست
بر زمین که نشسته [illegible] ملک [illegible] از آنجا [illegible] سرمست
باده [illegible] نخوت بود [illegible] بعد از انقضای [illegible] شهر
عطف عنان کردند اما آنحضرت پیوسته در کمین [illegible]
[illegible] حال [illegible] کرده [illegible] خود رام ساخت [illegible]
به [illegible] ملک [illegible] آنحضرت [illegible]
روز دیگر [illegible] حال [illegible] همراه [illegible] بعد از [illegible] مشهد
مقدس [illegible] رسید [illegible] آن [illegible] نفر را
[illegible] ایشان
[illegible] عازم [illegible] جمع کرده [illegible] جویان
گماشتند
ملک محمود [illegible] از وقوع این واقعه

[illegible]

١٣

وحشت اکبر [illegible] دانست که از شهر خلاف آن [illegible] جز [illegible]
[illegible] خواهد [illegible] منزل نجات [illegible]
[illegible] حالش [illegible] انتقال کرده که روز اول [illegible]
[illegible] اکراد [illegible] که [illegible] شده [illegible] کار [illegible]
را آماده [illegible] اکراد [illegible] جواب [illegible] که [illegible] کردن [illegible]
[illegible] و معیشت [illegible] استحکام [illegible] در [illegible]
[illegible] و این خیال از [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] جواب [illegible] عزم [illegible] کرده
چون راه کلات [illegible] عظیم [illegible]
آنحضرت [illegible] مصلحت [illegible] شهر [illegible] از راه [illegible] کردید
در منزل مزبور [illegible] اکراد [illegible] ملک [illegible] کرده که [illegible]
باعث وحشت اکراد [illegible] از آنجا [illegible]
را آماده [illegible] شده [illegible] اکراد در [illegible] کرده [illegible]
عموم اکراد [illegible] عزم [illegible] آمدند [illegible]
مغلوب [illegible] و [illegible] خود [illegible] ملک [illegible]
[illegible] اکراد [illegible] از [illegible] مال در [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] را [illegible] داد [illegible] که در
[illegible] آن جماعت بود [illegible] ساخته محاصره کرد و در خلال

آن جماعت چند بوم هال مانند بلای ناگهان بسر وقتش رسیده منتسب مقال آنکه بعد از وصول
خبر عزیمت ملک بسمت خبوشان حضرت ظل اللهی با موکب دشمن کش چون بحر جوشان در عقب
خروشان با فوجی از رزم کوشان از راه تقصبات بعزم اکراد اهتمام در ابتدای کار
در حوالی خبوشان بفوجی از اتباع ملک که اسباب توپخانه او را از مشهد مقدس می‌آوردند
دچار گشته اکثری را مقتول و معدودی اسیر کرده از ورطه هلاکت جان بسلامت بدر بردند
ملک محمود از این واقعه متحیر گشته قلعه گیری را تاب و شمشیر عالمگیری را آب داده کرم کرشش
دکیر قلعه در شرف تسخیر بود که دفعة حضرت ظل اللهی با جولان صف شکن و دلیران
مواکب عربده جو و نعره زنان از زنگ کینه رهنمون گشته حمله زهره شکاف قلب
لشکر محمود در ربودند خود را بپای قلعه و سران قلعه خود را بپای او رسانیده از تنگنای
محصوری نجات یافتند ملک حسین پیش از وقت بیارم اسم عزم در حوالی قلعه
لشکری ترتیب داده بود بعد از وقوع قضیه و ظهور شکست از خارج قلعه فرار در لشکر خود
تحصین جسته بود که حضرت ظل اللهی عورات و اطفال اهل قلعه را با مال ایشان از قلعه در
آورده در یک طرف قلعه در جانب دشت نزول در آن باب اکراد که از خوف ملک
بقولها ملحق گشته بودند از نکهت در موکب اقدس حیات تازه و بهجت بی‌اندازه
یافته با روی سر قدم ساخته بخدمت والا مربوط شده و بجده ارزوی معاودت عهد بند که
بستند روز دیگر که ملک نیر در نقش خورشید جهان فروز از قلعه افق تیغ کشیده
آهنگ خود نمائی کرد ملک محمود لوای عزم افراخته و طرح جنگ انداخته چون حریف را
قاهر و دست سعی را از دامن مطلب قاصر یافت گسسته عنان و شکسته شان روی بر تافت

بعجز و دونی ...

١۴

و سپاهی و توپخانه را حصار خود ساخته بجانب ابیورد شتافت آنحضرت نیز هر جا عشر الاد
می‌دادند و خبوشان از اطراف ملک کرد انگیزی کرده که شاید ملک بر سپاه و توپخانه بهر که جنگ
آید فائده کرد چون طایفه اشرار اکراد تا آن زمان مکرر بر آن و عیش و همیشه بتیغ و سنان
خصم افکن میدان جنگ می‌بودند آنحضرت در اول جستن ایشان را با توپخانه و سپاهی
منافی حزم دانسته ترک رزم داده عشرت آباد اکراد در امر خصم ساخته خود بجانب
ابیورد صرف مرام عزم گردانید ملک نیز عزم بار دار الملک مقصد با فقه دار الملک

مقام گردید   چون ابیورد قصبی است

ابیورد که در آن طرف قریب به اضداد ملک محمود در شده در صدد مخالفت بود اول از جمله
ابیورد شکسته بنا قلعه که در حوالی ابیورد واقعست هرچند که موسم زمستان و لشکر سرما
کارگر تاب و توان بود لیکن حضرت ظل اللهی از آنجا که همیشه سرگرم شاهنامه بود
بر دارین عزم ظفر پرور را افسرده و دل سرد نگشته با دلیران عرصه قلعه مزبور را
احاطه و اطراف از آنجا که و خاک انباشته منبسط کرده آتش توپخانه را بقلعه بستند
آب بر روی کار نماید پس حواله سرکوب بسته قلعه گیان را ساختند بعد از چند
روز که صواعق تسخیر از آتش افروز اهل قلعه بحبل المتین استیمان جسته
جسته معذرت جویان و ندامت بیان کردن بربقه اطاعت گذاشتند آنحضرت
اساس قلعه را برکنده اهل قلعه را کوچانیده با ابیورد و سایر محال پراکنده ساختند چون
اهل قلعه با خواده نیز که سکنی طایفه کوند و زلوی اشرار در زمره اتباع ملک محمود انتظام
یافته رخ از اخلاص کیشی بر تافته بودند بعد از شکست قلعه رایت توجه بالصوب افراخته

و مدتی که ماهچه قلعه را بعضی مصوری انداخته تخت از هر طرف جوالها ترتیب
داده چاکر رخنه چند ساخته استادان نقب زن و جا بجویان خارا شکن آغاز نقب زدن
کردند مقارن وصول نقب بزیر حصار اهل قلعه از کنج کاوی بیل و کلنگ بکر بر دهان یا برده
سر رشته نقب را بدست آورده خواستند که آب بر آن نمر بسته آتش فتنه را فرو نشانند
بر دهان نیز دستی کرده نقب را بار دوم انباشته آتش زدند چند نفر از قلعه گیان را که در میان
نقب بودند چون دود از نهاد هستی بر آمده با دل سوخته و جگر تفته روانه دیار عدم شدند
و دیوار زیر منهدم گشت اما قلعه گیان با چوب و خاک با موضع رخنه راه دخول بر سپاه
نصرت بنیاد بستند چون نقب کاری ساخته نشد ملتزمان سپهر توان از اطراف
جمع آورده چهار صد قلعه را احاطه شده صد ذرع کاوش از خاک و خاشاک مثابه بلندی
همبستری ذرع عرض و نه ذرع ارتفاع آن شبیه اصطخر کوته بسته و آب بر آن جاری
کردند در عرض هم ساعت آب احاطه حصار که رخنه رشاب و فراز دیوار از [illegible] بنیاد قلعه
بتزلزل آن سیل بی امان چون خانه حبابها بپ رسید و در بروج و بیوت آثار خرابی
مجموع و شهاب ظاهر گردید مردم آنجا کوکب طالع را در برج آبی منقلب دیده دست
از جان شسته و از غیر اضطراب مانند شرر که از خانه چشم روان گشته از روی
ندامت بپای سرور ایران فرو ریخته شدند و یکانه چهار نفر از زر وسائر انظار که
سرمایه فساد بودند معروض تیغ یاسا نموده برات نام که خدای قلعه را که مرد شکست
پیشه بود و تکولونه شکست شانه تیر فاتحه شهاب ثاقب ساخته برات جانش را با آتش
حواله کرده ساکنین آنجا را انقلاع دیگر فرستاده بسی کلاب ابیورد بجزیکی لوای طیور نمودند

[illegible]

و بعد از چند روز رحبت [illegible] عزم تادیب قلعه زاغچه کردند چون قرخان که از [illegible] قلعه نوره
بود جمعی از ترکمانیه را با خود متفق ساخته بهوای و نخواهی ملک آتش فتنه سرکشی افروخته
حضرت ظل اللهی در حینی که مشغول محاصره ابیورد بودند طهماسب بیک و کبیر حسین [illegible]
با چراغ بیک قرخان و جمعی از دلیران با مدار با اطفای آن نائره مامور ساخته بودند
چون آب در زاغچه از چهار ده بند کاریز منشعب می شد مامورین در سر کاریز بنای توقف
گذاشته برجی ترتیب دادند که ممر آب کاریز بود در ضمن قلعه شود قرخان از
با جمعیت خود بعزم مدافعه بر سر برج آمده با مامورین مجادله و شکست فاحش داده جمعی را
قتیل و چند نفر را دستگیر کردند چراغ [illegible] طاقش خانه روشن میکرد در روزی که آگاهی از
تنبیه او فرموده فرقه یافته وارد امور دشت بدین خبر ملال اکثر بعرض اقدس رسیده شهباز
همت والا بعزم شکار زاغ زاغچه چنگی جلادت تیز و سر پنجه یار او تیز ساخته هنگام
شام بجناح استعجال حرکت و در اثنای راه میان خلال دلیران معرکه جدال حضور آورده
رسانیده متفرق سپاه را جمع و تهیه اسباب قسیع و قمع کرده در برابر زاغچه جلوه فرما
اشهب برق جهنده گشته جمعی از سپاه دکان جلادت قرین را بر برج قلعه تعیین نموده
تنگهبانی راه اقدام و اگر ترکمانیه قلعه قصد فرار نمایند اعلام کنند در آن وز قلعه گیان
اقبال کرده خود بعرضند اقبال بکار ده برگشتند از اتفاقات در همان شب وجرانتار بمدد
با امداد قرخان آمده قرخان با جمعی از قلعه بر آمده ایشان را در کمین گیر زده شب در خفیه باز
بقلعه برگشت بیا دکان در ب قلعه خروج آن جمیع را از قلعه تصور فرار ترکمانیه نموده
خبر بجذبه نمودند اخبر رسانیدند آنحضرت با استکام مجیح بعزم تعاقب بر مرکب تیز تک سوار شده

دو فرسخ که از چهار ده و روز خجند نزدیک شدند قرخان دفعةً بهیات مجموعی از قلعه
برآمده و ترکمانیه از سمت میمنه و تاتاریه از جانب میسره از کمینگاه بیرون آمده
با شمشیرهای آخته از دو طرف بر قلب سپاه کینه خواه تاخته آنحضرت که به تنهایی با آن گروه
به لوای آن یکی منتظم با نیّة تعلیه الفاً از قلب جوی و عدی آن گروه اندیشه نکرده با دلیر
ان اوباش رباط شتافت و فرار اختیار نمودند دست با استعمال آلت حرب و پیکار بردند در آن
زمان جمعیت آن طایفه چون طره خوبان تار و مار و ترکمانیه فنا پذیر وادی فرار گشتند
پس موکب والا با نصرت و فتح و ظفر کامیاب شده گشتند مقارن آن حسب الحکم اتابک به
ماوای رسم اعتذار به خدمت خدیو کامگار آمده استدعای معاوضه گرفتاران چراغ بیگ
نمودند آنحضرت نیز ملتمس برگشته گرفتاران را از طرفین مرخص و بهمالک تا به جانب قلعه حاضر
مردوشه ندر از دیگر که سلطان این مبنه طارم از قلعه چهارم رایت اقلیم گیر را از اخشی و فرقان
شب در مقابله از فرص در او برسانیدند اخشی خدیو ارجمند بعزم اتمام کار قلعه را از خجند
اعلای لوای ظفر موید کرده قرخان چون حال چهر را تباه و روز مراد را سیاه دید دست
بدامن استیمان زده از قلعه برآمده و متعهد خدمتگزاری و متقبل رسم فرمانبرداری شد
آنحضرت نیز سوابق اعمال او را بعفو مقرون و ترکمانیه قلعه را کوچ داده بصوب اوره
توجه فرمودند و از آنجا بقصد تصرف شاهرخیه که هر روز در آتش عطش تشنگی مبتلا بود خیمه زدند
چون ترکمانیه ... که در حدود ... و در دن مبتلا بودند در اسباب در این
حال اعوان سعید سلطان کلاه شمرده و پا از جاده انقیاد بیرون که کشته ولایت شاهرخیه را تصرف
کرده بودند حضرت ظل اللهی بعزم تسخیر شاهرخیه را ... عرضه ... وارد

شاه محمد حسین بیگ ولد سام بیگ

شاه محمد حسین بیگ ولد سام بیگ وکیلی حشم کسر نیز اظهار مکرمت و اخلاص اهالی دولت
اساس میکرد حسب الاشاره اقدس با جمعی از اکراد هوا خواه از خویشان بموکب مقدس پیوست
سعید سلطان بر حقیقت حال واقف گشته چون طاقت مقاومت نداشت با اعوان ترکمانیه
آن سمت وارد غبار و سه فرسخی شاهرخیه با جمعی از روسا ... آسمان
گشته اظهار ندامت و شرمندگی و تجدید عهد صداقت وعده که کردند پس بنام عزیمت کابل نقطات
محمد حسین بیگ رخصت انصراف یافت در خلال آن احوال ... خجندی را ... خدا
کرمان کسیرحال گشته با جمیع در خاطر داشت سرشت مکرر که ... کنند ...
رسانیده از اخلاص کیشان عذر دکید برایشان را ... خدیو ... رسانیده ... ایشان
معروض تیغ سیاست و نارک هوای پاشی گشتند

در اثنای این احوال ... غلام از دربار شاهی بسرداری خراسان

تعیین گشته از عرض راه در حینی که عازم خراسان بودند بنابر اشتهار آوازه شوکت ...
که سامعه افروز ... اعلام کرد که تا آنحضرت با در دو او عازم خوشان گشته ...
جمعیت ... اکراد ... داده ... دارند ... دار العلوم ... معامله اتفاق
اکراد با آنحضرت ممتنع الوقوع است ... دلیران ... نصرت
لوای توجه بجانب ارض اقدس افراخته ... که ... در سمت
علیا واقع است ... ساخته ملک ... معامله شناخت
و ... حرب ... تیغ ... حکم
ارا عوان ملک را ... ساخته ملک ... ساختند

صد زخم خورده شکسته بال خود را به پناه شهر کشید چه با همان سربازان و از اطراف
شهر را بسیر اقدام جواد صرصر خرام ساخته شیرخانه قلعه طوس را که موسوم بقلعه حاجی تراب است
و در سه فرسخی مشهد مقدس طوس در جانب غربیه داشت مقر کوکبه نصرت شعار کرده
امده و شد بر ملک بسته هر روزه در یک دفعه او هم تبرکام را با فوج جمعی از شام در جوار قلعه جولان
میداد و بر جبهای کاری سیف و سنان خیمها را به اندوه بر روی خاطر محمود پاشا ملک میکشید. ملک جمعی از ازدحام سپاهیان
و میدان اندازی آنجناب را مشاهده است و معلوم او بود که جنگ میدان حریف نخواهد بود از شهر
چه انگشته لشکر بقلعه گرد و فرود آمد و بسیاری از مردم توابع و نواحی مشهد را که از اکثر اختیار
کرده همان جلادلور از شهر را ملک مالک گشت در سیاق این حال رضا قلیخان وارد و خبوشان کشته شاهلوی
بیک شجوا و با جمعی دیگر که همراه رضا قلیخان بود شهید شده اکثر تردید گشته بر صنایعان حمله کردند که
جنابت در این نحو عرصه را بر ملک تنگ ساز دولوار نام و ننگ افراز د سردار توابع صنعت
دلقصود ز شان و شوکت تو واقع خواهد شد رضا قلیخان بعد از استماع این سخنان کاظم بیک نام
خویش خود را بجناب در بیرشاه پیغام کرد که جنگ با ملک مقرون بحزم نیست عنان
شهور را کشیده وارد در قدم پیش نگذارد و بعد از وصول پیشاه او و اطلاع این پیام اکثر
نزدیک از جنگ باز داشته بانتظار ورود سردار در همان قلعه حاجی تراب و اعتر موکب فیروزی
مآب بیاچه شد سردار نیز در سر راه اکراد خبوشان را جمع کرده عازم مشهد مقدس وارد
مقصد گشت ملک بعد از انکه شنید که سر رشته کار و زمام اختیار بدست سردار در آمد
جنین حالت او و لشکرش معلوم ملک بود خود را به یک دهه شطر چشم روشنی گفته باظهار رسید
از مشهد مقدس بعزم مقابله با تفنگچی و توپخانه از راه سر ولایت روانه گشته بروان به تسبیه و مکافات

مسافت کرده وارد

مسافت کرده وارد جناب بدو سردار نیز به آغروق را در قلعه حاجی تراب گذاشته
از راه دامنه باتفاق اکراد و جمعی از قریب سیصد کشته در باغ خواجه ربیع که در نیم فرسخی مشهد نصب
خیام اقامت نموده در آن شب خبر ورود خود را باهالی مشهد اعلام داشت ایشان را باطاعت خود دعوت
و دروازه ها را گشوده با تباع ملک که در میان شهر داراولوبند در آویخته ایشان را مغلوب و مجبور
و چند نفر از اعیان را عرق ریز شتاب برای ابلاغ نوید فتح الباب نزد سردار فرستادند
از امور اتفاقیه آنکه ملک بعد از ورود بجناب بطلوع میگردد که سردار از راه دامنه داخل همت
گردد عازم از تحریض اسباب و احمال و اثقال او و لشکرش در قلعه حاجی تراب در جناب به
ملک شکر ده بسمت قلعه مزبور روانه و سردار در همان شب وارد باغ خواجه ربیع میگردد این خبر
وحشت افزای خاطر ملک گشته با جمعیت خود بر سر راه ملک نهضت و تلاقی فریقین دامن توش
سردار و دسته دسته از اطراف بجمعیت ملک همه در گشتند اما چون ملک توپخانه و تفنگچی را
محیط لشکر خود ساخته بود در توان سردار آنقدر از تفنگچی و استعداد بود و حملات آن فوج خزنده را زنبال
ثبات و قرار ملک گشته کاری نتوانستند ساختن سردار جنگ را موقوف و عنان انجذاب
شهر طوس معطوف داشته نیز از جهت گشته و در بالین غفلت تکیه کرد و لشکریان نیز شیوه
سپید از خویش ایش که قضه جرگه در کوشش رخت آسایش افکنده و در شبگاه لعل مشهد
بعد از ورود بباغ مزبور که جای سردار بود خالی دیده متعجب و شتابان گشته در مکان مزبور
وارد و معسکر سردار و نقطه رسان این اکتساب گشته سردار نیز با میرزا خان حاکم هرات این کار را
خویش خود را با جمعی از قوش درک نجیب بجانب شهر کسیل کرد و دو نقطه شهر بر داشتند
و چون ملک محصور و صیانت حرم و نیز ملک خود را امید در نام مشهدی که در آن وادی کمی ایالات

پیشش بود محول داشته او را در ارک که داشته تو مهدی آن شب حرم و کسان ملک را برداشته
به برج اطراف دروازه ارک متواری و مشغول دفاع و محفوظ داری شده همان وقت کس فرستاده
ملک زاده را از این واقعه آگاهی بخشید ملک زاده علی الفور با توپخانه و جمعیت خود بجانب شهر ایلغار کرده
از دروازه ارک که در تصرف مهدی بود داخل شده ابواب جنگ گشود و قزلباشیه را پای
ثبات از جا رفته وداع صبر و قرار و شهر را که داشته فرار کرد و ملک باز شهر را متصرف
گشته شهریان نفاق اندیش را مواخذه و مصادره پیش گرفت حضرت ظل اللهی هر چند
که از ابتدای آغاز کار صورت انجام را بعین الیقین دیده و دیده است که مآل کار سردار
ناپایدار بکجا قرار خواهد رفت اما بعد از آنکه غنچه سربسته این امر مبهم در گلبن ظهور شگفته
گل کرده معلوم نظارگیان این چمن گردید که ثمره رفاقت آن طایفه را جز ثمر ندامت
باری و گلستان اشکیر را امید بهاری نیست بدون آنکه سردار را ملاقات نماید عزم
امور دگر کرده سردار نیز روانه خبوشان شد و بعد از دو سه ماه بار تهیه سرداری از سر دعوا فکاشته
و در کراد را بر گرفته بهوس جنگ و باظهار حیات علاوه این شماری مرده رنگ کرده بر مشهد
آمده باره ملک محمود بمقابله او بیرون رفته او را بسمت خبوشان گریزان ساخت
امید فقره کار سردار بالمره از خفته انتظام عاری گشته دیگر لوای اقتدار از شوق علم نکرد

در آن اوان آذربایجان مغرکوب رایات شاهی محمود خان این مرتبه
لند دولت رسید رقم عزل بر صفحه احوال رضا قلی خان کشیده مهدی خان ترکمان را به سرداری خرا
سان منصوب ساخته شد اما پیش از آنکه مهدی خان وارد خراسان شود ملک عرصه ملک را خالی دیده

او نجف خان بود

او لا نجفخان بود و سپاه ساخته ملک اسحق برادرزاده خود سوار نیشابور فرستاده رعیت
بیات ساکن نیشابور چنین در عرصه خراسان بوار جناب نادری کسی که امیدواری و توقع مددگاری
از او توان داشت ندیدند در مقام استعانت در آمده حقیقت حال را بحضور اقدس اعلام
و آنحضرت نیز بنوید توجه موکب والا مژدگان مدلول وکم من قریة اهلکناها فجاءها باسنا
بیاتا گشته خود را مستعد و سلک جمعیت را از افشاریه و اکراد و کلانتر در جرد ابیورد
منتظم ساخته متوکل بخدای یگانه و بعزم امداد ایشان روانه گشته اکراد خبوشان نیز بوجه اشاره
اقدس بعسکر همایون پیوسته دلیرانه در نیشابور ملک اسحق مغلوب و مقهور و جمعی
از اتباع او از مرحله حیات درگذشته خود در ارک متحصن شد بعد از وقوع این امر ملا ... فضلای
کیلانی که از فحول سرآمد فضلای عصر بود از جانب ملک برای اصلاح ذات
البین وارد نیشابور گشته چون شیوه جوانمردی و فتوت مقتضای حمایت طرف عاجز
و زبون میکرد مروت کریمانه مقتضی آن شد که ملک اسحق را از تنگنای تحصن رخص و روانه
ارض اقدس سازند که بمعاونه رسم عاجز نوازی ملک را با هیئات احسان سرافراز ساخته
رای و اراده او نیز در این ضمن کرده باشند طایفه وحشی نژاد اکراد بنابر واقعات
ماضی با معنی ... گشته قصد گرفتن مال و ایذای حال ملک اسحق کرده اراده ایشان چنین
منشور او را از دیوان فیاض جناب نادری در دست داشت در عقده امتناع
مانده در هنگامی که سرنخ این اندیشه گریبان خاطر اکراد در کشش و باره شرارت
انگیز هوای ترکتازی بعضی ها بار در دشت را در آتش وحشت ملک محمود از حقیقت حال واقف و به سر عزم
تمام عازم نیشابور گشته در منزل قدمگاه ... قرار گرفته اکراد نیز با افشاریه و اکراد ... نور

رایت مجادله را افراشته چمن مهر از بیم تیغ و سنان جان ستان دلیران لها ب بکیش
و تخانه را آماج خویش ساخته با خدیو ظفر فرجام هرگز بجنگ اقدام میدان نمیکرد کاری
از پیش او نرفت اگرچه راهی فرار پیش گرفته و بعضی از لشکریانش منعدم گشتند اما چند نفر
از اشرار و اکراد از بیم رخت بسر منزل نیستی کشیده و ابراهیم خان برادر آنحضرت را فرار کرده
و بنابر آنکه همیشه توسن سرکشی طایفه اکراد از شراب بی سیاستی آب بی لجام خورده در میان خرگاه
کامرانی ... نشسته با عجلت اسبابی که بهشت آورده بودند از صولت ملک و غلبه ترکیش
هریک سر خویش و راه مسکن خود پیش گرفته و از رفاقت انجماعت کاری میسر نشد بعد از
وقوع این حال نیشابور را معمور ساخته اهل شهر جبین خود را در معرض مخاطره و شکستن ...
نیافته از در عجز در آمده قلعه را تسلیم و ملک حکومت آنولایت را بفتحعلی خان بیات
حاکم سابق تفویض نموده آهنگ ارض اقدس کرد بعد از ... در خو
کمان استعداد و آغاز فرمانروایی و استبداد که از سکندری ... سر و کنگره سلطنت بسیم زر
زده چنین خود را منسوب بکیان میدانست کلاه کیانی برای خود ترتیب داد لیکن
هاتف قضا از نغمه لسان الغیب بگوشش میخواند شعر * نه هر که چهره برافروخت دلبری داند *
* نه هر که آینه سازد سکندری داند * نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست * کلاهداری و آیین سر
وری داند * چون ملک ابو فتح که قلعه ... مشهد مقدس را بود و سر از اطاعت او پیچیده
بودند نخست آهنگ تسخیر آن ملک کرده ملک اسحق را باین امر مامور ساخته مردم ابو فتح نیز از
حضرت ظل الهی استمداد نموده تا وصول آنحضرت بسر منزل امداد کار ... کشته ملک اسحق
بو فتح را انصراف کرده برگشته بود و آنحضرت بعزم جوکلای مشهد بسمت رادکان نهضت فرمو

نموده ملک

فرموده ملک نیز از مشهد مقدس بیرون آمده که بمدافعه آنحضرت برد چه از آنجا بسر خبوشان
آید در اسفراین که از مواضع مشهد است ملاقات فریقین اتفاق افتاده تدبیر مخالف تقدیر
و ... متجاوز از اتباع آنحضرت قتیل و دستگیر گشته بقیه فرار و عزم قلعه دیار خو
کردند آنحضرت با ده نفر وارد کلات و ملک عازم تاخت خبوشان گردیده و قبل از صدور این
... و ارباب ... از ... لذا از قصور عقبا ... از ترکمانیه
بسمت درون استمداد و آن طایفه نیز ... ایشان ... عهد ... گشته آمده که با آنحضرت
... طامع ... گسترده امور ... آنحضرت باز از کلات عازم ... دور
خارج قلعه معرکه آرای گردیده ... مزبور را باز ... شکست داده فراری و جمعی ... متعدد
... نموده و از آنجا بعزم مدافعه ملک ... بسمت خبوشان ... کوکبه
کوکبه دارالامیاب ... اکراد ... و سلک جمعیت ایشان را متفرق ساخته ... جهت
افراخته بود آنحضرت باز بجانب امور عطف عنان ... دیگر ... از وقوع
این مقدمات ... خان ترکمان که از دیار پادشاهی ... ماموریت ... فتحعلی خان
که از جانب ملک بحکومت نیشابور اقدام داشت بسبب وصول خبر آمدن سردار ... بمقام
خودسری برآمده گشته مخالفت ساز کرد و ملک ... باره از راه ... آهنگ نیشابور کرده
فتحعلی خان بمقابله کوشش و با قضای قضا دستگیر و کردن او ... گشت ... محمود
شهر استیلا یافته ملک اسحق را بحکومت تعیین و عزم ارض فیض ... نموده و قرار ... نیشابور
در عقبه مدافعه با آنحضرت حاکم ضمیر ... ملک اسحق را ... از نیشابور طلب ... با کوکبه دار
و ... خارج مشهد مقدس تقی کرد و از اتفاقات ... بسهام ... ایزد متعال

رایت فیروزی از جلال کامیاب ارض خود مثال گشته وارد دهنه و در آنجا سرافرازی قصبه ازین
درمیان [illegible] از فتح خان رود گوان شده ملک یوسف در آن ولایت از جلال و سردار و محافظ آن
نواحی بود به دافعه ایشان مشغول گشته بقبضه تصرف در آمده و موکب والا متزاید و نواحی قدس عزیمت نمود که
بعد از دو کوچ [illegible] مهدی ده فرسخی مشهد از عزم ملک داد آگاه گشته حرکت تکبیر را دلیرانه آن رود علامت
لطف بر درگاه دانسته بسمت کوه سنگین بهر فرسخی مشهد نهضت نمود و از آنجا به شکار قدر در سر
انجام اسباب دولت این خدیو خداوند دولت روز و شب دست به [illegible] دعای سبعی
همان درد و داری جهت رواج این حسن دعای اختر از کواکب آن [illegible] سیاه [illegible] انفاق
دانید خداوند انفس و آفاق ملک اسحق هم از نیشابور [illegible] منزل طرق ده فرسخی مشهد
گردید طرف عصر ملک اسحق از سمت [illegible] و ملک محمود از طرف [illegible] قدرت
دستگاه به عرصه کین [illegible] حضرت ظل الهی با دلیران کوه [illegible] از بهادری خدای [illegible]
با هر دو طرف هنگامه آرای میدان ستیز و آویز گردیده تا اول کوکبه سلطان روز [illegible]
تیغ جهانسوز خود از نهاد خرمن صبر و قرار ایشان در آورده جمعی کثیر را طعمه شمشیر [illegible] و جمعی را
گرفتار قید اسر ساخته و توپخانه و نقاره ایشان را تصرف کردند ملک محمود و ملک اسحق
هر دو از معرکه تافته و [illegible] شتافته در [illegible] تحصن جستند و از گرفتاران معرکه
آنچه اهل مشهد بودند از دیوان احسان خدیو [illegible] اند در [illegible] جمعی که خواص
و کسان ملک بودند مامور به [illegible] گشته کوکبه والا کامیاب [illegible] انصراف [illegible] آباد محمود
بعد از وقوع این شکست [illegible] که در [illegible] در [illegible] بوده
نزد ترکمانیه [illegible] و اکراد خبوشان کس فرستاده که [illegible] جماعت [illegible] ایشان را مطمئن

وعده دوازرش کرده

بوعده نوازش کرده به موافقت و ترغیب و مخالفت اکراد تحریک نماید ایشان نیز عهد
موافقت با ملک محمود بسته و [illegible] بررشته اخلاص از آن اکراد گسسته
اکراد بمجرد استماع این خبر سینه ترکمانیه را آماجگاه [illegible] ساخته هنگام صبح که
ترک تیغ بند [illegible] جلوه گر میدان [illegible] رنج
فرسخ راه [illegible] کرده صبح روز دیگر در [illegible] بر ترکمانیه ریخته لوازم قتل و غارت
بظهور رسانیده [illegible] از آنجا [illegible] را جمع و [illegible] ایشان را استمالت کرده [illegible]
و کوکبه کامیاب ارض اقدس جلوه فرمای [illegible] عزم [illegible] رزم [illegible]
کشایان را [illegible] عقاب بر [illegible] دسته [illegible] گوشه کمان کمین از کمین
زه کرده خود با چهار [illegible] پانصد نفر [illegible] از نسیم سحر [illegible] قلعه موسوم [illegible] محمود
نیز از شهر بعزم مدافعه سوار شده همینکه [illegible] نزدیک شده اکراد [illegible] ایشان را
[illegible] و دلیران [illegible] آن [illegible] را [illegible] جنگ [illegible] آغاز [illegible] کمیت
برق [illegible] بسمت [illegible] گرم عنان دیگران گران [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] عارد [illegible] تغیر در نظم جمعیت خود راه داده [illegible] محمود [illegible]
متعاقب رسید [illegible] گرم گردیده [illegible] از طرفین [illegible] آمده جمعی [illegible] و آن
[illegible] آب در جویباران افسرده بود هنگامه جنگ
[illegible] گرم [illegible] شده ملک کامیاب ارض اقدس و حضرت ظل الهی بسمت ابیورد [illegible] آورده
از انجا [illegible] و [illegible] مرو متوجه آنجا گشتند توضیح [illegible] آنکه از قدیم الایام جماعه قاجار
مرو در [illegible] طایفه تاتار و اعراب [illegible] خارج قلعه سکنی داشتند [illegible] از جهات

که معضلات عالم کون و فساد است احداث نفاق و نزاع شده الجماعت دره خرد از
ملاحظه عاقبت کار گسسته و هر یک بفرقه از تاتاریه پیوسته بجانب ایشان برخاسته گردیدند تاتاریه
امنیی سوا مغتنم شمرده در صدد تقویت رای ناسره الجماعت در آمدند تا آنکه رفته رفته تاتاریه
ضعیف و تاتاریه قوی گشته آن طایفه بر از ظهور آثار آن اخبار در احوال تاتاریه جماعت یموت را که
از خوارزم آمده در ملکی موسوم بقرا قوم یورت گرفته بودند با خود متفق ساخته در مقام پرخاش
و تاز در آمدند تاتاریه نیز چند نفر از رؤسای یموت را بقلعه خود محبوس و غفلتاً بر سر ایشان ایلغار که
جمعی را مقتول ساختند بعد از وقوع این حال جماعت تاتاریه و اعراب کوچ کرده بموضع
مشهور بکال که در دوازده فرسخی مرو واقع و سر آب زراعت سکنه مرو بود رفته اقامت و از
اویاقیه یاردجاق و تکمانیه استعانت کرده آب را از قلعه کیان مقطوع و اهل قلعه را
از کشت و زرع ممنوع ساختند ملک محمود از استیلا و اضاع مردمان دلتنگ گشته بر کمک
استمداد تاتاریه یکنفر از ایشان را بالحکومت از ولایت بتعیین حاکم مزبور باتفاق اشرار یاردجاق
و تکمانیه دست تطاول دراز و بتاراج آن ناحیه تاختند که چون اهل قلعه را از قلت
آب و آذوقه کار بهلاکت و زندگانی بسرحد هلاکت انجامید دست توسل بر ذیل یاری و دامن
مروت و مددکاری آنحضرت زده بعرض احوال خویش پرداخته شدند و آنحضرت نیز از راه تعصب سمت
بعزم تنبیه آن جماعت از راه طرق رایت عزیمت بآن صوب افراختند
چون موکب والا وارد طرق گردید باشتداد طغیان آب عبور از رودخانه میسر نگشته در سمت آب مکث
واقع شد خبر رسید که عزیمت دست نیافتن [illegible] کوه حوصله شهباز طبع غیور
و [illegible] طایفه اویاقیه سرخس بسر کرده موه قوخان تغباش حاکم آنجا در نهضت دالوا مذکور بود

از کنار طرق ایسنگ

از کنار طرق ایسنگ تا جنت سرخس کرده از آنجا متوجه مقصد گشتند شب بر سر دست
آمده باران شدیدی بحدتی که لباس سیه فام ظلمت در ظلمت شب بر بکنت آمد مبدل
گشت و مرحلک سپهر بزرگ و در این سرزمین از کمر تر سیل و آب [illegible] گرد
بد والا آسیب کوه با عینی لشکر آسمان اوج موج فوج یک گرد [illegible] موج کم کرده هر یک [illegible]
و از شدت باران و کثرت گل به حالت رکوب [illegible] نزول سراشته [illegible]
بلکه بدر رفته بهمان طرق آب در خانه زین بسر برده استحکام طلیعه لشکر فجر کنار قلعه رسید
موج [illegible] خبر نزول سماوی [illegible] خود مهمان [illegible] دیدند و ابواب [illegible]
و دیر [illegible] نزول کرد همت والا در شاده سرکردگان قلاع دیگر نیز از اطراف طرق
اخلاص سپردند چون توپخانه همراه نبود لکن قلعه نیز داشته کوچانیدن بعضی از اهالی ایمردالا غرض در
باشند و محمد سلطان جغتائی که کمال ظلم قلعجات اقدام داشت در مقام مخالفت در آمده بالاخره
مغلوب و منهزم گشته بقلعه تحصین جست باز اهل قلعه از در اطاعت در آمده محمد سلطان را
با اعوان و اتباع گرفته بخدمت اقدس آوردند آنحضرت ایشان را با سه هزار نفر خانوار از ایلات
سرخس و توابع کوچانیده بسمت کلات طاپور در شاه خود نیز بسلامت بعزم بسراپورده سرحد
از جمله قلعجات طایفه تاتاریه

قلعه قورغان بود که متعلق بعاشور بیک یا لو و تا آن هنگام تسخیر آن در عقده تاخیر مانده بود
چون عاشور بیک یا وصف انتساب بدین دودمان تخم مخالفت در زمین دل کاشته و حقوق ایشان را کان
لم یکن انگاشته جعفر سلطان بیک شاد لو نیز که از رؤسای جشم کیک خبوشان بود در موافقت این
استان با وجود استان کشته با نفاق او آمده بود لهذا الوای ظفر التوا بجانب قورغان شعله گشته

در اطراف قلعه برجهای متین و سیبهای محکم برتیب داده بحشت جعفرخان بیک اطهار نموده داعیه دارد که مرحمت خط و پیشکش اورا با طایفه اوزبکیه عبور از رایند داشتند غلوری خواهد با جمعیت جمعی برسر قلعه داری بکوچید و از مویدات اقبال در ایام توقف کوکبه منصور در خبوشان قلعه مزبور اتفاق افتاد انکه جمعی در از منه سابقه بنا بر عدم مبالات اعیان دولت صفویه سرحدات خراسان اکثر اوقات جولانگاه تومن اوزبکیه خوارزم دکمانیه بود شیرغازی تصور داده خوارزم ایام هرج و مرج مبادی عهد اکثر تراکمه اسارفتنه جوید و در رزم سازی دیار بیال جنود اوزبکیه هوس ترکتازی کرده هر دفعه اوزبکیه مغلوب و پامال معارک مقهور گردیده تا از آن معارک سرافرازی گشته پس شیرغازی ترک خط دل دست درازی کشیده بنابر ابطال رسوم و رسایی د آمد و شد تجار رو نهاده ممالک در همان اوقات جمعی از تجار خوارزمی داره در ارض قبچق نموده بنابرانکه ولایت قبچاق در حدود دشت واقع و مردم آنجا و اتراک را تابع بوده بعلت بیشمار ایشان اعلام کرد که برقه همراه کوه قافله و بطرف رسانند اهل قبچاق بسبب مطالبه باج با تجار نزاع و آشوب نموده بقتل رسانیده اموال ایشان را متصرف گشتند و چون در آن اوان آوازه شوکت و اقتدار اکثر کسان که ماده تجیوه مزاج فاسد خراسان و از سطوت کیفیت شیرخوان شاتش و لهیب و رفع ذکر مساعی و هراسان نبوده و دشمن رسیده درباره پیشرفت فتنه ایام و مرجع خاص و عام بود شیرغازی از شنیدن این خبر ابجد کذشت آن سرور فرستاده ارسال و استرداد اموال منهوبه که اکثر را از روابط محبت بفرستاده او مستند دل و در استخلاص او استرضای تجار شرایط انتقام معمول داشتند انجمن و سیله رفع غایله شور و شین و باعث التیام ضمایر شده پانصد نفر از غلامان خاص و موسوم بالنوان جلو را برسم خدمت و امداد روانه موکب ظفر بنیاد ساخته بود و اتفاقه دربای قلعه

قزلغان وارد عسکر

قزلغان وارد معسکر ظفر اثر و از نوازشات لایق بهره ور گشتند و نیز بسبب انقلاب اوضاع مرد روسای قاجاریه را چون بابی بخیت و قرار ار خارج رفته بود و در امید داری بار آن نرسید همیشه بهرام آورده دربای قلعه مزبور دفتر باوپس سربلندی جستند و هم از جانب شاه طهماسب که در آن اوقات در مازندران ببرمیبرد و حسینعلی بیک معیر الممالک بسفارت و استعقار او تحقیق کار آن کوکب دلالتی که از اتفاق خراسان طالع شده روز بروز فروغ اخبار عالم افروزش بود و دیار شبستان کو شهها می تافت مامور گشته در ایام محاصره آن دیده بسرمه شیمه غبار مقدم و الا نورانیده دست تمنا را از کلفر ار حدمت والا بحیدی کامیار کامکار نیازمندی و کرم کلی آباد نشاط اکثری است آنکه مرور سواد کرامی داشته بعد از چند روز او امر خاص و کوکبه پادشاهی را بسمت خراسان تعیین و تحریک فرمودند و همین کما نیه که اباساکن درون هارخنه مخالفت کرده و بعادت سابقه سر از گریبان کردنکشی براورده شیعه الطایفه را مجدد ا جهت همت منصوره و ظهیرالدوله ابراهیم خان اخلاص با جمعی از سپاه نصرت قرین بمحاصره قلعه قزلغان مامور ساخته با همان اوزبکیه و جمعی از تجار ان خاص حیات رعیت قلعه و زمین و ناکستان کمانیه بوده اخته اموال و اهل الطایفه را غرضه غارت ساخته ایشان نیز از قلعه مهیای جنگ و جمعی از ایشان ثابت همان شکیبی هدف تیر و گلوله تفنگ کردیده و دلیران بر سر قلعه یورش آورده شهر و حوالی را القدرف کردند و قلعه در شرف تسخیر در آمده که اهل قلعه بر دامان استیمان آویخته حصرت ظل اللهی دوباره از اهالی ایشان عذر پذیر گشته رایت انصراف افراختند بعد از ورود کوکبه والا نزد یک قزلغان عاشوربیک قلعه داری را تقیه نموده قلعه را تسلیم نموده سرانقیاد که اشت بیک امان شیرغازی را که مدتی در رکاب همایون سالک طریق سرافرازی بود بعطای اسب و خلعت نوازش کرده مرخص ساختند و چون سینه بارز به شهادت ضمیر انور

میرزا و ازاده جمجمه و خوش خان و عباس آباد خشت مرو را مطرح فروغ ماهچه باری خورشید
ضیا ساخته او را لاکن بالت درشاه راه اطاعت سر از خط عقیده باشند اکثر ایشان را [illegible] گشته
تمامی مجادله واقع و دو محافظت مورد شده متبع و جمعی از ایشان مفروض تیغ بیدریغ و لکی در گلکشت
حور اکه اشته بسمت بقیه مرو شتافته و قلعه باباتو حال و نواز عیال الطایفه بتصرف
درآمد پس حضرت ظل اللهی باب و غنایم را انعام یاران عنایت و اسرای ایشان را مرخص ساخته عزم
قاقتب فرموده اطاعت ارباب اطاعت درآمده اکثر طایفه مذکور را کوچانیده در
اصل قلعه مرو ساکن و با فرقه قاجاریه صلح داده همراه کرده سالمو موسد طاقت علیا ورد سامی
بعضی را از ملتزمان رکاب والا ساخته اعراب را با خانه و کوچ مامور درشاد ملازم ارض
اقدس و با ملا مشهد قرار گذشته مژده رسان توجه موکب مقدس گشتند

بعد از حرکت موکب معلی کابل و ملک محمود

چون کریمان خوشوار خنک خصم قوی دست رها دید بمضمون انکه مهر درخشنده چو پنهان
شود شیره بازی کر میدان شود فرصت یافته از مشهد مقدس بجانب جوین و اسفراین بر
حمله یما کرده که شاید در آن نواحی بشاه طهماسب تسلط یافته با خلال کارش بپردازد و از دو سر گشته
پیش را از اهتمام انداز د حین صفت بروانه و فرزکیا آنحضرت در حدود خراسان عنبه آوازه
دلگداز [illegible] آمده و ضایع اند بار از زلال جویبار تیغ آبدارش تازه بتازه قرین طراوت
بدانه ارزه گشته ولایات نواحی ابیورد و مطلع ماه لوای فلک نورد آنحضرت مینوده شاه طهماسب
در دوران الفتن درش هر دو سلطان توقف داشت بعد از استماع حرکت ملک محمود بجوین سپهداری

فتحعلی خان قاجار

فتحعلی خان قاجار با سپهداری و سلطان هر اعاش و کار آن زمان رسیده سرور شهریاری از راه جام
و اسفراین روانه و در حین حرکت خود حسینعلی بیگ معیر الممالک سابق که بخدمت والا فرستاده بود مقدم
آن سرور فرزانه و نادر زمانه نمود اما ملک محمود تا آن زمان قلعه جوین را در سر راه محاصره کرده
بتصرف و مشغول تسخیر سایر نواحی بود که آوازه انصراف موکب ها در ایران و عزیمت
آنحضرت بجانب ارض اقدس وحشت افزای خاطر ملک گشته دست از کریبان [illegible] گشته
بسمت مشهد مقدس شتابان گردید و مقارن آن حسینعلی بیگ نیز از جانب حضرت شاهی که بخدمت
والا موسوم چنین خبر آورد که شاه طهماسب مع وقوف و اقبال عتبه دولت سعید عزیمت جانب
مشهد را موقوف داشته و عنان عزیمت جهان را بجانب خبوشان معطوف ساختند اما در عرض
راه همیشه از خاطر خطیر خطور میکرد که حین تمامی اکثر و اکراد سابقه نزاع و غبار نقار در
غایت ارتفاع است احتمال دارد که بعد از ورود موکب والا بخبوشان آن طایفه در میانه حوادث
فتنه و شر و کار اکثر با شاه طهماسب بناسازی منجر کنند از آنجا که همیشه خداوند مسبب الاسباب
وسیله انگیز اسباب دولت آنجناب بود عکس این ضمیر از پرده تقدیر صورت ظهور نمود شمه‌ای از آن
طغیان سر بر زده شد بالجمله شرح این احوال آنکه فتحعلی خان بعد از
ورود شاه طهماسب بخبوشان چون بعضی از طوایف اطراف رو بدرگاه شاهی آورده از آنجمله
از طایفه اکراد جمعی که مدعی انعقاد یافته بود شاه طهماسب با خود سر گران و سید عاقبت اندیش
کار خویش گشته وسیله جویی آن شد که بخلاف تدبیر ایشان سنگ تفرقه میان آن طایفه انداز و در حقوق
در امور دولت مخفه ربساز د نجف قلی بیگ شادلو را که از معتبرین چمشگزک بود مامور ساخت
که با اتفاق ایل خود شبهای بر سر مشهد رفته با ملک جنگ گرم کنند تا کوکبه شاهی وارد

دار دشود چین عقلی خود منسد از قبول این گونه تکلیف تحاشی داشت نقفقاز کی سر اعتماد از سر آورده
شاه طهماسب به تیغ تدبیر شیخعلی خان اورا اگر دل ز زو در مقدمه باعث وحشت آن وحشی فضلیان
گشته چنین انگاشت تقصیر ار بروی خود بسته دیدند بهجوم عام و ازدحام تمام در دور قصر ریکافته
بهشات مجموعی حاکم تبه مغز سخی خبوشان رفته در آنجا ساکن جمعیت کرد اشتند و در آن شورش
و غوغا در میان اکراد دو خبوشان استراباد منید بود و هر جا کردی فرصت می یافتند از ایشان بر باد
عریان مسکین دیدند اگرچه از راه بعضی امور غبار نقار فیمابین آنحضرت و اکراد مستفضا عدم لنگی
در شورش الطایفه چنین دست از دامن چاره گسسته دیدند از ایام تیمه چسمعر از رؤسای
ایشان بشکایت این حکایت عازم حضرت آنحضرت گشته در منزل میاب در حضور جناب
نجف خبوشان بود در رکاب منظبطان شرف بوسیدند و بحلف و یمین عهد نیکو بسته وجه سام ریک
جشکرک را برای تولید نتایج التیام در همان موضع نامزد آن زمان فراست کرده برای
رفع تکرار بشری خورند و بمفاد العبد یدبر و الله یقدر آنچه تدبیر شیخعلی خان صورت علی عکس
مطلوب او و عکس پذیر صورت مقصود آن جناب گردید القصه آنحضرت در صدد
استمالت اکراد و منع فساد در آمده چند نفر از افشاریه را همراه کرده نزد محمد حسین بیگ ولد سام
بیگ و کسی و شاه وردی بیک شیخوانلو فرستادند که مصدر حرکتی نشده منتظر ورود موکب والا
باشند و از همان مکان معیر الممالک را از نزد شاه طهماسب فرستاده پیغام کردند که هر چند که این نوع
سلوک ناسازی در چنین وقتی که هنگام دلالت و ترغیب دلیران غازی بکارگر سازی است مقرون
بصلاح خود حال خود بحکم تقدیر چنین اتفاق افتاده مراسم متناقض وارد شده اکراد را در مراسم
روز دیگر که خسرو سیارگان بزم فلک را بنور حضور خویش برآراست آنحضرت با کوکبه تمام

دار دخبوشان و شاه

دار و خبوشان و شاه طهماسب ملاقات کرده عذر خواه گناه اکراد شده رفع ماده نفرت
از جانبین کردند و در آنجا حکومت خبوشان بموجب اشاره آنحضرت بمحمد حسین بیگ مزبور تفویض
بخطاب خانی قرار شد پس لوای جهانگشا در بیست و دویم محرم سنه ۱۱۳۹ مطابق ... از خبوشان
بعزم تسخیر ارض اقدس نهضت نموده اولاً ملک را از عزم راه با اطاعت و عبودیت که چنین
او در اسر پنجه غفلت گریبان گیر و سرگشته بختی او نقش گشته ملک قبول نکرده تو دنبال جواب
جواب داده برگشتن رجوع است و در ارک نشست در راه تمرد گشوده در شهر زینت و موکب مظفر
در ... یم ماه صفر وارد و خارج شهر مشهد مقدس و از کلادی ارک ... کوه سنگی در کوه ...
با کوکبه زمینی عبور روز اول بمقدسه حضرت ربع را معسکر سپاه منصور ساختند و در حین عبور اکثر بهر
ملک محمود از برج ارک ... جشن توپ عام ... گوش همگنان ... جنان فلک
آنگهی با قومی از لشکر دشمن کوب تا وقت غروب در پای قلعه ارک با محمودیان آتش افروز ... شده
هنگام شام مانند خورشید انور از کنار رزمگاه ... بر زوال و وبال ... خود و ال
رده ... حیرت ... گشت اما هر روزه جنود ... با طایفه افشاریه و باب ...
منتسبان ... حصار شهر بند رفته از قلعه برجی برآید ... بقلعه کردی ... میگرفتند تا آنکه
قضیه قتل شیخعلی خان بوقوع پیوست   خبر در حین ... شاه طهماسب
در ... خبر آمدن ملک محمود ... مع ... رسید ... استراباد ...
... استعداد اتفاق افتاده ایام ... استعداد ... لشکر ... استعداد ... سپاهیان را
... باقی نمانده هر چند که شیخعلی خان ... مصدر ... شده در آن اوقات ...
کار سلطنت را منظور میداشت اما ... شاه طهماسب را از استقامت ... رسیده دار کار

و از کسان اندولت چندان اطمینان نداشت تا چار سپاه لشکر را سپرده کرده از عقب مش
شاه طهماسب مستدعی رخصت گردید که با آنها رفته تنبیه لشکریان کهه بازور ابتدای حرکت
حاضر شود از آنجا که رخصت آمد در چنین وقتی موجب وهن دولت بود هر چند که ممنای
الترکاه رضا ظاهرا اظهار رضامندی کردند اما در باطن تفکر دفع او اشتغال حضور دول اعانت جناب
نادری از عهده برآمدن او نمیتوانستند برآمده شاه طهماسب در خلوت مکنون درون را با آنحضرت
در میان آورده آنحضرت فرمودند که کشتن او باشکوه مروت منافی و اهمال حبس و قید او لا
کلام نیست هرگاه خاطر شاهی بر اینمعنی متعلق شد او را اگر همینه روانه کلات نمایند بمشروط
برآنکه بعد از فتح مشهد مقدس باز ملحق بشده شاه طهماسب برین نهج اقرار نمودند پس روز چهاردهم
صفر محمدخان را با ارومیای قاجار به که در دربار پادشاهی حاضر بودند گرفته محمدخان را
با رو سلمی قاجار که در خیمه آنحضرت محبوس ساختند شاه طهماسب چون مقدمه آن نیست که آنحضرت بقتل محمدخان رضا
نخواهد داد تظاهر باراده خود کرده طرف عصر که آنحضرت بوثوق همان مستظهر بوده در دیوانخانه
مشغول رتق و فتق امور رعیت و سپاهی بودند بعضی از نزدیکان شاه طهماسب که کینه محمدخان را
در سینه مخمر داشتند فرصت یافته در حجره مهد کرده هدف نام قاجار را که با محمدخان خویش
بود از جانب شاه طهماسب بقتل او مامور ساخته بکشتن آنحضرت را خیال اینکه
شاه طهماسب خود مرتکب این امر گشته باره آنحضرت خواهد بود جرات منع نکرده مامورین
با تمام کار او بوده سرش را بحضور آوردند پس حضرت ظل اللهی متکفل امور سلطنت و مهمات
مملکت گشته ایالت [illegible] با بیگلربیگی دولت [illegible] آنحضرت
بعلاوه حکومت سبزوار با ابراهیم بیگ برادر آنحضرت تفویض یافت

بعد از وقوع قضیه محمدخان حضرت ظل اللهی باستظهار تاییدات یزدانی عزم همت بتسخیر ارض اقدس بسته
هر روزه بر سر قلعه رفته معرکه ستیز و آویز را افسرده میساختند اما ملک محمود با غلبه فتحعلی خان از
مطلع شده حیات تازه یافته اینمعنی را موجب احیای دولت خود دانسته دلیرانه مصمم شد که
بعزم جنگ برابر رایات شاهی آید آنحضرت از شنیدن این خبر مسرت جسته بساز رزم
و بقصد ارض اقدس از خواجه ربیع حرکت نموده عزم کرده ملک نیز با توپخانه و استعداد لایق
شتافته در نیم فرسخی خارج قلعه تلاقی فریقین واقع گشته شکست عظیمی بلشکر ملک داده
و جمعی کثیری از اعیان و اعوان دولت او با اسم خانی که توپچیان ملک بود در خاک هلاک انداخته
ملک بجانب قلعه هزیمت و تحصین جسته بار دیگر روی آورد که بنیاد در مدت دو ماه قلعه
محصور دلیران جلادت کیش و ملک گرفتار ورطه حیرت و تشویش بود تا اینکه معلوم او در نقد
بیگ [illegible] که او را هیچوجه روی بهبود در کار او نیست آقا محمود سبیف نزد یکی از رفقه رفته دامن
بگجی از و در چیند را از آنچه بر مجرای که در معرکه توس بلکه بیوسته سردار وحیده الملک او شده
بود و چون دولت ملک را نقش بر آب و نمونه موج سراب دیده در حجره علیخان نام نایب خود را
بخدمت ظل اللهی که از ناصیه حال همایونش انوار تایید تابنده بود فرستاده پیغام کرد که اگر
مراد اطمینان کامل از جانب آنحضرت حاصل شود شب مستحفظین دروازه مسرعه را که آموده گشته
دروازه را می گشایم جمعی از لشکریان در کمین بوده بمجرد اعلام من داخل شهر شوند پس
در شب شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۱۳۹ مطابق بوشی ئیل هنگامی که ظلمت لیل بجهه
غفلت بر دیده [illegible] و کان بستر خاک آرمیده و سپهدار ماه افواج انجم را در برج نهر
مند سپهر بر نگیخت آنحضرت با ده هزار نفر دلاور پیاده از زاویه خواجه ربیع باستک [illegible] نمود کرده

در سمت دروازهٔ معهود در کمین کین ایستاده ظهور وعدهٔ سرکردها را آماده ساخته [illegible] برابر [illegible] تمهید
آتش با سپاهیان برج را گشته سرهای ایشان را بپای قلعه افکنده دروازهٔ ارک را [illegible] خدیو آزاده برای
تخت خداداده با پیادگان تیغ زن و بهادران صف شکن داخل شهر گشته آن حوزهٔ خلد قرین را
با صحن مقدس و خیابان باغ متصرف شدند محمود دیوانه که در محلات و بروج مشغول محاربت بود
از مشاهدهٔ این حالت سراسیمه خود را بارک رسانیده متحصن گشتند ملک محمود [illegible] طلبیده فتح
از دو طرف یکی از سمت خیابان چهار باغ و دیگر از سمت خیابان سفلا در [illegible] جلادت
شورش و یورش شهر در افکنده حضرت ظل اللهی سپاهیان را برزم کوشش و دلیران
جوشن پوش را پیش انداخته با شمشیرهای آخته از دو جانب [illegible] تا پای ارک
تخت حیات بسیاری از ایشان را [illegible] ساخته آن جماعت را بارک گریزانیدند و از ورود تمام شهر
بتصرف لشکر نصرت قرین درآمده بعد از آن اعلیحضرت شاهی از خواجه ربیع عازم زیارت
و طواف و سعادت اندوز تقبیل آستانهٔ مقدسهٔ ملائک مطاف گشته باز باردوی ظفر انصراف
کرد و روز دیگر حضرت ظل اللهی آهنگ یورش ارک کرده همگی [illegible] را دستیاب [illegible] از بیم
تسلط قهرمان دهر از شهر بند جهان بارک عدم گریخته [illegible] چنین راه تدبیر را بسته و دست
چاره را گسسته دید از در استیمان درآمده [illegible] در رسم [illegible] را از سر گرفته
تخت و [illegible] سلطنت را که مرتب کرده بود همراه [illegible] نامی
که در [illegible] به [illegible] آن [illegible] در ایام حکومت [illegible] قول
با ملک محمود [illegible] کرم که در این دفعات [illegible] اغوای او بوده
[illegible] و سایر [illegible] ملک مورد عفو و امان گشتند و ملک محمود [illegible] قدس

جسته بقا

جسته بقا [illegible] تجرید ساخته سنگ شناعت [illegible]
لب [illegible] تخت [illegible] از خرگاه دارالسلطنه [illegible]
[illegible] از حجرات آستانهٔ مقدسه برسم [illegible] و [illegible] این [illegible] حاکم [illegible]
و جرعه نوش جام مرام گشته بخطاب سلطان [illegible] گشت

بعد از آنکه کلید فتح مشهد مقدس [illegible] آن
[illegible] درآمد [illegible] عزیمت [illegible]
تصمیم [illegible] جمعی [illegible] امور [illegible] سرحدات آن نواحی
که [illegible] بقیه را با شاهزاده رضاقلی میرزا و حرم محترم [illegible] آن [illegible]
[illegible] مستقر [illegible]
ساخته و چون [illegible] آن [illegible] صفه
و منارهٔ آستانهٔ مقدسهٔ رضویه [illegible] حکم والا بانجام آن امر خیر فرجام
صادر گشته منارهٔ گنبد مبارک [illegible] منارهٔ دیگر در محاذات آن [illegible]
عیوق [illegible] که قبهٔ چرخ برین را [illegible] مهر و ماه را [illegible]
حضرت ظل اللهی بعد از فراغ از [illegible] امور خراسان [illegible] معقود که سابقا [illegible]
خواهشمند [illegible] آن شده بود [illegible] از جماعت [illegible]
که مقرب [illegible] سلطنت بوده از جانب آنحضرت [illegible] آنحضرت در [illegible]
[illegible] ملایم طبع ایشان بود [illegible] در صدد اختلال برآمده [illegible]
رقیب کردند ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید [illegible] نیز بهمین سخن [illegible] شده

در شمار حضرت ظل اللهی را بتحصیل مقصود باز گردانیده چنین نمی‌دانستیم امور آن حوصله
مردم بازاری که از عار و همت عاری باشند برنمیتابد بالجمله بسی در عبور رسیده اکثر ش
قطع و فصل این امر را بقبضه شمشیر تیز که محاکمه کار بر دو امر در حواله باوست رجوع
و در دم با هواخواهان جان نثار عازم خبوشان گشته سه فرسخی خبوشان را مضرب خیام
عز و شان ساخته منظور آنکه در خبوشان که شاه طهماسب و اکراد همه حاضر باشند بهر نحو
که مقدور شده هر شر این کار فیصل یابد مقارن آن شاهوردی خان شیخوانلو حاکم سبزوار نیز وارد
دار دخبوشان گشته محمد حسین خان حاکم آنجا نوشته را که حضرت پادشاه در خصوص مطلب باو
تحریر رفته بود بانه کشف نقاب از چهره شاهد مانی الضمیر کرده بود و خفیه نزد آنحضرت ارسال داشت
با وصف آنکه آنجناب صورت اینمعنی را در پرده خفا داشته بظاهر گرد استقدام
شام که خسرو تیز رو مهر از منازل سپهر در طلوع عیده تن بتماشای شهرستان عزم برکرام شتاب
شده شاه طهماسب بر آمانه بر تدبیر بهتران رکوب و بمقتضای الزام شباب بدوال طلاع
خدیو فلک جناب برای سوار و مهتری از اصطبل با رفیق و یار گشته گزیده و تنها در لباس
تواری خود را بشهر رسانید صبح که حرکت او بر رای جهان آرا انکشاف یافت ا
اسباب و کارخانجات سرکار او را که در معسکر ظفر اثر و از رخ قدس بود و رای اینکه
با اجال بغلت و دست در نبود تصرف دیگران نگردد مضبوط و محبوس داشته حکم کرد که براد او در کار
قوچان بخبوشان ارسال و تتمه را بارخ اقدس برگردانیده از منزل حرکت و بنعف آباد که در سمت
غربیه خبوشان واقع و معبر اکراد بود نزول راه اما دشمن را بر قلعه کیان رسید داخل شده و در حین
عبور موکب اقبال از حوالی خبوشان فوجی از اکراد بسر راه حبود و جلادت بنیاد کرفته
بمبارقه بیکان

بمبارقه پیکان بتر و گلوله تفنگ اشتغال ورزیده جنگ کرده انهزام یافته شاه طهماسب نیز که
سبب تدبیر شاهوردیخان باعث اعیان دولت که بنض شناس مزاج او بودند باز از رفتن که
ربوده اشته ارقام با طراف ممالک خصوصاً بحکام کرات و مازندران و استراباد که شته
حضرت ظل اللهی را بجنایت اسناد و از گرده اسناد او کوه ملک محمود و ملک اسحق دار و ساوه
نیز که در اردوی همایون میبودند ارقام و سرشتها که ترک وفاق آن زنده آفاق نموده راه نفاق پیش
گیرند ملک محمود اگر چه بخت ابراز فرمان شاهی کرد لیکن چون دانست که مآل روز خواهد
بعد از چندی بنظر اقدس رسانید هر چند که اینمعنی سبب نقار خاطر والا گردید اما از موخذه آن
بانسبت وقت بمشاهی تجاهل فرموده بعد از چندی جمعی از ایلات اطراف بامداد
قلعه کیان آمده ایشان از طرف بیرون و قلعه کیان نیز بعلت مجموعی با سواره پیاده از
اندرون هجوم آورده مستعد قتال گردیدند حضرت ظل اللهی با دلیران رشادت نثار در اخلال گشتن جان
نثار معرکه کارزار بر آمده فرنقیس بهم در آویختند و غبار عرصه هیجا را بطرح کمان نشاندند
جعفر بیک شادلو که از معارف بسرکرگی بود در آن روز بگلوله زنبورک کشته جمعی کثیر عرصه شمشیر
ابدار و تعدادی گرفتار و بقیه ایشان کرم خیز میدان فرار شدند در روز دیگر جماعتی از اکراد
درمیان طوایف اکراد صاحب شمشیر و بالا و در ممتاز و شهیرند جمعیت کرده بعزم امداد
طهماسب آهنگ قلعه کرده حضرت ظل اللهی بعد از ظهور سپاهی آن گروه نان طریق را بر سر راه
بر ایشان گرفته از آن جماعت نیز جمعی را قتیل و اسیر کردند چنین در صحرا درشت حبس گرفتاران
آنطایفه وحشی خصلت نقدر داشت چاه طولانی حفر کرده ایشان را بآنمکان انداخته بعد از
چند روز قتیل ایشان را آنماید مروت دانسته بمقتضای فتوت در عالی لیاس خلاص ساختند

با وصف اینکه سرما در آن سال بحدی اشتداد داشت که کوه و صحرا متصل از برف و جامه
سپید دار بسر میبرد و آتش بوران اگر از نشتر سنجاب خاکستر سمور در میکرد در جای خون سرد گشته
مهر و خبوشان را در محاصره محصور کرده تمامی کسان آن حصار را حیرت شده الحاصل
بعد از چندی وسایط بر انگیخته اکثری را بترک سلطنت تکلیف و اکثرش هر دفعه برای سیف
قاطع جواب الحرف سخیف میدادند طایفه مزبور چون دیدند که از توسط وسایل کار از انجام
نیافت متعدی شدند که آنحضرت مصر اقبال از نوشغار حرکت و عزیمت ارض اقدس کرده
ایشان هم متعاقب شاه طهماسب را از خبوشان رفیق فریق سیاه لجه امر معهود را صورت دهند
کارکنان آن دولت را غرض اینکه شاید از خارج از حکام دلاباد که در مقدمه خبوشان
از ایشان استمداد کرده بودند مددی رسیده از لزوم و تعویق امر مزبور را در اراضی شاه طهماسب
که آغوش تماشای خمیازه کش شوق هم طلب بود صورت حصول دهند اگرچه دلاوران که
در آن شکه سرگرم رضاجویی آنحضرت بودند برف سنگار را انبیر قاقم تصور کرده از حد بیش
اظهار دل سردی نمیکردند اما چون دواب و مرکب از شدت سرما در معرض تلف بود
و خدیو فرزانه نیز از مبادی کارها همیشه متوکل بخدای یگانه و عاملی حسن مدار با آشنا و بیگانه و جمع خلق
را بمیوه و بملاحظه هوای کار دکار هوا حرکت و عزیمت ارض فایض البرکت کرده بعضی از انتقال
خاصه شاه طهماسب را از ارض اقدس برای او فرستادند با حضرت شاهی و اعیان آن دولت
بنابر این مدافعه که گشته راه نامی جمودند تا مقدمه کرلی واقع و در رسیده ایکو یک
مایوس گشتند سبیل اینمعه که محمد حسن خان قویلر آقاسی سابق ولد اصلان خان که در ایام اقتدار
چار از دربار شاهی فرار و در استرآباد در قرب گشته در مازندران بیسو دیده از قضیه فتحعلی خان از

از جانب شاه

از جانب شاه طهماسب مامور شد که خزینه و اسباب سلطنت را که در مازندران موجود بود به ی
شاهی نقلی پیشتر رسانیده بروقت فرمان علی و حسینی از غلامان و خانان نیز که از شدت
دی و سهروی در قشلاق مازندران متواری بودند در آن هنگام در روی دل ارکام دیده
امنا پیدا شده همراه آنشاه را له بعزم امداد اکراد استنگ خراسان کردند بعد از ورود
جرجان کرد رحیم خان جمعیت کرده بسر منزل شرف الدین
که از طوایان حکام استراباد و در آن ایام هرج و مرج صاحب جمعیت و تشخص و استعداد
شده محمد علیخان موسی بود در رکحنه بسبب سابقه نزاع او را اغشی رسانیده روز دیگر که صبح از
خونین که بره چرخ تشنه اهنگ منزل محمد علیخان کرده محمد خان کرده
خان تمامی خزینه و لوازم سلطنت را که آنشته قرار و رحیم خان نیز بخوره اختیار
خویش در آورد و این خبر متواتر بسمع شاه طهماسب و اکراد رسیده باین علت در احوال ایشان راه
یافت لاجرم شاه طهماسب از خبوشان حرکت در حوالی نور دزوار دار الخلافه رسیده حضرت آقایی
کس نزد رحیم خان ارسال و تمامی خزاین و اسباب منهوبه را استرداد شاهی
و در همان اوقات حضرت ظل اللهی شبی بعد از تجرد از علایق جسمانیه و هواجس نفسانیه ذات نقدس
بجز ذات علویه و شاهد صور غیبیه و استغاره از انوار قدسیه در عالم رویا دیدند که
که نمودار گشته آنحضرت نعش در دست داشته آن قوغاق کرده
فوراً آفت زخم رسیده بعد از آن بخیمه فتاد که نمودار
در برابر آن خیمه چشمه و حوضی و در میان حوض ماهی سفید بود بزرگی آنحضرت
بحاضران فرمودند که همه رفته آخرالامر خود خیمه آنرا نیز

بزرگ بعدی گردیده و صبح این خواب را به نزدیکان حضور همایون نقل کرده شخصی از خفار این شورا
خوانده سو اگر در جناب حسینی مرغ ماهی تعبیر با پیاده پادشاهی و تعبیر این خواب جهیر نظام
که آئینه صورت نمای معنی و مخبر از الهام است تحقیق این است که چنانچه تو زر کردن مرغ ماهی نشست
پادشاهی خدیو مهجال نیز اعظم سلطنت ها باشد و چنانچه چهار شاخ نقید اشاره بر این است
که تاجداری مملکت چهار پادشاه آنحضرت متعلق باد چنانکه ایران و هند و ترکستان و خوارزم
بحوزه تصرفش در آمد روز شنبه دوشنبه شهر جیحون خسرو سیاره کال
رحمت لهراسپ سال حمل کشیده شاه پرهکی بهار در شبستان چمن و دامان جویبار آغاز
جلوه گری کرد عروس دلارای لاله و ریحان در حجله گلشن مشو و عمار خواست و شاه کیال
و مشاطه قوه نامیه چهره لاله رخان نسرین و یاسمن را بغازه و گلگونه دلکش بیاراست غنچه لب
شوریده حال در عشق گل شور انگیزی شیخ زبان تر دوخته بال در هوای سرو سهی کوکو زنان
در سبزه نوخیز باز در گردش و خنجر خونریز نمود اکراد که سخنان اشاره ایشان مانند آب در بهار
بی اعتبار بود از آمدن تقاعد ورزیده اکراد سکنه کلات و دره جز را بمحافظت را نگهداشته
و الطائفه را در قلعه دره جز سرکرده که شکر نام جمعیت نموده آغاز شورش کردند
و نادریه مردم نیز بتحریک ملک محمود طبس با عسکری کوشه جمعی از قاجاریه مردم را مقتول و قلعه را
تصرف کرده نقاره بنام ملک محمود نوازش در آورده پس آنحضرت ظهیر الدوله ابراهیم
خان را به تنبیه اکراد دره جز تعیین و انطائفه بسر منشی ملک زرد گشته با ابراهیم خان از در
ستیز در آمده جمعی از لشکر خان مغفور شور انگیزی شکر شربت قضا چشیده از فرط دلاوری
در دل بازگانیه میره ع و عا آبه داز جمعیت اهل جیحون خان بدعنوانی و شهوت در آن خان شیخو انمو
سنه ۱۲۰۰

سنه جمعیت به انعقاد داده با عدت و استعداد بمعاودت اکراد دنبو جهت ابراهیم خان را
در دره جز محصور ساختند حضرت ظل اللهی بعد از شنیدن این واقعه ولکرانشاه ظهیراسپ تنگ
دره جز کرده در راه خبر رسید که جمعی از اکراد با کوچ و بنه خود روانه خبوشان آنحضرت شاه
طهماسب را در میانه مشهد و خبوشان در قلعه موسوم به تخت دکه شسته خود بخبوشان معاد مشغ
و با طائفه مسلاح گشته اگرچه مراعات نوامیس ایشان منظور اسیر نمان آن رهبران تشیعه
اما تمامی اموال ایشان با اکراد دوای خبوشان را غارت و کام ایشان برانداخته اند و پرارت
ساختند داز آنجا متوجه دره جز گشته الطائفه را کماهی تنبیه تیغ و جمعی را معروض
تیغ بیدریغ ساخته تمه تاب مقاومت نیاورده با سرکردگان خویش راه خبوشان پیش
گرفتند جمعی از دلیران عرصه ستیز در موکب آنحضرت بتعاقب فراریان تا حوالی خبوشان تفاوت
انگیزه و فوجی نیز باشاره والا برای احراق خرمن حیات دهم سنان جمعیت ایشان بعزیمت
را برق تک و صرصر خیز ساخته مامورین جان نثار الطائفه را عرصه تاخت و نهب و تدمیر کرده اکثر آنجماعت
را که سامان هم شیخوانو بود دستگیر بخیمه جبین از حق نعمت هم جواری آنحضرت چشم پوشیده
بود بحکم والا چشمهای او را عبرة للناظرین از حدقه برآورده قلعه خبوشان را محاصره کردند
سرکردگان از قلعه برآمده دوباره متعهد شدند که هم امر معهود شدند آنحضرت نیز برای اتمام حجت
قبول در آمدند جاشاه را بجانب ارض اقدس برتوانداز وصول نمودند از آنجا ابراهیم خان
باشاره والا روانه مرو و شید سلطانیه مرو در آستانه یارسه آنجا که در مقام طغیان مرو قرار بودند
عاجز شده قلعه مرو را سپرده در صدد اطاعت در آمدند اما اکراد خبوشان باز از عهد تخلف
نموده راه شنیده پیش گرفتند آنحضرت بمضمون الاثنی الا فقد مثلث سیم باره بار که عزیمت را

بجانب خبوشان جولان داده شاه طهماسب هرچند که در باطن طالب [illegible] بود
اما در ظاهر بنا بر موافقت کرده بعد از ورود بخبوشان حسینعلی خان از خاصان حضور صاحبقران
حمایت که در آن زمان ناظر سرکار شاه طهماسب بود چنین دید که از پیش نیرنگها نقشی موافق
بمشارب ایشان از نتیجه خفا صورت ظهور نموده ممهد کرده خواستند که اکراد را بهانهٔ اصلاح
میان سپاه آنحضرت داخل کرده باین وسیله کاری از پیش برند اکراد هرچند ایشان را در
وفق خود صادق دیده آنحضرت را منافق میدانستند اما جرات بقبول آن امر نکردند که مبادا
آنحضرت بعد از ورود ایشان بمعسکر نصرت اثر درین ماده سبقت گرفته قضیه بر عکس
نتیجه بخشد بر امیرخان و یاران او چون این تدبیر را در مزاج اکراد بی اثر و تمهید
بی ثمر دیدند حضرت شاهی را بجانب نیشابور ترغیب نموده شاه طهماسب که همیشه با یورش [illegible] براهی
تیز زده مگس خیالش در نشیب و فراز وادی اهمال [illegible] چنین [illegible] راه [illegible] و رنج
خود را بیهوده یافت از چنان بازی عذرخواه گشته بجانب نیشابور شتافت حضرت ظل اللهی اندیشه
که همت بعزم تنبیه اکراد بسته قلعه را محاصره که محصورین چنین صورت حال را [illegible] دیدند بعد
شاد بوده فراخور توکه مرد شمشیرزن و بهادران صف شکن ایشان بودند اعلام داراییشان استمداد
کرده فوجی عظیم از آنجا عقب کومک محصورین توسن تهور را بجنبش آوردند اهالی قلعه هم جلادت
بمیدان نهاده از قلعه برآمدند حضرت ظل اللهی که فتح و ظفر همیشه با رکابش روان و همعنان
اقبالش در معرکه رزم از ایشان [illegible] است اولا با قلعگیان گرم ستیز گشته ایشان را [illegible] داری
گریخت و بعد از آن متوجه اکراد [illegible] شده قلب جمعیت ایشان را بالجمله زهره شکاف [illegible] در دیده
جمعی از ایشان را [illegible] شده تیغ تیز از همان [illegible] که آمده بودند باز گرداند [illegible] طریق

علم روان

عدم روان و تیمه را بجانب فرار شتابان ساخته و جمعی از ان جماعه را که گرفتار قید آمده بودند
آورده در ورود خبوشان بسپاه جلیل انداختند اکراد چون خود را در ورطه عجز [illegible] دیدند بنا از در استیمان
درآمده [illegible] فائز شده استدعای انصراف موکب مسعود بجانب مشهد مقدس و انجام
امر معهود کردند پس آنحضرت [illegible] رعایت راه و رسم اسلام [illegible] حسینعلی خان حاکم خبوشان را
با ولد شاهوردی خان و سرکردگان اکراد ملازم رکاب ساخته از راه سلطان میدان بعزم
ملاقات شاه طهماسب روانه نیشابور و کسی برای تمشیت امور [illegible] ضابطه و قانون بمشهد
مقدس و خبوشان فرستاده بعد از دیدن شاه طهماسب عزیمت ارض اقدس کرده
در آنجا ملحق گشت [illegible] مقصود از خبوشان وارد شده [illegible] مطلوب [illegible] حصول [illegible]
اگرچه در چنین روزنامه ظفر که نوعروسان دلارای اکثر وقایع [illegible] ملاحظه [illegible] خوبتر
[illegible] گشته [illegible] میباید ذکر اینگونه امور را از قاعده عادی و خارج از دایره مطلب
نگارش است اما چون مقدمه موصلت [illegible] و بعد از آن این وصلت که [illegible] آتش [illegible]
از آتش [illegible] تیغ [illegible] بود [illegible] تمرده میشد
سر انگشت قلم نقاب خفا از چهره [illegible] همانا حکمت بالغه الهی مقتضی این بوده که
بوسیله این وصلت تولید نتایج دولت و تکوین موالید قدرت و شوکت آنحضرت شده سرکشان
[illegible] که اعظم [illegible] بعد از [illegible] خود [illegible] عقد [illegible] بسته
طریق [illegible] اختیار نمایند والا [illegible] چنان [illegible] بوده که تولید [illegible] فساد
و خونریزی و [illegible] زراع [illegible] کنند ذلک تقدیر العزیز العلیم

در جلال دو

این احوال بوضوح پیوست که تاتاریه که در مرو بنام ملک محمود نقاره عصیان فرو کوفته
قلعه را ضبط کرده بودند ملک در حدود هر روزه بوشنجات [illegible] آن طایفه را تحریکات
نفاد می‌نماید چنین در مقدمه خبوشان نیز چنانکه مذکور شد ارقامی را که از جانب شاه [illegible] والا جاه
مشعر بر مخالفت آنحضرت صدور می‌یافت مخفی داشته خاطر انور را از این رهگذر غبارآلود کلفت
می‌نمود در این وقت که بروز این حرکات ضمیمه افعال سابقه گردید افتتاح او بر [illegible] آمده
خود حال [illegible] با سر همایون او را القصاص خون [illegible] بیش [illegible] که از [illegible] تیغ بیداد
ملک [illegible] اسحق بیار یانید و ملک محمد [illegible] که برادر کوچک ملک بود به نیشابور [illegible]
به [illegible] خان [illegible] او نیز [illegible] را در عوض خون فتحعلی خان برادر خود عرضه تیغ انتقام
کرده [illegible] سر [illegible] تاج زری که بود گرفتار [illegible] سر در سر بود و بعد از قتل ایشان
ملک اسدالله خان حاکم سابق سیستان را که در اوان او از سیستان بدست والا آمده بود
با اولاد و اقارب و کوچ منسوبان ملک مرخص و روانه وطن مألوف ساخته شد و

در اثنای توقف رایات جهانگشا در ارض فیض بخشا حسین سلطان که از نقبای سیستان و در حدود
قاین میبود با عسکر نصرت مآب ملک محمود سیستانی [illegible] اغوای وساوس شیطانی آغاز فتنه جویانی
کرده نایره را که از جانب آنحضرت در الولات میبود از فساد در درون برون کرد و حضرت ظل
اللهی حسین را به تنبیه او مامور ساخته کار [illegible] چون تنبیه افاغنه سیستان جانب
نیز منظور نظر والا بود در دهم ذی الحجه سنه ۱۱۳۹ مطابق [illegible] برنهضت شاه والا جاه با هشت
هزار نفر از سرداران معرکه جانستان [illegible] از ارض اقدس نهضت

دیگر دو وصول

دیگر دو وصول آوازه توجه موکب همایون با سمت تزلزل در سیستان حال آنجماعت را با شه
ملک یحیی ولد محمود با ملک لطفعلی برادرزاده او و نقبای سیستان که در آن [illegible] بودند فرار جو
اصفهان رفته با شرف [illegible] گشته بودند و [illegible] او [illegible] و حسین سلطان در قلعه
تحصین جسته بعد از ورود رایات [illegible] در مقام ندامت [illegible] بصدد عفو تقصیر
در آمده اعتذارش [illegible] قبول یافت بعد از انتظام مهام آن سرزمین کوکبه گیتی گشای
بجانب [illegible] نهضت کرده سه روز قریه [illegible] مخیم سرادقات عز و تمکین
گشته روز رابع به ترتیب هراول و [illegible] انضباط لشکر ظفر رهنمون و تعیین ساقه
جوانغار و [illegible] طرح در برنغار [illegible] آبار و بسبب آنکه مابین [illegible]
دربند کوه [illegible] توپخانه در ریگ نشست پس آنحضرت با جمعی از دلیران [illegible] شترهای
کوه کوهان [illegible] برداشته خود بر شتر مانند مهر بر بختی سوار گشته [illegible] عزم [illegible]
گاه سواره و گاه پیاده [illegible] توپخانه [illegible] شدند [illegible] صعب که آب جز
در دم [illegible] یافت [illegible] در آن بیابان زحمت توپخانه
را [illegible] در دهم صفر نزول اجلال بهدادین واقع گشته حسین [illegible] از افاغنه
در قلعه بهدادین ساکن و چند روز [illegible] که عساکر فیروزی [illegible] در انتظار مصالحه که افاغنه از راه کید
اظهار [illegible] کردند [illegible] گرده [illegible] همت والای [illegible] آنحضرت
برفع آن طایفه مصمم گشته [illegible] خود را در معرض [illegible] دیدند [illegible] از قلعه
برآمده [illegible] کرده [illegible] افاغنه [illegible] خاطر [illegible]
اقدس [illegible] ساخته قلعه را [illegible] بعد از استقرار این [illegible] کرده [illegible]

بغلغله بناز آباد رفته از عهد خود بازگشته بازگشت آنحضرت نیز بهداد بن سلابت و عده
از تیغ تیز گذرانیده مال و عیال ایشانرا بمعرض نهب و اسیر در آورده در علای آن ملک ساو
که با افاغنه اتفاق ورزیده بودند امان داده از موافقه ایشان با خدنه سورسات و نوکرش
اکتفا کرده بعضی از محلات اظهار اطاعت کرده کلانتر سنگان از داد و
سورسات تمرد ورزیده کس نزد افاغنه با خبر زدکوبه و غوریان فرستاده استمداد نمود
بی امر فنا انتها غرنقاد نیافت که حسینی از دلیران توپ قلعه کوب سالار ارض طایی
مطرف از راه بلای خواف بر سر قلعه سنگان برده قلعه را محاصره و منتظر
درهم موکب والا و طلیعه نصرت لوا باشند در آیت همایون در چهارم ماه مذکور آمده
قلعه سنگان را محصور و محاط سپاه منصور ساخته از طرفین باز جوش توپ و تفنگ هنگامه
ساز عرصه جنگ شدند سانحه غریبه که در آنروز اتفاق افتاد اینکه در حینی که توپچیا
ن با مردان کرم بر گردن واندر حیش توپ بزرگ که بانی قلعه بودند حضرت ظل اللهی
بر سر توپخانه آمده محاذی دهن توپ استاده متوجه تعلیم توپچیان گشته در آن اثنا
که توپچی توپ را خالی کرده بار معقول کردن آن شد آنحضرت بالهام غیبی عزم
مراجعت کرده همینکه هیچ شش قدم از آنموضع خطرناک دور شدند ناگاه توپ
از حرارت درون در گرفته شراره شرارت افروخت و سعد سلطان کلانتر درون و
چند نفر از توپچیان ولاسان مردی را که در انجا بودند بصاعقه فنا سوخت اگر چه وقوع
این حادثه ملال افزای خاطرها گردید اما از آنجا که دل حقیقت سرشت اقدس کوه پا بر
جای جهان و تکلی و ضمیر منیرش لنگر البرز سکر دریای تحمل بوده بصبر اکبری سلاح نواخت

و لطمه خیزی امواج

و لطمه خیزی امواج حوادث ارخا در تمرآمد ظهور این امر را به احتراق کوکب طالع خصم
بد اختر محمول ساخته شدند و هنگام شام که چرخ فخری از معرکه سپهر رو به منزل غروب
گذاشت و ماه زرین کلاه بطلایه داری معسکر نجوم فلک رایت ضیا ا
فراشت طلایه داران سپاه نصرت لشکر در جهات اطراف قلعه نگاه داشته مانند د
یده انجم و اختر از نگهبانی نیاسودند و تا طلوع صبح از شب تا صبح توپ و تفنگ
قلعه سنگان که نمونه قلعه ذات البروج سپهر هوا دار شراره آسمان سوز بوارق شاهین در
فضای هامون عرصه چرخ برین نموده در آن شب گلوله توپهای صف شکن برج و باره حصار
رخنه افکن گشته روز دیگر نیز بهمین نهج توپهای صاعقه باز آتش افروز خرمن هستی بر دوزخ نمود
تا اینکه از صدمات توپ حصار قلعه مانند دل قلعگیان تزلزل یافته یکطرف برج فرو ریخت
دلیران میدان نبرد یورش برده شیرحاجی را القرف کردند افاغنه بعد از مشاهده این
حال از در استیمان در آمده روز دیگر که صبح صادق تیغ مهر کردن افکنده از قلعه
افق برآمد کلانتر سنگان شمشیر استیمان را حمایل گردن ساخته در ب ذرب ندامت
زده مشغل داد و سورسات و سپردن قلعه گشته بقلعه برگشت دو باره سرکشی بنیاد
نهاد امید فقه آتش قهر قهرمان زمان شعله ور گشته جیش انجم حشم بغزمان آن سردار
قلعه را در میان گرفته مشغول استیز شدند و در شش ششم ماه مزبور قلعه بتصرف در آمده
مردان و زنان ایشان عرصه قتل و اسیر گشته آن سرزمین لگدکوب جنود ظفر نشان و اموال و اسباب
قلعه محل ... به گروه نوکر گشت ... قلعه گیان ساخته و قلعه را از مشقص کوبخته شد
خبر از ... فرزنه با جرد رسید که معشر شهر از نفر افاغنه هرات با ...

اهل سگان دار دنیا باد گشته اند کو که دالان نیز بعزم مقابله برآمد خواف را که بکفر سخی شگفان
واقع و قلعه کلم و مکان خرم بوملی قرار قرار داده بمفاد لکل نبأ مستقر برای هر فرقه گروه
منزل و مکانی مقرر فرموده روز دیگر افاغنه که بجنگ قزلباشیه جری بوده در کمال
دلیری دارده فرسخی اردوی همایون گشتند غازیان از آنکه گربه شیر است در گرفتش
موش لیک موشست در مصاف پلنگ چون حشم بوم ایران عموماً از آنها سال
و اول جنگ آنطایفه و سپاه هراسان بوحضرت ظل اللهی که دانا یقه رموز آگاهی و عیار سنج نقد
حالت لشکری و سپاهی بود جنگ صید را از اقدام مصلحت نداشته منوط شد که آهسته آهسته
غازیان را با خو طعمه خصم افکنی ساخته و بتدریج تقویت دلهای باخته ایشان
بواخته بعد از آنکه ایشان را دلیر و در عرصه دشمن شکاری شیر کیر سازند رخصت میدان
جنگ دهند لهذا لشکر یارا امر فرموده که در همان لشکرگاه خوسازی و نبرد و تفنگ اندازی
میکرده هشته ارفته رفته جری و بعد از خوا آنها در جنگ میدان کار رزمای تسنیع دلاور
شوند پس آنکفرش بعد از ترتیب ضابطه لشکر داستحکام لشکر با نصد نفر از دلیران کار
آزموده سوار و در تیر رس معسکر نصرت اثر بنسیم جلوه بادپای چالاک نور دا
آتش افروز نایره جنگ و پیکار گشتند هرچند غازیان تمنای میدان از جا در
آمدند خدیو نهمتن رزم بمقتضای روئیه حزم عنانداری توسن عزم ایشان کرده سپاهیان
با آگزده آغاز دستبرد و توپ و تفنگ زده خورد و هم حسیبی کثیر از افاغنه
را سر افکنده شمشیر جری و لوای ظفر را بخون ایشان چرب کردند القصه تا چهار روز
بهمین منوال معرکه جدال و قتال آراسته هر دفعه غلبه و نصرت از طرف بروجه

وابسته بعمل آمده در شب

خواسته بعمل آمد در شب چهارم که سپاه خیمه نشین ماه در معرکه سپهر از دوازده ماه سپر انداخته
و احتشام نجوم بدوام در دشت فلک هجوم کرده افاغنه خرب را بهوس مدال ساخته کامیاب مراد
برگشتند آنکفرش نیز تاقب را مقرون بصلاح نداشته حرکت بر سر ایشان را نوبت
دیگر موکول و موقوف و عنان آن شب عزیمت آن ستام را کابیر ارضا قدرش معطوف
ساخته شد
داوری کاه مهر
که در منزل حوت اظهار رونق نهضت میکرد و روز هشتم شهر شعبان رایت گل از نهجار بهاری
افشای صولت بمینت نموده با تیغ شکوفه ودریع وسنان اشیعه کظم انگلی لشکر نشاء وداخت
و خدیو جهانگیر بهار که منشور عز تیش از دیوان قضا در صحت عز انتشار یافته بود دو باره باره
حکمرانی نشسته فنای مشبکه کامی را از دار و مزرع حسنی براند جهت سهد از چند مقدار چهار
سیاز که بزور بازوی قوت نامیه بر ممالک گلزار دست یافته منوط الیه گشت و حکم علمای ایشان سبز
و فرمان بهوای فرود وین چمن آب بر بسیط خاک جاری شد منبس تکوین آن استیر اکشته
لوازم جشن عید با نصرت و تائید تقدیم رسید چون از دیوان تقدیر الله باب بار و بحکم
باریه حکم قضا بر زوال دولت صفویه قضیه بر بطلان آن نگاشته کلک تقدیر شده
بود روز بروز امور چنیند از نکس غیب جلوه بروز میکرد که عقل صاحب و رای
مستقیم آن از ابحر اسباب تضییع آن دولت هیچ قرار نمیداد و همچنین از ان احوال
آنکه ارکان دولت پادشاه ذوالاجاه سنگ تفرقی را بکر آنکانی و بحد
را نابت رائی جمع کرده بتقریبات اسباب شکست رای آن دولت والا
درست میکردند و آنچه منافی مصلحت بود بجلوه گاه ظهور می آوردند باوصف

اینکه عکس امرو نهیشان قدم از جاده دیوار دم لشکر امروز نمیگذاشت بیک جا کرد
قوت طامعه را در چار حد جهان پویه زن و جاذبه اشتهار را در طلب جلب منافع سخنه
هر کوچه و برزن ساخته نسبک رسوائی در هر سرای حلقه کوب در دولت و نشو ممنود
و آنحضرت بنا بر رضا جوئی ظهیر پادشاه همه وقت مراعات حال ایشان و منع مفسدان
و بد اندیشان و گفتار رزم تالیف دلهای درشت آن نفاق کیشان میکرد و مقصود اینکه
آن طایفه دست مردم فضی را از گریبان حال ولایات کوتاه سازند تا آنحضرت با تمام کار
افاغنه هرات و اصفهان پردازد بعد از آن ابن الوقت ارو حکمرانیه های ایشان زر اندیشه
حیی ذات انجماعت سرشته آب و گل غرض در کشاده دست موجب مرض
بود از غین زیانکاری چشم از طمع و منظور خود نمیپوشیدند و کار دشمنان سهل
کمبو که انگاشته در اختلال کار این دولت ذره نمیکوشیدند القصه شاه
والاجاه در باب توجه موکب جهانگشا بجانب اصفهان مکرر با آنحضرت تاکید
و الحاح شده نموده آنحضرت هرچند در برابر این گفتگو با اقامه معاذیر و بیان
موانع و معاذیر گردیده متعذر نمودند که مشتی از ابدالی هرات دشمن قوی را در این نحو یاب
که آتشش در ایت عزیمت به دفع دشمن دور دست افراشتن روبه حزم و مقتضای
استقامت رای و عزم نیست اول مشیمه دشمن همسایه بر دخت و بعد از آن
کار سفر اصفهان باید ساخت شاه لهاسب انحراف رای از بهانه دفع الوقت
میدانست و هر از ارعه میبرد تا اینکه ضمائر خبث میمهدشه که آنحضرت
از ارادت اقدس و شاه والاجاه از نشئه بورکانی سلطانا از ترشیح حرکت که در آنجا نشسته
جمعیت را منعقد ساخته

جمعیت را منعقد ساخته با استعداد تمام متوجه هرات شوند پس هر دو از ساحل اترک گشته
حضرت ظل اللهی متهیه کار ارداخت بعد از آنکه کوکبه والا در مشهد مقدس در آمد ا
عیان دولت شاهی نغمه دیگر بر ظنبور افزوده ترانه تازه ساز کردند و از دواره موافقت
خارج آهنگ گشته عزیمت مازندران نموده با خود مخمر ساخته که انجام کار هرات
و امور خراسان بر ذمه خدیو بیهمال بوده ما خلعان ولد امسلان خان نایب السلطنه و
سردار سمت عراق و آذربایجان باشد و حضرت ظل اللهی پیغام فرستادند که نحوی که تعهد
کرده اند متوجه هرات شوند و خود بقصد مازندران روانه سبزوار شدند پس خدیو
مسند اقبال از راه خواف و باخرز عازم هرات گشته تا هیچه لوای فلک مسیر
چند منزل را رشک منازل ماه منیر ساخت اعیان دولت شاه والاجاه شروع
باختلال کار خراسان و همروزنگی را از خود همراهان کرده از آنجمله با بای تکینان و
آنحضرو خصوصا کمانان و تکان جمعی که از همراهان معسکر نصرت اثر در موکب اعلاء
م[illegible] بودند تعدی آغاز و دست تطاول دراز کرده خواستند که باین تقریب سنگ
تفرقه در میان لشکر آنحضرت اندازند آنحضرت چون رخ کار را چنین دیدند از
عزیمت سفر هرات منحرف و بجانب ارض اقدس منعطف گشتند امنای دولت
پادشاه از حرکات ناصواب خود منفعل گشته بر سر قلعه کهنه مشکان که مابین
سبزوار و نیشابور واقع و سکنای طایفه از افغانی ابدالی خضخاص داشت
حرکت کردند توضیح این بیان آنکه چنین طایفه از افغانی ابدالی سکنه آن قلعه سمت هواخواهی
حضرت ظل اللهی داشتند و کارگزاران سرکار شاهی بسبب تفرق از استعمال این نوع

طوایف همت با نقض مشکات گشتند بتحریک بعضی از اعیان فتنه در سر آن طایفه را نصب العین
ضمیر ساخته با جمعی که همراه داشتند از سبزوار بر سر آن طایفه ایلغار و قلعه را تصرف
کرده بنهب و اسر قبیله کیان پرداختند در خلال این احوال بعرض والا رسید که موسی دانگ
که از رؤسای ابدالیه هرات بود جمعی از افاغنه با جمعیت بسیار جمع نموده رفته حضرت
ظل اللهی فی الفور بقصد استرداد آن طایفه تحریک لوای منصور کرده بعد از ورود بنقطه [illegible] در
خبر قلعه کهنه مشکان مسموع سمع عدو جهان گشته شاه ولایت پناه نوشتند که مقصود
ایشان ستیزه از نابری بود بر بعد اکنون بعد آمده چنین مینماید [illegible] شیمه افاغنه
داشتند و حال آن طایفه دو پای خود بدام نهاده و میان [illegible] محصوره مملکت پا
نهاده اند و در کهنه مشکان کاری بغیر نمانده جمعیت خود را بر داشته بسبزوار بیایند
که سر راه بر ایشان گرفته شود شاه [illegible] در جواب نوشت که شما کهنه مشکان
مهیا شید که آب نیست با سبزوار میآییم که عمده ذخیره [illegible] معهذا اعیان ابدالیت
از [illegible] خبوشان تجربه اندوخته همان مقاومه سابق را پیش گرفته [illegible]
تمامی ولایت فرمان احکام نوشته فرستادند که آنحضرت را از جمیع جهات
مسلوب [illegible] هوشیار دهند آنحضرت چنین [illegible] این جوابها استشمام
رایحه نفاق کرده دیدند شعر هر دم از این باغ بری میرسد ❊ تازه تر و تازه تری میرسد
فی الفور محمد حسین خان حاکم خبوشان را بخبوشان فرستادند که مشغول ضبط
قلعه بوده اگر از اکراد [illegible] خواهد که بیاری شاه [illegible] باعانت شاه
شاهوردی خان آید ممانعت بر دارد و خود [illegible] تمام با لشکر انجم احتشام عازم
سبزوار گشته

سبزوار گشته از آنجا باز از راه خیرخواهی بحضرت شاهی اعلام کردند که [illegible] با
رعایای شان سلاطین [illegible] از نفع آن طایفه در گذرند چنین بر وفق صواب
نیامد روانه کهنه مشکان گشته [illegible] بسر وقت [illegible] رسیدند که اتباع پادشاهی
تیغ [illegible] را تیر و خنجر بیداد در او خونریز ساخته [illegible] داد [illegible] شده بودند
اعیان [illegible] در قلعه را بروی آنحضرت بسته از باب [illegible] در آمد
حضرت ظل اللهی [illegible] قلعه فرستاده علت منع را استفسار و در [illegible] در ب
قلعه با عصر آن [illegible] راه [illegible] شدند چنین کار را [illegible] آتش
توپ بر حصار و دروازه بسته بعد از آنکه [illegible] گلوله باد [illegible] جنگ [illegible]
آن طایفه [illegible] مجموع از قلعه بر آمده [illegible]
قلعه آغاز [illegible] جیش زنبورک [illegible] کردند [illegible] بعد [illegible]
که کوچه [illegible] خارش
[illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] بعد از عهد
[illegible] نور [illegible] حسین [illegible]
که حضرت ظل اللهی [illegible] در سر اسب [illegible] آورده
[illegible] خان تسلیم [illegible] باسم نیابت سلطنت مامور بعراق کرده [illegible]
[illegible] خان [illegible] که محرک این مفسده [illegible] در صدد
خیالات [illegible] بود فرار کرده حضرت ظل اللهی شاه ولایت پناه را با عزاز و اکرام در
[illegible] جای مقام [illegible] بستر آسایش آرام دادند اما امرا و اعیان [illegible] خان

از حضور او در رجعت شده همانشب جمعی از غلامان و مقربان پادشاهی بعزم فتنه
انگیزی کرنجیه کاتبها زندران فرستند اگرچه چین وجود و عدم و حضور و غیبت
آن طایفه را مساوی میدانستند مقرر شد که احدی بانتیغ ایشان نشود روز دیگر شاه
طهماسب با اتفاق جراح بیک افشار و جمعی از معتمدان روانه ارض اقدس
و خود بر سر راه موسی [illegible] محولات [illegible] در آنجا خبر رسید که موسی [illegible] جمشید را
ناخته [illegible] روز [illegible] از [illegible] مانه [illegible] و محولات که گذشته بهرات رفته لهذا موکب والا
نیز بر جهت درحین انصراف دار و حوالی قلعه فیضاباد که متعلق بمیرزا احمد
کلانتر عنیطی بود گذشته کلانتر مزبور در قلعه را بسته در دادن آذوقه باب تمرد
گشود لیس غازیان بامر آنحضرت که گردش شمشیرها مانند هلال در نبرد تاره خم ابروی او
هجوم آورده شده قلعه را تصرف و کلانتر را سیاست کردند و از انجا
بمشهد مقدس مقر کوکبه ظفر گردیده بار پادشاه فلک جاه را در ارض سلطنت
موطد الیه باشد

چون بعضی از فتنه جویان [illegible] طلب [illegible] فرصت [illegible] که محرک
ماده فساد در [illegible] خدا داد شده از انجمله ترکانیه [illegible] بود
که ماهین در دون [illegible] داشت [illegible] داشتند بعد از وقوع این وقایع
همه روزه بسمت مشهد [illegible] آغاز [illegible] می گردند چهار همایون
فال [illegible] اثمار [illegible] التجاح استقبال [illegible]
آمده فرمان والا بنفاذ [illegible] که اگر [illegible] درین عهد خیر اثر

در معسکر انجم حشر

در معسکر انجم حشر حاضر شوند آن طایفه خصوصاً اکراد [illegible] توتجرک [illegible] حسن خان
کم [illegible] سرار [illegible] بارزوه باروسای اکراد و در سمت [illegible] و [illegible] در موضع
مشهور [illegible] خان بعزم فساد جمعیت کامل کرده چون موکب والا متوجه سمت [illegible]
دوروی [illegible] الدوله ابراهیم خان [illegible] رحیم خان حاکم کرد [illegible] بسمت
آنجماعت مامور [illegible] شده [illegible] از راه کلات و ابیورد در سر ترکانیه روانه شدند
و در موضع مزبور [illegible] ابراهیم خان و اکراد [illegible] و اولا اکراد
مغلوب و جمعی از ایشان مقتول گشته [illegible] شام که دلیران [illegible]
معسکر خود [illegible] طایفه اکراد و متعاقب ایشان هجوم آورده [illegible] جنگ
در پیوستند [illegible] لشکر ابراهیم خان را [illegible] شکست [illegible] فتنه
قریب هزار نفر از غازیان در آن معرکه [illegible] تلف در آمدند و ابراهیم خان با جمعی
بحصار [illegible] متحصن شد در حیم خان [illegible] دیگر
از همان خارج قلعه [illegible] عزیمت کردند ابراهیم خان بعد از
سه چهار روز در ظلمت شب که قلعه را [illegible] از جانب قلعه مزبور
بجانب قلعه [illegible] و در خلال آن احوال [illegible] آیات
تا [illegible] که در دشت قبچاق واقع است رفته از [illegible] غارت ترکانیه و [illegible]
[illegible] فراغت [illegible] بود که در [illegible] راه این خبر [illegible] جهاندار
جهاندار رسید [illegible] حدود [illegible] و دروی [illegible] کوهستانات
[illegible] بهار [illegible] بسیار دشوار [illegible]

از راه نسا و ابیورد روانهٔ ارض اقدس و خود با شاه والاجاه از راه چپچ کر باب
رهبر اکراد و اتباع و همه جا پیادگان را بکشش و کوبیدن برف مامور ساخته راه
های ایشان بصعوبت از راه راطی کرده وارد دهستان گرمه خان گشته ابراهیم خان بقیه
لشکر از قلعهٔ براز عازم خدمت خدیو گردون فراز و از روی مخالفت جبهه
سای نیاز شده چون از ابراز و اولا کر کوه تدبیر والد محمد حسین خان نیز ضمیر لطیف
رآمده بود بنابر انتظام ضوابط ریاست و مقتضیات قوانین سیاست امر والا
بحبس هر دو صادر گشته اگر او نیز در مخاصمت اصرار ورزیده تا چند روز
هر روز از قلاع و تعاقبات خود بر آمده آتش جنگ می افروختند و از آن
معامله بوادی خسران چیزی نمی اندوختند تا اینکه جمع کثیری از ایشان بقتل
رسیده ناچار مستعد خدمت و چاکری و متقبل اطاعت و فرمانبری گشته عهد
کردند که بعد از انصراف موکب والا تمامی سرکردگان برسم گروگان گرویده
روانهٔ ارض اقدس شوند آنحضرت نیز بر وفق استدعا عطف عنان بارض اقدس
نهضت کرده در عرض راه ابراهیم خان و محمد حسین خان را از حبس مرخص ساختند
و تمامی سرکردگان اکراد بر طبق تعهد کوچهای خود را متعاقب روانه در مشهد مقدس اقا
اقامت ورزیده بعد از چندی بنواهی قبول نثارات و استعفای کردند و از آنجا رحیم خان
کرایی را بدرگاه معلی طلب فرموده بایالت استرآباد فایز و سرافراز ساختند

سابقا قسمت تحریر یافت که در روزی که مقدمهٔ گذشته
مکان واقع شده

مکان واقع شد شاه والاجاه در خفیه مهر خود را از نعش در آورده آوازه کردن جیار
و در جهان ساخته محمد خان نیز با نوعی غلامان و خانان شاهی که صاحب سطوت
ظل اللهی چوب بطر و منع و زنش های ایشان که گذاشته بود وارد بسطام
گشته ذوالفقار خان بنی عم خود را به حکومت مازندران تعیین و از آنجا وارد
استرآباد گشت و بعد از چند روز چون کار استرآباد باختلال اضداد و نزاع
و فساد انجامیده مهم او در آن ولایت رونق نیافت ایالت را به خان
قاجار تفویض کرده بجانب مازندران شتافت مقارن آن رحیم خان کرایی
که از جانب حضرت ظل اللهی بایالت استرآباد منصوب گشته بود وارد
استرآباد و الله قلی خان عازم هزار جریب و دامغان گشته از آنجا جمعی از
قاجاریه را با خود متفق ساخته مراجعت کرد و چون در میانه شهر نیز تحریک
اهل فساد مادهٔ نزاع اشتداد یافته کار بجایی رسیده بود که اهل محلات
خون و مال یکدیگر را حلال داشته نهب اموال و قتل نفوس را عرافی بود
همدیگر میبرداشتند رحیم خان پای ثبات نیفشرده عازم کرمان و الله قلی خان اهل
استرآباد گشته کس روانهٔ مازندران و ذوالفقار خان را که یار و مددکار خود میدانست
بامداد خواسته او نیز بجمعیت تمام آمده دست تعدی بر روز و نیک کشود و بعد از
چندی سرپنجهٔ هوس ایالت کرمان کبیر خاطر ذوالفقار خان گشته چون الله قلی خان را
مانع مقصد میدانست او را اکراه نموده شب گوکلان در دارد مذبوح ساخت بعد از آنکه
حرکت از او دستبع خدیو کامکار رسید بعزم قلع آن مادهٔ فساد با

باجمعیت زیاده از برعت برق وشدت باد عازم استرآباد گشته چون آوازه توجه
موکب همایون سامعه فرسای افشار خان افغان گوشمال داده چنانکه داب اهل میدان
میدان لاف وخودفروشان بیمایه بازار گزاف است وتخانه را از راه پیش
براه اندیشه خود بعزم استقبال پیش آمد اما در خارج شهر قیقاج انداز
سهم صلابت گشته راه را کج کرده بیراهه بیهوا نمود راست بجانب مازندران
تاخت وبعد از ورود موکب جهانگشا ببسطام که خبر فرار او بعرض اعلی رسید کس
برای آوردن پادشاه که در ارض اقدس توقف داشت روانه ساخت چون درا
ن اوان ترکمانیه یموت ساکن دشت قبچاق اظهار بغی وشقاق میکردند
شنبه ایشانرا از لوازم دانسته بعضی پیاده را روانه استرآباد کرده خود از راه
دهنه گفشکری موکب اقبال را تیز تک ودر یکشب از بسطام وارد کنار رود اترک
دوجی از آن گروه در رنگ سیلاب عرضه تلاف ساخته وارد استرآباد شدند بعد از چند
روز موکب شاهی نیز تجدید وارد شده آنحضرت متوجه مازندران وشاه طهماسب
را در اشرف متوقف ساخته خود با جیوش بحر خروش عازم بارفروش
گشته محمد خان که از آوازه توجه موکب منصور اندیشه مند وبسمت آمل رفته
بود بعفو خطا پوشی آنحضرت مستظهر گشته باز آمد ومحمد خان که در عقب
تهور چند منزل پیشتر از محمد خان بمحاربه صبر وقرار را اطوار مناسبات لاریجان
فرستاده بود چون مقرر شده بود که حکام دارالمرز گیلان راه فرار را بر خیره سر گریز
پا مسدود نمایند مشارالیه کوچه گریز را بسته پیش روی عزیمت برنافتر وباجمعیت

تولغو نبلکنند

خود بصولت شیر وجرات موش کاف بار دوش شتافت هر چند که در
باره او عفو واغماض مکنون ضمیر انور میبود ولیکن آن کم عقل زیاده سرباد غرور از
دماغ بدر نکرده باجمعیت اطرافیه در کمال رعنائی وخودنمائی عزم آمدن کرده در حین
ورود شبلیک مهاجش زنبورک ولعکنیه وجوش وطنطنه توپکی خودرا گوش
زد وروز دنیک ساخت چون انجرکیت از زوبه آداب وروانا رف واز ناصیه
او جلوه گر عرضه ظهور بود بعد از ورود بیکاه حضوروش اوراکه هوای سرکرانی
در سر داشت از بار سر سبک ساخته ونبار اکنه خوارزم وطهران ودورابیش در تحت
تصرف ایشان بود حسین را بمعابر وشوارع آنسمت دوجی را ابرکرد که محمد ساکن
شاملو بمحافظت راه سمنان وشیخعلی خان زنگنه را ابر بوار کیلاقات که در
روسیه بود مامور ومقرر ساخته شد که باتفاق اغورلو خان زیاد اوغلی در مهمات ولایت
مازندران بمحافظت حدود گیلان رواز کندچین عزیمت سفر هرات در خاطر اقدس
تصمیم داشت بعد از آنکه رخنه گران فتنه جورا از عرصه دولت رانده ودار انضمام
مهام طبرستان ومازندران فراغ حاصل کردند انجناب بتطلب کلیلات مدولین وسیه
فرستاد رحیم خان را در ایالت استرآباد تمکن داده امر فرموده بودند که با سپاه استرآباد
وکرایه در هنگام نوروز بموکب فیروز ملحق شود وچون حرم محترم شاهی در بار نمیبودند
تدارکات لائق بجهته سرکار زمانه وتهایع ومنسوبان آن سرکار دیده پادشاه را از مازندران
کمالشند که در مستعاقب در موعد مقرر بعزم سفر هرات در مشهد مقدس حاضر گردد
پس عطف عنان بجانب خراسان که تخانه را از راه اسفراین وخبوشان روانه

وخود از راه جام و نیشابور با مقر ارض اقدس را مقر کوکبه منصور ساختند متعاقب
آن علیقلی خان شاهی و بعد از ان رحیم خان با قشون مامور و در ارض اقدس
بالجناب پیوستند
در هجدهم شهر
شعبان المعظم نقش کوکبه نیر اعظم به منزل حمل گشته خدیو بهار بار دیگر نیسان گلزار
کرده کردن قرار از گلستان را الحق در منفذ غنچه دار بار در درع و جوشن حضرت
و خرمی سر در از آمیت و سپاه شکوفه را مقدمه الجیش لشکر ارم و بهشت نمودار جهان
آرایه از سرو سهی رایت خضرت ملال قوت شاخ اشجار را زرخه دار غصان تیر دستان
تیز نموده و جیره دستان خیار را از اوراق مطر نیخه خصم افکنی گشوده لاله سیر سیاه بر روش
افکنند و کلیس عمود غنچه رخصت کرفش زرکش بندان شاخسار زیر دیکال زرد آراسته شدند
و نیزه وران درختان سنانهای مشکین کلاله افراشتند تفنگچیان ملیکنه گوش ابر آذار
گلولهای قطره بر قالب برگ گلی بخشیدند و آتشبازان برق نوبهاری رعد را بر عراده گردان
کشیده و جنود فر در رس باد پایان سبکخیز نسیم را به افاغنه لشکر بهمن بخشیدند و خطه
گلزار را که از انقلابات مقام افغان زراع در غم گشته بود از اضداد دیگار … چشمه
محل نغمه سرائی قمری و عندلیبان ساخته و معموره چمن بتاز کمال بخت سلطان بهار و مظفر
صاحبقران شیه کلی گردید مجلس جشن عیش و عشرت امیران لشکر و عظمای خیش آراسته گشته
بعد از ایام سور و سرور به تهیه اسباب سفر و مدافعه خصم خیره سر پرداخته شده و هر یک
از دلاوران عرصه کین را العطای نقد و اسب و سلاح فراخور گنجایش بهره مند نوازش
و بخشش ساختند

مجمل از احوال افاغنه

مجمل از احوال افاغنه ابدالی هرات در صدد کتاب نگارش یافت ۱۱۳۵
که مجمل و نتیجه ر جمعیهای مستولی شد محمد خان ابدالی که در آن عهد حاکم هرات بود
به هوس تسخیر مشهد مقدس آمده چهار ماه قلعه را بتضییق محاصره انداخت با زره
اطراف و نواحی را از افاغنه راهیت عزیمت معکوس یافت و بعد از ورود او به هرات
افاغنه را او شوریده ذوالفقار خان ولد زمان خان را از شوراییک آورده در هرات
حاکم ساختند در سال هزار و صد و سی و هشت سلطان میلان … رحمن ولد عبدالله خان
که پدرش در ایام حکومت با خان در هرات تفنگ رسیده بود به عزم خونخواهی
بر دوار در هرات گشته احداث نفاق و نزاع گوناگون افاغنه را ارهاء نایره
شر ذوالفقار خان الی بنیاد باخرز و رحیم را السمت هیشه ها روفراه روان کرده ابراهیم
خان برادر محمد خان را در سال هزار و صد و سی و هشت از ملتان آورده به حکومت تمکین
ساختند و چون عبدالغنی علیکوزائی که سمت هواخواهی ذوالفقار خان داشت
اراده بار خان منسوخش بود و چندی مدارا با حشمت آمیز کرده تمامت برده … ارزی
کار بر داشت و ذوالفقار را از باخرز آورده … نفاق برافروخت … شما
نایره جدال اشتعال داشت تا اینکه افاغنه دامن از طاعت هر دو درچیده
ذوالفقار خان را بجانب فراه و الله یار را بسمت ها روچاق فرستاده و هر یک
… را املکشده با حاکم دیگر در سر جبر … و بعد از آنکه خبر توجه موکب
منصور گوشزد ایشان گشت با همدیگر رفع کاوش و آغاز سازش نموده
فراه را به ذوالفقار و هرات را با الله یار اختصاص دادند و به فکر تدبیر کار افتادند … میگی

بعد از اجتماع عسکر در روز چهارم شوال که چهل و شش روز از نوروز انقضا یافته
بود از ارض اقدس نهضت کرده اولنگ قوتو را که از سبزه زمردی طعنه
بر چرخ فیروزه گون میزد مقر دلیران بعد خیشان جهت نموده و از آنجا کوچ بر کوچ
عازم مقصد گشته در تربت جام حیدر و لنگر اقامت انداختند و در
آن مکان خبر رسید که ده هزار نفر از افاغنه آمده قلعه فرمنند آباد جز را محصور کرده اند
حضرت ظل اللهی با سه چهار هزار نفر از دلیران معرکه کارزار تعجیل تمام ایلغار نموده
بعد از ورود آن مکان معلوم شد که افاغنه برگشته اند بار دیگر از تربت جام مراجعت
دلجدیک لوای آسمان سا کرده در سرای کاریز ترتیب … قراول و تعیین طرح
و چراول و آرایش ساقه و سول و تو به میمنه و میسره و قول نموده چنانچه شب که قراول
ماه با دیده و در آن روشن ضمیر انجم دیده بانی معابر … اسلکوی حصار
را آمده جمعی از سپاه کار آگاه را بقراولی مامور و خود نیز بعد از طلیعه فجر اعلام لوای
منصور کرده قراولان خبر رسانیدند که الله یار خان با جمعیت تمام وارد کوسویه
شده آنحضرت اولا رای … از شرح … ابرا … جلادت
انگیز دلیران را با طاعت ارشاد و تحریض نموده التجاعت جواب را حواله
بزبان شمشیر تیز کرده روز دیگر سر حوض دغارود مضرب خیام سپهر نمود گشته
طلایه داران مریخ صلابت و بهادران کیوان مهابت … سپهسالاری
لشکر ذی جلادت برگزیدند افاغنه آمده رباط و دیوار … قلعه را
حصین خود ساخته لشکر راه بر داشتند پس موکب مسعود از دغارود نهضت ف

وازنیم و نخی قسمه

وازنیم و نخی قسمه یک جانب کوسویه منحدر گشت افاغنه لابد ترتیب سپاه و لشکر
و آهنگ مقابله لشکر نصرت اثر کردند چون منهجی که سبق ذکر یافت طایفه
افغان بجنگ قزلباشیه دلیر و بر وباه بازی شیر گیر شده بر اهل ایران
استیلا و بر ولایات استیلا داشتند آنحضرت بجوا شدند که تخلیف جدا
غازی سپاه همیانه با آن طایفه خیره سر دست بازی نموده بعد از خود انها قدم میدان
کین گذارند و بسر انگشت سنان جان ستان برده پندار از لوح کار آن طایفه بردارند
لهذا توپخانه و تفنگچیان پیاده را حصار لشکر و محیط عسکر ساخته جمعی از سواران بیزه
دگر … ان عرصه کین و دار … در برابر قول همایون بعنوان طرح تعیین
و الغانون سپاه … مدارای معرکه کین شدند اول افاغنه بجانب میمنه
حمله ور گشته پیادگان طرح کومک میمنه در آمده جنگ در پیوست در آن
اثنا فوج دیگر از اتصال دست بشمشیر کاتب پیادگان هجوم آورده داخل
ایشان گشته خبر … پیادگان … شدند و از برگشتن ایشان
دلیران نیز مضطر گشته جنگ را از کف گذاشتند نزدیک بود که … رو دهد که
… آن آیت فتح الهی حضرت ظل اللهی با شمشیر … ستیز
انگیز گشته یک نفر از سرداران آن فرقه را بخاک هلاک انداختند
و باب تیغ جانسوز آتش جرأت خصم … کشیدند اگرچه از … ی
تخم دشمنی … افواج پیاده را … راندند سواران افغان نیز از
پیش بر داشتند اما پای رشادت آنحضرت که … جهان …

زخم نیزه بر پشت چون شیر بر پشت در آمده کوکبهٔ ظفر قرین در آن سال
مکان افاغنه نیز در حوالی کافر قلعه نزول کردند و عساکر را آنکه آن مکان
از آب دور بود جیوش بحر خروش از بی آبی اندک خسته شده که کف جاه آب
بر آتش عطش فشانده‌اند روز دیگر که سپاه نجوم از کاخ قلعهٔ ظلمت لیل کوس برگرفته
بجانب غرب مسیر کرد افاغنه حرکت داده از راه کوسویه که نشسته در سمت آب
هریرود از اردوی همایون بر تعاقب ایشان رفته در برابر طرف نزول آمده آنجا در
از هیچ طرف بجنگ اقدام نکردند و اراده خاطر اقدس آن بود که روز دیگر نیز
هم کوسویه لوای ظفر افرازند شبگاه چون توپ آتش در دهان افق گلولهٔ شرار
مهر را از دهن در انداخت و عرصهٔ جهان را از سیاهی سپاه ظلمت پرداخت
معلوم شد که افاغنه شب توپخانه خود را محاذی اردوی ظفر قرین آورده مهیای
جنگ گشته‌اند این طایفه آراسته شده فوجی از ممر رود خانه و جمعی از جانب میمنه
هجوم آورده بدستور روز پیش آغاز جنگ کرده تفنگچیان پیاده
که مستحفظان توپخانه بودند از جا در رفته داشتند در آن اثنا بار دیگر تا از میدان دلاوری
رو از معرکه سروری اعلیحضرت ظل اللهی مانند شیر غران با شمشیر بران خود را
بر قلب آن گروه زده ایشان را از میان برداشته رو مفاد کریمهٔ لیمیز الله الخبیث
من الطیب بظهور آوردند هنگام ظهر نیران قتال اشتعال داشت بعد از
ظهر شکست فاحش بحوال آن طایفه راه یافته جمعی کثیر از ایشان بوادی عدم
شتافته بقیة السیف روی برتافته عیال و اطفال خود را که در قلعات سر راه بودند
برگرفته ردیف خود ساخته

برگرفته ردیف خود ساخته تا دروازهٔ هرات عنان باز کشیدند و عساکر فیروزی آثار داخل
کافر قلعه شده شروع بنهب و غارت خیام و اسباب آن طایفه کرده توپخانه و قورخانه
خانهٔ آن جماعت بدست آمد و از منزل رباط پریخته شاه طهماسب را با اغروق و
توپهای بزرگ بقریهٔ شاهده روان کرده خود با توپخانهٔ جلو از راه تیزی عازم هرات
شدند الله یار خان و افاغنه مدد و جمعیت خود را درست کرده با تمامی شهر در رباط پریان
و فرسخی شهر باستقبال آمده بخت سفری با عریضهٔ مشعر بطلب صلح که نظیر والا ارسال
بعد از لمحه از راه تزویر در آمده از نیت لشکر نصرت اثر بجانب سر مبنی و نقض عهد
عقده کرده گشته بسمت شیران رفته و غا انداخته بعد از خونریزیهای بیهات
مجروح عاشقانه‌های آخته در کمال جلادت بقلب سپاه نصرت پناه تاخته پیادگان
جلو در او گسیخته شده و خبر که آن طایفه بجائی انجامید که کار از تیر و تفنگ گذشته بجنگ کارد
و شمشیر رسید و از ابتدای طلوع طلیعهٔ مهر گیتی فروز تا هنگام رد زنوارق تیغ و خنجر دلدوز
خانمانسوز ملبوس دهر از نفر متجاوز از آن گروه بضرب سیف آبدار بر خاک هلاک
افتاده [illegible] شدند هر چند که بمقام
اقتضا عاقبت [illegible] روی بحزم [illegible] اعدای خصم
که قدم مشیر نهد [illegible] موقف کوکبهٔ عز و جاه گشته [illegible] آتش جنگ
فرونشست [illegible] که خاک [illegible] عالم
[illegible] عنصر [illegible] در طرفین [illegible] کرد و خاک حشیم از جنگ
[illegible] گردند [illegible] شدت غبار [illegible]

و باد عذر دراز دماغ فلک بیرون رفت بار از خان الله یارخان آدم آمده طرق و
مصالحه حسب الحضرت بزبان حال فرمودند که بگفته بر عهد تو دهاد صبا توان کرد
مادام که حسینی از روسای ابدالی وارد حضور گشته تعهد خدمت نکاید گفتند پایه مصالحت
درآمده حصول صورت پذیر نیست پس از رفتن الله یارخان عبدالغنی علیکوزرائی
و چند نفر از معتبرین آمده عقد طاعت بستند آنحضرت نیز مسئول آنجماعه را قبول و
بجانب توزک عطف عنان ظفر شمول کردند روز دیگر خبر الله یار و عبدالغنی ابدالی
که سرکرده معتبر بود رسید بشهر رانسکه ذوالفقارخان حاکم فراه با جمعیت بسیار با عانت
ابدالی آمده لطائفه این ظلمیان از معاهده و استمال پشیمان گشته اند بعد از وصول
اینخبر هزار نفر از دلیران معرکه رزم جوی را بسمت فراه که ذوالفقار بود روانه و شنزال اشکیان را
اردوی همایون عاخت شدند دو روز در اسفان رحل اقامت انداختند اما ذوالفقارخان در
ظلمت لیالی با جمعی از افغانان گذشته و در کمینگاه کمین نشسته روز نسیم
با جمعیت اقبال نمودار و الله یار با فوجی از سمت شرقی آتش افروز نوایر حرب و پیکار
ذوالفقار نیز با جمعی انبوه از کمین درآمده بر سر اردوی همایون رفته مشغول کارزار گشت
حضرت ظل اللهی فوجی از غازیان را بمدافعه ذوالفقار خان مامور داد و آنها تیر دلدوز و سنان
جانسوز از سینه گذر کرده از افاغنه جمعی کثیر هدف گلوله توپ و تفنگ
و زخم تیر و شمشیر گشتند در هنگام شام دلیران طرفین دست از جنگ باز داشته
در حوالی قشله موسومه بسیاه کار در محاذی یکدیگر بنفس لوای قرار کردند روز دیگر
که کوکبه زرین مهر خاوری آغاز جلوه گری کرد آنحضرت کس فرستاده شاه والاجاه را

نیز از شاهده آورده بنه

نیز از شاهده آورده با بنه و آغروق و جمعی از تفنگچیان در منزل اشکیبان گذاشته
و با دو کنب همراه اعلاء اعلام نصرت آیات کردند افاغنه بار دیگر تشکیبان
دیار و صبا تهیه جنگ و بعد از تفارت آتش تجمیع تمام دست تشویش
وجه در گشته از طرف شلیک توپ و تفنگ عرصه را از گشتگان رجوع
خیول سنگ کردند صبحگاهان که سپهر زرین لوا ماهچه فلک فرسا نمودار ساخت
چند نفر از افغانان وارد دوار خبر الله یارخان طالب امان شدند آنحضرت
فرستادگان را برگردانیده پیغام دادند که مادام که عظمای افغان خود کنیز الدیش
نرسند ناگزیر از عدالت خان ورزن ورمق در همان جسته ترک رزم و فسخ
این عزم نخواهد شد پس جمعی از روسای ابطالیفه اوراک حضور سرور گردن فراز
دارزوی آمده از جبهه سای زمین بنیاد گشته عرض کردند که افاغنه غلجه و ابدالی هر دو رعیت
قدیم ایران بودند غلجه مصدر خیانت گشته اولا قندهار را و بعد از آن اصفهان را
که قرارگاه تخت سلطنت بود تصرف کردند و ابدالیه تنها بهوا خواهی ایران
با غلجه در مقام جنگ و جدال میبودند اگر بمقتضای قبوت مشیل را گیتی
در مقام مواخذه اعمال زمانهای نموده عطف عنان کفر قوام و شیمه طا
یفه غلجه را هم واقدام دانند بعد از تشیید انجامعت کرده ابدالیه نهاده بر سابق
در صدد ادای اطاعت بوده حلقه بنده که در گوش و غاشیه خدمت بر دوش
خواهند کشید هر چند که امتعی مخالف رای شاه والاجاه و اعیان دولت او بود
اما آنحضرت مسئول آنطایفه را موقع قبول بخشیده ایشانرا رخصت انصراف

و نام عزیمت بجانب تکیبیان انعطاف دادند و روز دیگر هیجده نفر از عظمای
ایشان با پیشکش و هدایا بشرف اندوز تقبیل رکاب فیروزی انتساب گشته خلاع فاخره
بهره مند و چند نفر از روسای معتبر ابدالی را که در رکاب سعادت موید گشته و
حکومت هرات با الله یارخان استقرار در قسم اسم او عز اصدار یافت
پس فارسی زبانان را که در قلعجات توابع هرات بودند با طایفه جمشیدی
سکنه بادغیسات کوچانیده بمحال جام و لنگر و نواحی ارض اقدس فرستادند مقارن
آن عریضه از جانب الله یارخان رسید مشعر براینکه غازیان نصرت نشان
که از منزل تکیبیان بجانب فراه رفته بودند فراه را فتح کرده اسیر و غنیمت بدست
آورده از جمله امیر احمد زمان و اقارب در نقار زده اسرای برنور ایشان رو نمود
حکم والا درباب اطلاق اسرای برنور از موقف جلال عز صدور یافته
در چهارم ذی الحجه آن سال بفیروزی و اقبال وارد دار ارض فیض مثال گشتند
و مدت سفر مذکور نه روز در مشهد مقدس گذشت روز اتفاق افتاد و از آنجا
محمد خان سلاع فاخره و شمشیر مرصع بالله یارخان ارسال و او را بنوازشات
مشفقانه مستمال ساختند

بعد از آنکه مشهد مقدس مقر کوکبه منصور گردید در روز عید
اضحی عساکر فیروزی مآثر را رخصت مراجعت باوطان خود دادند و مطمح نظر والا آن بود
که در زمستان آن سال بسر رکاب رفته و موسم بهار را در استرداد منقضی سازند
و در دفع مکید بر رفع صیت لوای مملکت گیری بجانب صفهان افرازند اما مفاد اذا
اذا اراد الله شیئا

اذا اراد الله شیئاً هیّأ اسبابه چون حسب گم قضا در سرانجام لوازم دولت چه جا
بر اراده آنحضرت سبقت گرفته هرچه بمحض خطور در خاطر خطیر گشته بحصول در نیز
قرین است بمضمون اینکه صید را چون اجل آید سوی صیاد رود سرچشمه تقدیر
گریبان خاطر عنان عزیمت اشرف را گرفته خواهی نخواهی بسمت خراسان
کشید لیکن آن خم گرفته بر لذت ضرب دست خراسانیان رسیده شد
شرح این مقال آنکه بعد از آنکه نهضت لوای ملک فرسا بجانب هرات
وقوع و این خبر در اطراف ممالک شیوع یافت اشرف غلجه که متصدی امر
سلطنت بود عرصه را خالی و خود را بمحال مشغول کار را به الله وردی جمعیت
موفور و کثرت غیر محصور در روز دوشنبه سیزدهم محرم سنه ۱۱۴۲ مطابق تخاقوی ئیل
تجدید خراسان رایت افراز رزم و پیکار شد و نقاره جنگ در ارکان هنوز غرق
خون از حس تیغ دلیران بخشکیده و مرکب تیزگام بهادران جبین از شهب
زرین لگام بهره شیر کشاه روی طویله آسایش و آرام ندیده بود این نوید
بهجت اثر بمسامع علیه رسیده فرامین قضا آیین با جتماع لشکر نافذ
و توپخانه را از راه سرولایت مشهد و سلطان میدان روانه ساختند و خود با قاق
حضرت شاه طهماسب در سیزدهم ماه صفر از راه نیشابور و سبزوار تحریک
لوای ظفر اشرف نیز از آنطرف بسمنان آمده اولا بر سر قلعه
میرسید قاضی سمنان که در آن نزدیکی بود رفته قلعه او را تصرف و قاضی را
بدست آورده از آنجا بمحاصره سمنان پرداخت حضرت ظل اللهی بجر د

استماع این خبر بهجت بساط انکه سپاه و اهالی سمنان بنابر گرفتاری شاهی بیرون
قلعه راضی شوند نو بطلبت چند نفر از افشار و قاجار استرآبادی را که انگیختند
از جهار توجه موکب همایون قرین اطمینان و بشارت و تهنیات قدوم و ضیافت
قلعه گیرنده و بشارت کرده ارسنبردار الطرق میغار مرحله پیما گشته شد اشرف
نیز آمد آمدن توپخانه ذوالاقتدار گشته بیست سیدال ابقشان که سردار مقدمه همیشه
او بود و بر سر توپخانه روانه و در حینی که توپخانه انتظام دارد قلعه مهردوشی من اعمال
بسطام و ازان طرف نیز خبر فرخی قلعه مزبور بطلیع رایات اعلام ظفر فرجام گشته
بود سیدال از بسطام بدر رفته بمکفر تنخی قلعه رسیده و از آمدن کوکبه منصوره آگاهی
یافت و از همانجا بلد بار را گشته روی براه نهاد و سنگر که شهر بند بسطام مقر
موکب انجم احتشام گشت چون بسبب کثرت دار و جام توپخانه در خارج شهر
قرار گرفته بود آن شب سیدال افاغنه شبیخون بر سر توپخانه آورده کاری
ناخوش و بجانب اشرف لوای هزیمت افراخت پس روز
دیگر رایات جهانگشا متوجه نوفن آباد و دهقان گشته سیدال از نومس آباد
روانه نهاوند شد و اشرف هم از سمنان پیش آمده در نهاوند سیدال
ملحق شده بود در شنبه ششم ربیع الاول و سپاه بر جوش و دو بحر مواج در حدود دشت
آمده در کنار آب نهاوند بدست طرفین از جانبین بمقابله بدر کرسی شدند
در آنروز در حضرت ظل اللهی تمامی لشکر فیروز اثر یک قول قرار داده توپچیان تیار داده
که هر یک بانام سوار برابر بودند فوج فوج با توپخانه صاعقه بار محیط آن دریای خونخوار
ناخوشند نفراتشه

ناخوشند و مقرر شد که افواج ظفر رزوه و دلیران انجم شکوه بجان تهیج کرده
کرده و جای معین در کمال آرام و وقار ضبط عنان ثبات و قرار کرده بیرون
امر همایون از جا در نیایند و دست باستعمال آلات حرب نگشایند الحق
در مقامی که سپه آرای غنیمش بترتیب قوانین رزم لوای قرار افراز و نهیب
حادثه و مرادی کام از مقام مقرر فراتر نهاده که اشتهار و مستقامی که سباب
نا ملتش بضبط رسوم خرم پرداز و دولت بصدمه حرج شتیره کاری قدم از جای خویش
نتواند بر داشت در بام کین چون تیغ آتش افروزی کند برق را قدرت چقماق
زدن نیست و شیر شکیر چون بگاه توسن فرمان دهد صبح را جرات نفس
کشیدن نه افاغنه نیز جمعیت خود را سه گروه کرده از سه جانب جسور و
دانشهای کشیده دستان نهاد نیز که جانب قول لشکر و اکثیر مشغول شتر بادریز
شدند جمعی از جوانان نامی ایشان که همیشه در معارک جلادت پیشتاز
دور عرصه خصم افکنی رزم ساز بودند پیش از اطنیه ازند که بی رو
بشیب حمله در گشته همینکه نیزه رس گلوله رسیدند توپچیان قسر کمی
زاد آتش دست بدستیار نور قبیله امر والا را بسم سرکوشی کوش توپ
رعد خروش رسانیدند از تراکم بخار آتش آثار یوم تأتی السماء بدخان مبین
آشکار گردید در ضمن آیت یغشی الناس هذا عذاب الیم برگرد خصم آورد گلوله
توپ آن گرفته از آن عرصه سیدال را با چند نفر زنبورکچی و شتران زنبورک که خط مستقیم
در محاذات توپ می آمدند از پیش برداشته افاغنه را از مشاهده این حال مانند تور آتش

بجان افشار ه و از بغداد برآمد آن طایفه از هر طرف که هجوم آور شدند خود را
در دریای آتش شمشیر دیده و کانب میمنه خود [illegible] شدند پس [illegible]
بعال ضابطه در ترتیب متوجه میمنه افشار گشته نوبت دیگر علمداران ایشان [illegible]
در آمد اشرف لوای اقبال را سرنگون دیده دم را علم کرده توپخانه و خیام و اسباب
خود را که گذاشته مانند بخت خود برگشته رو بگریز نهاده از [illegible] روز
تا عصر [illegible] جنگ [illegible] نوبت [illegible] نموده [illegible] افاغنه
در روسای ایشان مقتول زنده و دستگیر شدند هر چند کمیت [illegible] شوق دلیران
بقصد تعاقب ایشان [illegible] و جولان میکرد اما چون هنوز تجربه اندوز راه و رسم
جنگ نبوده حضرت ظل اللهی ایشان را از اعتمادداری نموده فرمودند که هر وقت
که ضمیر اقدس بواردات غیبی مقرون بصلاح داند بتعاقب ایشان خواهیم
پرداخت

بعد از وقوع شکست

همان که رایت عزم اشرف نگونسار شد موکب جهانگشا وارد همدان و
گشته ازانجا که رای جهان آرا آینه صورت نمای امور آینده و پرتو جمال [illegible] مستقبل
[illegible] خاطر الهام [illegible] اقدس تابنده است سر پنجه بخت [illegible]
مالک زمام دولت دیده از همان مکان معتمدی را بطلب ولایات آذربایجان
برسم سفارت روانه روم ساختند پس رای گیتی آرا اقتضا کرد که متعاقب ا
اشرف کوچ بر کوچ عازم اصفهان شوند باین عزیمت متوجه منزل [illegible] گشته
در [illegible] راه [illegible] مشغول مکالمه بودند گفتگوی [illegible] آمیز حضرت ظل اللهی د

بمفادی [illegible]

۴۵

بمفاد [illegible] بر طبع مبارک شاهی ناگوار آمده نقاره خانه رضاخان خود از معسکر
فیروزی اثر جدا کرده از روی [illegible] چشم بجانب تودروار روانه شد
آنحضرت گاهی چند رفاقت کرده هر چند نصایح مشفقانه القا کردند مفید نیفتاد
پادشاه [illegible] تودروار شده در آنجا رحل اقامت انداخت حضرت
ظل اللهی محمد خان [illegible] خان عرب را که دخل کامل در مزاج پادشاه داشتند
[illegible] روانه ساختند که بهر حال باشد او را از سر غلطش باز
آورده برگردانند دو روز در همان مقام [illegible] توقف کرده پادشاه را
نیز از خمار غیظ افاقه حاصل شد و بازگشته از گرد راه بخیمه آنحضرت شتافته
[illegible] اعتذار [illegible] آینه خاطر [illegible] زدودند پس حضرت ظل اللهی [illegible]
سردار [illegible] آغورلو خان [illegible] که در [illegible]
مامور بودند مقرر کردند که از میانه [illegible] و [illegible] شوند
و خود بهمراهی شاه جمجاه بعزم تعاقب اشرف تحریک کوکبه عزم [illegible]
کردند و سانحه عجیبه که در آن اوان بظهور رسید آنکه افاغنه [illegible] بعد از شنیدن
خبر شکست اشرف بموجب اعلام او معتبرین بلد [illegible] که در کنار
شهر [illegible] کرده بودند جمیع را بقصد [illegible] تیغ [illegible] ساختند
[illegible] بجانب اصفهان [illegible] شدند و عوام شهر بعد از فرار افاغنه
بمیان ارک [illegible] مشغول نهب اموال و اسباب آن جماعت گشتند در آخر روز
نوبت [illegible] خانه نهاده آن [illegible] و بارها داده که هر کس

هرگز چنان روزی را در متخیله روزگار خود تصور نکرده بودند و از فرط شادی سر از پا
نمی شناختند با شعلهٔ افروخته بتوپخانه در آمده با کمان شرارهٔ ارغوان مشعل بهار دو طاق
افتاده چراغ شرارت دمیده را که از خاندان افغان یادگار مانده بود
روشن کرده هشتاد نفر متجاوز از ایشان را پروانه وار بآتش پروانه سوخت

اما اشرف بعد از واقعهٔ
شکست بهانه جست عازم ورامین و در آنجا اسلام خان حاکم طهران داد
طلب گشته با توپخانه مستعد دیگر از افغان جنگجو آمده سر درّهٔ خوار را که در
میانهٔ دو کوه واقع و تنگی معبرش عبور را از مرور مانع است بوجود دلیران فولاد
پوش سد آهنین بسته دامن گذرگاه تنگ را با توپهای اژدر شکوه و فراز
کوه را با تفنگچی انبوه فرو گرفته خود با سواران جلادت آیین در کمین نشست
غافل از اینکه همت شاهانه راه بر لشکریان و شعلهٔ تابناک شمشیر … بگشاید
دلبستهٔ همگی فیروزی سنگ خارهٔ متین … شکست پس قراولان و دیده وران بایران
خبر … این خبر بسمع حضرت غضنفر فر کرده آن حضرت بعد از وقوف
بر حال از همت سنگ … گشته شش هزار کس از تفنگچیان خرمیه
و بختیاری دلاور را که … جنگجو بودند فوج فوج منفرد گردانیده به سمت
سر و عرض کوه تعیین و توپخانه … را از وسط راه راهی ساختند و خود
چون کوه … همت بر کمر استوار کرده سوار شدند بحکم
همایون توپچیان چابکدست آتش جنگ از میان آن درهٔ تنگ بدرافروختند

جانور دو نهار رق

جانوران توپهای برق افروز … جنگ کردند و تفنگچیان پلنگینه پوش
نهنگ صولت و دلیران بهرام کین مریخ سطوت از جانبین کوه ستیغ
معرکهٔ گیر و دار را گرم و با آتش افشانی گلوله های تفنگ دل چون سنگ خصم را
نرم ساخته الطائفه راه چاره … تفنگ آمد … سیر از فراز کوه آهنگ
نشیب نموده سواران آتش عنان تیز از میان … و توپخانه و اثاثه خود را که گذاشته
در کمال خذلان و خواری از ورود … بجانب اشرف که در ورامین بود فراری
و جمع کثیر … فنا متواری شدند اشرف که از ملاحظهٔ این حالت توپ و قلعه
کوبی را که همراه از اصفهان آورده در ورامین گذاشته … توسن
گریز را بجانب اصفهان مهمیز زد و چون حکومت قزوین در ایران از
از جانب اشرف بسیدال اختصاص داشت و کوچ و اتباع او با دلدار او
و جمعی از افاغنه در قزوین … بودند سیدال خواست که خود را بقزوین رسانیده …
حسنعلی خان و اغورلو خان پیش از وقت با … دلاور مامور بسمت … و
تسخیر قزوین بودند سیدال را در راه قزوین … یافته … جانب و …
برگشته با اشرف پیوست و دلدار او با افاغنه رخت تحصن بحصار … قلعهٔ
قزوین کشیده با مامورین بنای استمهال و دفع الوقت گذاشت و ا
شرف … کند تهیه … دار اصفهان و اولا امر … عام سکنه
بیگناه کرده سه هزار نفر متجاوز از علما و معارف و سایر رجال را از تیغ
تیز گذرانیده و از اطراف حضرت … شاه طهماسب نیز باشارهٔ دلالا

برای تنظیم و نسق مهمات ملک در طهران توقف و بنابر آنکه عبور نوکرانه
از راه تهرد و مشهد بود کوکبهٔ همایون از راه نطنز عازم اصفهان گردید و در هر منزل
قراولان طرفین ملاقی یکدیگر گشته میزدند و از آنجا عنقریب به پیشگاه
حضور میرسید بار اسلام خان افغان در حوالی کاشان با فوجی عظیم بعزم دستبرد
سر از گریبان جلادت بر آورده داد طلب گشت قراولان انتیمیت
که عدت ایشان زیاده بر پنجاه نفر نبود و چهار افاغنهٔ مذکور و در سر کوهی محصور
گشته جهار قراولان با شعلهای آتشه بر آن گروه تاخته مستلم از ایشان
آن فوج مردان شتافته شرف حضرت اقدس دریافتند آری اگر
کنجشک ضعیفی دست آموز تربیت آنحضرت شود شهبازان بلند پرواز در آورد
و اگر روباهی بقلادهٔ تعلیمش در آید با شیر ژیان ستیزد
اشرف چنین شنیده روی از عسکر روم که در همدان بود استمداد کرده

عسکر نیز خمسه نفر از پاشایان جلیل ایشان را با جمعیت شایان بمعاونت
او روان ساخته بود اند دفعه رومیه را نیز رفیق عزیمت ساخته با کوکبه و استعداد و
تمام و احتشام و احتشام مالا کلام طریق مقاتلت سپرده در مورچه خورت
سایهٔ نزول و تابچه را از خیمهها نیز از طرف باغ میرزا در فرسخی
مورچه خورت پرتو وصول افکند نخست فوجی از اکراد قراچورلو که نفری از لشکر
و همراه طلیعهٔ نصرت اثر مامور بودند متعقب افغان ملاقی دستهٔ بشکین کلاله

نسخ دستان بیرگردان

نسخ دستان بیرگردان بخانه عمر دلیران اسیر گشته اول کار را چون آخر برم رسانش
ساخته و جنگ گردش میدان سر خصمان زیاده با آب آتش شمشیر تاک
گرم شده چهار صد تن از ایشان سر بر خط آب ... دند و از تقریر گرفتاران
ضرور رو باشایان روم معسکر اشرف معروض حضرت اقدس شده از انجا
که دریای عزم آنحضرت بحر محیط توکل پیوسته و در هر امری ضمیر بحر حوصله اش
سفینه امید بلا تنها خدا ... لطف خداوند کفایه منکر تحمل بسته است اشغری را نیز
از نشت بیج اقبال دلبسته آتش و نفس در همان مکان با سپاه انجم حشم خیم برپا
طلوع طلیعه مهر ریس علم آموده صبحگاهان که ششم ماه ربیع الثانی آن سال بود
نخست از طرف اردوی کیهان پوی همایون طبل رزم نوازی بلند آوازه ... ام
جهانشاهی فلک فرسای گشته کوکبه سطوت ... سکسطایه
کاتب اشرف روان و با نخش گرد هستی ... بر غبار
خذلان و اهوال گردید چنین شنیده مورچه خورت ممر نزول افغان گشته کوه
بلندی که دران موضع ... راه را از میدان جنگ بسته بود آنحضرت ارادهٔ
کردند که بر سر آن ... رفته از دامنهٔ کوه متوجه جانب اصفهان شوند شاید
افاغنه از آن سنگ رو به معرکه رزم آورند بعد از آنکه موکب نصرت نزد
مقارن آن کوه فلک شکوه گردید اشرف چنین در جنگ مهماندار
باعتقاد خود از سینه آرایی آنحضرت کار آموز دار طریقه جنگ خدیو جهان
تجربه اندوز شده بود اند فوج در مقام معارضه نشستی در آمده انضباط و ایمنی

که در معامله نهاده دست از شهریار کشورگشا دیده بود در یک جنگ ریخته افواج
لشکر خود را در یک سلک انعقاد داده احتشام و اطراف از توپخانه کوه بنیان
استحکام داده توپهای غضبان مهابت را از جای برانگیخت که گلوله در جان فوج
لشکر رزم آزما شد رعد آسا شدند و چشم از ریختن باران گزین فال
هم قدم میدان دلیری گذاشته مدافعه بر آهنگ آن حضرت ازانجا
که همیشه خداوند عالم را یار و مددکار و پشتیبان فرزند جهان بان در نظر همت
و هموار میداند معتمد بخت و دست تمکن گشته کامیابی از پی روی آورده چنین نمود
خواجه و بجهت را بار شاده پیر خرد و دور اندیشی که الهام خداوند صمد در هر جنگ معتقد صافی
مصلحت دیدی بوده رو خاص و اسلوب خاصه است درین کرت طرح جدا
در کار جنگ ریخته اول تفنگچیان بهرام کین را که پیاده رو لشکر فیروز جنگ و مانند
شیر و نهنگ در قلاده اقتدار حکم خدیو باز جنگ بودند بعد خود داری از کمین
برگرفته جنگ و جنگال دلیری بر سر توپخانه روان و متعاقب ایشان اعلام ظفر
نشان افراشته گشاده قول نصرت قرین را حرکت داده بیادگان و لاور صلابت
رنگ و تفنگ را آواز خفیانه و جنگ داده آتش فشانی توپهای فرنگی را
در بازار جان فروشی توپ طلسم آتش کلید رزم فرنگ نصور کرد در آن کشاکش آتش
نهنگ آسا غوطه ور گشته گوهر شاهوار ظفر را به دست آوردند بعضی بدو سیما با وجود
تورش برده توپخانه ایشان را به تیر دستی اقبال خدیو جهان تصرف کرده با آب
تیغ آتشبار آن شعله جهانسوز را که شراره زبانه آتش بر پا می رسید فرو نشاندند
و چنان ان عرصه

و چنان ان عرصه کین که بر رسم طرح و کمین سواره مهیای امر داشته بودند با
زن ولاسوران انه جته مرکب جلادت بر انگیختند و ازدو جانب سنگر
در آویختند شور جیو دریای خون شد همه دشت در اغ جهان چنین شب آسمان چون چراغ
ز آواز اسبان و گرد سیاه نه خورشید میدانه تابنده ماه و در اثنای
کیر و دار که شعله سیف و بارقه سنان خیره کن چشم کارزار و دست اجل
سیارزان چیره در کار بود و سیدال با فوجی عظیم از پشت سر لشکر ظفر شعار
و جمعی از افاغنه هم از سمت دیگر کانب قول حمله در گشته آتش حرب و ضرب را فرو نشاند
اما لطف ازلی یار و اقبال خدیو کامگار مددکار دلیران چیره دست ساقه بیداری
کرده بسیاری از ایشان را از گوی حیات عاری و بقیه را مرحله پیمای وادی ذلت
و خواری ساخته اسباب نصرت اندوختند بعد از انکه آتش شرف کار جو
بناه در روز دولت را سیاه دید جمیع توپخانه و اثاثه سلطنت را که اشته
با دل افکار و خاطر ریش در کمال خذلان و لوث پس سر خویش در راه اصفهان
پیش گرفت و آن روز از هر ساعتی روز تا حوالی عصر نیران قتال اشتعال داشت
سر و زنده بسیاری از بطانه و رومیه به دست آمده آنچه از زدمه گرفتار کمند قهرمان
دلیران نصرت شعار گشته بودند تمامی را از خس و مور ساخته بعضی از ایشان
بطرفی لائق راه نوردوادی منقلب الیه گشته سرور گشته چنین در روز جنگ
که ما یان مشغول سنگر و آویزه کار فرمای سیف خونریز بودند جمعی از سنگمران
سنگ ها که در بند زهی خرید از متاع کاسه تن بر ستی متاع شنیدند از توپ ترب

اطلس مشجر و از لوله تفنگ نو و قماش فرنگیه گشته بکسب داخرمه بوجه
بسط اموال خود را که زنهار مال غنیمت ساخته بودند بمراعات جمعی که مبادا
غازیان طمع کار از آن فرو نه مال که زنهار واز فکر جنگ باز مانده بذخیره آن دورن
که سرمایه ثروت و دولت ایشان حالا هست گرفتار گردند تمامی نواخر ظروفات و
و فروش و خیمه و خرگاه و ادوات و سقرلاط و اسباب نفیسه را که از آن فرقه خبیثه
بر جا مانده فضای هامون از آنها مشحون و قیمت آنها از میزان قیاس بیرون هیچ
کجا جمع کرده چنین در نظر همت والا خوار بود مانند خار آتش زدند چنانکه شاعر
گفته شعر آتش دشمن همی خواهی بیا به اول بسوزان دشمن مال که زانکه منقول از آنهای عقد هیچ
دشمن مال است دشمن مال
چون اشرف از مورچه خورت گریخته بجانب اصفهان رفت استحکام شام
بارو و سپاه و ادوات اصفهان گشته فی الفور با افاغنه بار بر بختی گذشته بختی بسته
بسمت شیراز فرار کرد و وقت صبح قزلباشان حوالی شهر واقف گشته بشهر
هجوم آورده با اهل محلات افاغنه را که در خانها فرصت گریز نیافته بودند اسرای
زنده نگذاشته گردن زده بنهب و غارت و تاراج مال ایشان مشغول شدند بعد از ظهر
معارف اصفهان درب شهر را بسته حقیقت حال را بحضرت ظل اللهی
عرضه داشتند و در ۲۲ ربیع الثانی سنه ۱۱۴۲ که کوکبه منصور عازم اصفهان هم بخیر برق
رسیده کس برای ضبط خزاین و غنایم نفیس و خود بجهت نظارت بجانب شهر
افراشتند بعد از آنکه خاک اصفهان بقدم میمنت لزوم همایون در انظار حکم
سرمه صفاهان یافت

سرمه صفاهان یافت و پرتو طلعت مهر آثار دارا بر در و دیوار آن دیار تافت مردم طوایف
بازماندگان افغان را فوج فوج گرفته آوردند صفهانیان که از مرده ایشان متنفر
بخشید ایشان را شمشیر و کارد و تبر روانه ملک عدم ساخته بفحوای ولکم
فی القصاص حیوة جانی تازه می یافتند و بعد از سه روز که اموال افاغنه بحیطه ضبط
در آمد شروع بتالان سپاه و ملاحظه لشکر نصرت پناه کرده غنایم بالا کلام از نقد و جنس و اسباب
طلا و نقره و غیره برسم جوایز انعام بدل غازیان ظفر فرجام گشته حکم برای ایصال این مژده
دلپذیر و آوردن حضرت شاه روانه طهران با خجسته اثر نمود فتح و ظفر چنین بپادشاه رسید
نوای عیش و بشارت بمهر و ماه رسید از آنجا که غرض از این سفر تسخیر اصفهان هیچ
که مدار این دولت گشته دشمن آواره و دیار او بار دیگر دیده و نیز خراسان وطن غازیان
و سرحد آن ولایت مستغنی از بیان بود حضرت ظل اللهی بعد از انتظام امور شهر
بباغ زار کاه که خارج شهر است نقل مکان فرمودند که بعد از ورود موکب شاهی و تمکین
او بر سریر سلطنت روانه خراسان شوند شاه والاجاه مرحله پیمای طریق مسارعت
گشته در هشتم جمادی الاول وارد اصفهان و از غرض راه نیز آنکه حضرت ظل اللهی
اقامت داشتند نزول نموده هر چند که قلباً رفیق آنحضرت را خیر در رفع
مخذر از طلب خود آما چون میدانست که اگر آنحضرت حرف عزیمت
بجانب خراسان نماید اوضاع سلطنت ممتد و کارها بنوعی اول خواهد شد در باب
فسخ این عزیمت سازمندی اظهار و برای توقف مبالغه و اصرار کرده آنحضرت بنا را
نهادنی گذاشتند روز دیگر بازشاه والاجاه سران سپاه را طلب داشته همه طلبی کرده

ایشان در جواب عرض کردند که آنحضرت تائید الله رب العزت اند تا بای
همت ایشان قدم درمیان گذاشته است سرکشان و گردن فرازان کوتاه گشته
کارها مزاج و نفاد است فرمودند شاهی رواج یافت در صورتی تعرض مطلب
میتوانیم برد جهت که آنحضرت فرمودند از الله کارخانه سلطنت بوده راه دخل
غیر مسدود گردد این چه منافی سلیقه پادشاهی است و عنقریب اسباب غرض
در مقر دولت بار دهات ملک انشاء الله از نابقه مانع پیش رفت امور باعث
بنام آنحضرت در پیش گرفت ودشمن دیرزنگ دور خواهند شد همان بهتر
که پادشاه خود تنها باز امعاف و دیگر از امنگفی مهام درگاه جهان مطاع سازند
که اگر وهمی و قصوری رود به هر زه در امان جمع رتهادن آنحضرت نمانند و مجلس
گفتگو از ظهر تا وقت عصر امتداد یافته هنگامی که نزدیک بود که کشتی آفتاب
از کف سلطان عصر بیرون رفته خسرو زرین سپهر دیهیم گوهر نگار مهر را از زمین زند
شاه طهماسب آشفته خاطر و ملال باطن ظاهر گشته از درطرح افسر از سر و مهر از انگشتر
برآورده بر زمین زد آنحضرت چنین دیدند که این سخن بطبع او ناموافق و حرکت
هم بدون اتمام کار بالاتر است در مقام اعتذار توقف جنین استیثار نموده
اظهار کردند که هرگاه این مسئول مقبول خاطر پادشاه نباشد رضای ما هم منوط
برضای ایشان است گفته بودیم که با تخت را دیانت آورده بدیهم اخذ بعد آید
انشاء الله تعالی دشمن را نیز آواره دیار تسخیر گرده انوقت رهبت بر اختیار مقرر است
از وقایع ایام توقف اسکه خبر رسید که معتمدی که از ذات آن بفارت روم
تعیین شده بود در تبریز

مجلس شورای ملی
کتابخانه

۵۰

تعیین شده بود در تبریز سفر آخرت اختیار کرده لهذا رضاخان شاملو را در
عوض او باین امر مامور روانه و حکام نیز کوزه و کوه گیلویه و بختیاری و ولایات
تابعه تعیین فرمودند خبر محمد علی که سابقا تقارزش یافت حسینعلی خان زنگنه و اغورلو خان
زیاد اغلی با جمعی مامور سمت ساوجبلاغ و قزوین بودند که سیدال با جمعی دی
بانتظار کار اصفهان از ایشان استمهال و مقارن آنحال ثابی مستحفظین را اعلامی نموده
با کوچ و اسباب کتاب سلطانیه که در حوزه تصرف روسیه بود فرار گوش گذاشت
قزوین و ضبط مال افاغنه بعهده و اهتمام محمد رضا خان شاملو مقرر گشته حسینعلی خان را
بسمت فراهان و کلپایگان مامور ساختند که در آنمرز و بوم از جانب عسکر روم
خبردار باشند و مدت چندین روز در آنملک دلفروز منظفر و فیروز بگلگشت و عیش
اندوز گشتند

بعد از چندین روز که حضرت ظل اللهی بنابر تشبه خرد بکلی و تابی فر
فرع جهانی در اصفهان تمکن خلعت سلطنت و اقامه صورت نوعیه تحقیق
مملکت فرمودند بمسامع والا رسید که اشرف افاغنه مدلول استحوذ
علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله ضرب دست دلیران رزم کوش را فراموش
کرده در شیراز مکنت و مشغول استعداد و جمعیت اعراب سیلفاتدی هو له
دباید عاذر سمت فارس و بنا در است حضرت ظل اللهی در باره میان و
همت بدفع آنفرقه بر بسته در روز سیم جمادی الاخری کوس قیامت غریو
رزمجوی بلند آوازه و رایت جهانگیری استمال فرسا ساخته در عین زمستان

ازراه ابرقوه و قهندها در سلیمان عازم شیراز شدند و شدت سرما بحدی بود که
قلم وصفش آغاز و مانند نی از خویش لرزد و دوا اگر آب بجگر بردی آتش دامن کشان
رطوبت در کاهش افسرده گردد و بعد از ورود موکب نصرت طراز زرقان
شش فرسخی شیراز اشرف با تجدید جمعیت و احتشام کرده با استعداد تمام
بمقابله روی نهاد و از طرفین نوبه صفوف و ترتیب صلحاب صفوف گشته
نخست آقا عنه بهادر مجموعی بجانب قول حمله در گشته هر یکرا از میل
اعتدال که ز اسب فروماندند بهادران حلو مقارن شدند تفنگچیان جانب قرست
تکلولهای جانسوز ایشان را اسیر کردند و نوبت دیگر از طرف میمنه هجوم آورده
باد آتش زنبورک و تفنگ غریو و غلغله بچرخ فیروزه رنگ رسانیدند حضرت
ظل اللهی با فوجی از دلیران عرصه دشمنگاهی امداد میمنه شتافته بحملات
زهره گداز روحدت طاقت را از ایشان افکن بمهالک فراران کرده جمعی از
ایشان را بمغاک هلاک انداختند جمعیت آقا عنه بجانب شیراز رایت فرار
افراخته افواج خصم افکن با درشیح تعاقب ایشان رو دوخته فضای هامون را
از خون قرمز لاله گون و دامن دشت را جاری مجرای جوی خون گردیدند روز دیگر
که مساحدق صبح صادق از شفق زعفران زرحیس سود مساعد ق و ملا زعفران
باستدلال رسم استعمال از جانب اشرف داراز زرقان و مشرف اندوز
بتقبیل عتبه سعادت مبنیان گشته حقیقت را به ذکر فعل الحی خروج میرحسین زمین سای
اعتذار خشنند از جانب عذر بوگردان جناب آقا نامه جواب با این که

در حالتی راه نجات را

در حالتی راه نجات برای ایشان میسر است که اسرا و خاندان شاه مغفور را با امرا و ارباب
که در همراه دارند و مذکور ادا نمایند تسلیم نموده خود دسته دسته در ممالک محروسه
سلطانیه اقامت و سرکردگان ایشان در رکاب نصرت انتساب خدمتی نمایند
و ایشان را نوید امان و وعده عفو ما سبق منوق و مرخص ساخته مسکنهای
که قطار تجلی بهشت آسمان بهودج زرین مهرتابان آراسته گشته مجاز های فضا
محمل کشی این عماری زرنگار شده مساحدق و ملا زعفران محمد مهدی علیا و سرکردگی را
که مهتاب سایه پرور و حفظ الهی و دره ناسفته درج دمان شاهی بود با خواجه سرا
سرای دولت رسانیدند و دو باره رسیده که اشرف را مطمئن کرده بیارند اما مسیدال
که در روز پیش بار دوی همایون آمده بود از خلاصی کوچ دوله و منسوبان خود که در ارک
فردوس محصور بودند آگاهی یافته همانشب اشرف را بضرافت گریز آورده
اشرف نیز از اهل حرم بردن دو نفر شاهزاده اکتفا کرده اسمعیل دارا اسم
ولدان محمود را با یک نفر از اولاد دین اعلام و سیزده نفر از اناث که زنان
دختران و همشیرهای او و محمود دو پسر دکیس بودند فرصت بردن نیافته
در شیراز نهاده خواجه دیوسیر را برای رفتن آن جمع بروش تعقیب
وجود لکادر گریز را کیفیت نیز با آنکه داد و خواجه مزبور بهمان تقید فرصت
یافته بود که دو نفر از زوجات اشرف را که یک خواهر محمود و بود تعقیب رسانیده
ام تفنگ داد و مادر محمود را از خمی منکر زده نیم جان کرده بود که بعد از دخول لشکر ظفر
مینا داد و نیز جان از القابضل ارواح داد و هنوز میاصدق و ملا زعفران با اشرف پیوسته

بودند که اشرف از غلبهٔ اضطراب ضبط نتوانسته قرار بر فرار داده قراولان موکب
نصرت شعار از سیاهی گرد و لشکر افغان تفرس امری کرده برای اخبار بخدمت
والا می آمدند که در عرض راه با آن دو نفر دچار و ایشان را با ده یازده نفر افاغنه
رفقای ایشان را گرفته آورده آوردند حضرت ظل اللهی فی الفور ایشان را مرخص
ساخته فرمودند که چون ایشان بشمار خود بپای درگاه آمده بودند تعهد کشش ایشان
در کیش مروت و شرع فتوت جایز نیست هرگاه در جنگ دستگیر شوند
بمقتضای وقت عمل خواهد شد و بعد از مرخصی ایشان افواج نصرت نشان
بتعاقب اشرف پرداخته تا نزدیک زرقان که در سه فرسخی شیراز از دولت
رسیدند چون بسبب شدت ایلغار اکثر غلامان و ارکان و مراکب از رفتار
مانده شب نیز بر سر دست آمده بود آنحضرت بانتظار جمعیت عقب لشکر
عنان بازکشیده در نیم فرسخی منزل کردند از اتفاقات پانصد نفر از اشرار
و اکراد و قراچورلو مقدمهٔ قشون موکب نصرت کیش و نیم فرسخی پیش جلودار بیش
بودند در سر پلی از عقب افغان رسیده اشرف اول دهله از
رودخانه عبور و پیر مرد مشهور بملا حیو که پیر و مرشد محمود و اشرف و در میان
افغان صاحب عزت و شرف بود با جمعی از سرداران فدایی افغان
چون راه طی نیت با او بود در فطنت راه و ضبط پل را نیز بر ذمهٔ خود گرفته قراولان را
بجنگ مشغول ساخت که افاغنه بخاطر جمع از پل بگذرند متعهد آن افاغنه اسیر مهاجم
و جمعی از غلبهٔ خوف در آب غرق گشته متاع و بنه را بباد داده هزار نفر از
اطفال خورد سال

اطفال خوردسال و شیرخواره را با بسیاری از زنان در آن ظلمت شب که روز نامه یوم نفیر
المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه بود از آنجا که ممالک طریقی این امر شده
و قراولان مردانه بسیاری بدست آوردند و از جملهٔ مقتولین ملا حیو بود که بعد از گرو
فرار از عقب کشتگان بوی و بارش نیز روان گردید و از فرقه گرفتاران ملا صدیق و
ملا زعفران بودند که اجل بار بر رفقای ایشان زده هر دو را اسیر قیراک و لاوران
گردانیده هر چند که مأمورین خدمت شایسته کردند اما غفلت عظمی ورزیدند که
حضرت ظل اللهی را همان وقت از واقعه آگاه نساختند همانا در حین بعضی از افاغنه
تا خبر و در اقسام قهاری زبوده و بر مقدر بوده در حینی که بسیاری از آن طایفه از پل
گذشته بودند آنحضرت با لشکر جهان آشوب چون سیل بلا امان بر سر
می رسید و نخست چشمهای سرکردهٔ اکراد را عبرة للناظرین باشارهٔ سر انگشت
خنجر خونریز از حدقه برآورده سرکردهٔ افشاریه را بقطع گوش گوشمال دادند و کس
برای جمع کردن اسرا و اطفال تعیین و خود با فوجی از جیش منصور تعاقب
آن گروه ادبار و نابکار شده دو فرسخ راه طی کرده چون افاغنه بتعجیل گذشته بودند
بار شیراز از عطف عنان فرموده از قلم قضا ارقام باطراف ممالک اصدار یافت
که از هر راه که آن طایفه ارادهٔ عبور نمایند سر راه بر ایشان بگیرند و از آنجا اولاد و نسوان و همشیره
های محمود و اشرف را از راه کرمان روانه ارض اقدس و ملا صدیق و ملا زعفران
و باقی گرفتاران افغان را با خوانین و امرای خاقان مغفور که از شیراز فر
صت بردن نیافته بودند روانه اصفهان ساختند و از معجزه کاری دیدهٔ دیده‌ور

مهالی که صراف نقود وشناسائی دمعیار حقیقت سنج دارالضرب شناسائی دولت
که در حین روانه کردن گرفتاران زبان الهام بیان مستحفظان فرمودند که ملازعفران را
را خوب محافظت کنید که خود را زنده باصفهان نخواهد رسانید و مدلول ان باب الدول مضمون
صورت وقوع یافته در سرپل رودخانه کشنی که محروسین تعرض بغزالاصفهان عبور
میکردند ملازعفران برای رفع دل افگاری خود را از سکر از بالا باب انداخته
آتش سرکشش حباب آسا نکس داد و بقیه را محصلان باصفهان رسانیده در میدان
نقش جهان بر کلک فرمان شاه دارالاماه نقش هستی ایشان را از صفحه جهان ستردند
دار علامات تائید و اقبال که شخص اندیشه برجهانگیری خدیو مهالی فال میزد آنکه در
توقف دران بلده مینو مثال روزی در هنگام سواری عبور و مرور در کوی بسته
مهر اشراق شکسته که داستان لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی اتفاق افتاده در مزار
برای پیش آمد کار به دیوانش تفال کردند این غزل آمد شعر مزد که از همه دلبران
ستانی باج چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج : ز چشم مست تو ترکیشه ختن گشتن
بچین زلف تو ماچین و هند داده خراج : دهان شهد تو داده بآب خضر بقا
لب چو نوش تو برده ز قند مصر رواج : پس روان او را آتش داده نقعه او را
بزاویه مقبره که شاه چراغ امر بعمارت فرمودند از صادرات ایام توقف
آنکه چون همیشه از مبادی ظهور دولت علیه گورکانیه و صفویه فیمابین اساس دوستی
استحکام داشته در ایام فترت ایران نیز که رومی دار روس و هر طایفه مصدر مخالفت
و کم فرصتی شدند از جانب آن دولت ابد موند امری که مخالف وفاق باشد بظهور

رسیده بود مهمردان خان

رسیده بود مهمردان خان شاه مور از برای تبلیغ خبر فتح اصفهان بسفارت تعیین و
روانه هندوستان در ضمن همین مطلب اعلام کردند که از آنجا که در مدت افاغنه تبار
نسبت بهر دو دولت ولا تکال مخالفت ظاهر و اسلاف دولتها مستوار گردیده اند
و تسخیر نشده بارها خطر عباسی از طرف کابل جمعی بسد راه قرار و عبور آنجماعت
مامور گردند و چندی شهر شیراز از فر قدوم همایون رشک نگارستان چین و طراز
بوده باستحقاق و انتظام امور المملکت میپرداخته شد تا موسم زمستان انقضا یافته
خورشید جهانتاب از پس کوه سحاب آفتابی شد و قتاب عرش نما از کر سیتانه
حوت بایوان بهار خرامید چون فتح قلعه باده دشمن شده فتح فارس نیز بتیسیر و
حال خصم ابتر گردید هر چند که عزیمت خراسان در خاطر اقدس تصمیم داشت
اما اکراد نمکت گران بر نمک شده بنهان بوده راه حول را حید ال عمد و ذخیره
که کفایت اهالی اردو کند در خرمن نکمنت موجود نبود و اگر از راه اصفهان متوجه مقصد
میگشتند بسبب طول ایام دال افغان و عبور مرور کوکبه نصرت نشان احتمال
وقوع تحمید در باره رعایا بود آنجا میرفت و ایمنی را حوصله مروت بر نمیتافت
دار و دولت علیه عثمانیه نیز جواب صریحی در باب ولایات آذربایجان برضاء خان
ایلچی داده نشده در یا تحید هم ماه شعبان بعزم استرداد ممالک عراق نقطه همت نهادند
و همان را از راه ارژن دشت و کازرون روان گشته در آخر ماه مزبور منزل
هشت من اعمال شولستان مضرب سرادقات عز و شان گردید

روز سه‌شنبه دهم شعبان المعظم موکب حشمت قرین نیر اعظم از نهانخانه حوت
بشبستان حمل علم افراخت و از دیوان قضا و خط امکان منشور دلگیری
عرصه خاک بقلم نرگس و خط ریحان بنام نامی سلطان نامیه
اصدار یافته سرداران حب لوای گلبن از غنچه و گل صاحب حقیقه و افسر گردیده و جنود والی
ربیعی در میان کم فرصتی در سال گذشته تصرف در سرزمین چمن نموده
بودند از چمن رانده و ممالک گلزار را از دست تطاول یغمائیان [illegible] چون حوادث
بهمن و عسکر دی و لشکر شتا که در دیار گلستان آغاز فتنه گری کرده بودند
از بیم وصول موکب سلطان ربیع رخت عزیمت بمنزل هزیمت کشیدند و
جنود دی که دلگیر سرما که گرم غارت گلشن بودند از صدمهٔ شوکت نوروزی آواره
دیار عدم گردیدند و ارض اقدس گلزار از فر فرخنده نوروزی بانواع ریاحین
مزین و امطار کوهسار لاله و گل و احشام صحرانشین ریحان و سنبل را
بغربال تورهای بهار در اطراف دشت و جهت گلگشت دسته دسته [illegible]
دهقان معین گشت و اسباب سور و سرور در بزم چمن مهیا شده بشیره غنچه
در شبستان باغ در آغوش گلبن آرمیده و سرو سهی بالای سبز فراز اوج وعدش
باغ از نوید و انبساط فیما بین گل روح بهیج ابتهاج یافته جشن نوروزی مرتب
گشته هر یک از امیران و سرداران خلعتهای فاخر بر دوش افتخار آراسته
و مانند غنچه مشت حبیب را از زر نوروزی کرده بکلاهها بوته دار و رنگین رایات
برافراشتند سه روز آن عرصه دلفروز مقر رایات فیروزی گشته از آنجا

عازم بهبهان و دورا

عازم بهبهان و دورا و مهرزاد حویزه و بنی اعراب دیگر که کوهگیلویه و رؤسای
الکاء ادراک سعادت تقبیل رکاب نصرت ایاب نموده حسب الحکم معیر الممالک
تبرا از جانب شاهجهان [illegible] از ادای فتح شیراز [illegible] برابر
آنحضرت رسیده دست خلعت بخشیده و روسای سپاه نصرت سپاه
آورده خبر رسانیدند که حضرت شاهی مهد علیا را که اشرف [illegible] نسبت مصاحبتی
و ملازمان از شیراز بزرقان فرستاده بودند مصحوب شبستان آن جناب را
خسته اند و حسین شاه والاجاه در ایام توقف در خراسان همه شاهزاده
رضا قلی میرزا انوید مصاهرت مسدا د در موقعی که معیر الممالک وارد شد مجددا
اورا باتفاق میرزا ابوالقاسم کاشی روانه دربار شاهی در حرم سلطنت از
ازدواج یکنفر از بنات مکرمات خاقان مغفور را که به شاهزاده خواستگار شده
پیغام دادند که چنین عنوان راحق سعی در حجلت است هرگاه [illegible] الی زمان
سلطنت موضوع و از خواستاران باطرف محول و مرجوع گردد در آینه [illegible]
سد سدید با مین [illegible] و ممالک شاهی خواهد بود [illegible] اقبال از او بعد بابت
در قول [illegible] بوصول [illegible] از آنجا وارد [illegible] ولایت آن ولایت را با ابوالفتح
خان خویش [illegible] قولر آقاسی رجوع فرمودند چنین بند ره خانه شوشتر
که از بناهای شاپور ذوالاکتاف است بسیلاب پرورده بود قصور یافته بود همت
والا که در متانت بنیاد سد سدید اسکندری است تربیت آن را بتوجه معماران
مهندس پیشه و کارآگهان درست اندیشه برگماشتن و اخراجات آن را از خزانه

عامره مقرر شده چون از طایفه عرب زنگنار سپاه عجم واقع شد مشایخ
ایشان را اگر امیدی بود به خراسان دوالاجوره را رخصت انصراف ارزانی
داشتند و بعد از ورود موکب والا بدرقول مرجان برج که از طرف اشرف
با بیگلربیگی روم رفته بود در همان مقدمه استیصال حالت نفتی را شنیده با چاپار
دار معسکر فیروزی اثر و نامه و نوشتجات را که از جانب سلطان احمد خان پادشاه
دارالجاه روم و اعیان آن دولت برای اشرف آورده بود ملحوظ نظر انور ساخته
چون از در بند که در آمده بود بعنایت خاص ارجمند و به ایالت کوه گیلویه سربلند گردید
دید و تعلیمات اسکندر و توپخانه در قول طغیان داشت بفرمان والا کلکها ساخت
یافته بدستیاری استعمال و نزدیکی آب زدن جنود مسعود از آن رود در چند
هزار کلک مانند فوج نجوم از رود هیکل گذشتند و در عرض سه روز
از ایلات کوه گیلویه و الوار بختیاری و قبایل اعراب حویزه و بادیه طوایف
هر جا که مفسد و مخالف بود بتنبیه و سیاست مخوف و حکام نیک ولایات منصوب
گشته از راه جایدر و خرم آباد فیلی دار و بروجرد شدند و در قلعه بروجرد حسینعلی
خان زنگنه که سردار حدود کلیائیان و فرمانیان مأمور بود موجب حکم والا پنج
شش هزار کس از نجیبه و دارد و داروها نصرت طراز و به ایالت کرمانشاهان
سرافراز گشته از راه قبیل مامور تسخیر کرمانشاهان و عازم آن سمت با استعداد
شایان گردید و در همان منزل معیر الممالک و میرزا ابوالقاسم کاشی از
خدمت شاه مجدداً برگشته عهدنامه والیگری خراسان را رسانیدند شعر را اسکه

حسینعلی ممالک خراسان

حسینعلی ممالک خراسان از شد ما را به پول کوری که راس محمد عراق
و خراسان است بضمیمه مازندران و یزد و کرمان و سیستان متعلق به دولت و دربه
باشد هر چند که همت هر شاهزاده آنحضرت از حقیقه دفتر سرگران و طبع به غبار شوق
از قبول اسم سلطنت و والیگری سرگران بود اما تکلیف علمای دانشمندان عظام
اهل خراسان که جوهر شمشیر شاهزاده عرض ما حاضر اند دولت خداداد و تقویت بخش
این شوکت قوی بنیاد مسند اشمند رضا داده در ولایت مزبوره سکه بنام مجد سلطان
اقلیم ولایت و ارتضا علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا رواج یافت

چون در بحر و جرد

از جانب رضا قلیخان شاملو ایلچی روم خبر رسید که اعیان دولت علیه عثمانیه
بنا را بغفلت گذاشته جواب صریحی که افاده فایده کند ممنند نهند و زبر کلام نهادند
لعبض رسانیده که رومیه آغاز جهت فتنه و دست تطاول با عجز و دراز کرده اند
لهذا حضرت ظل اللهی توکل بایزد کردگار از آن منزل استفتاح کار کرده در اول
شب ها که باران جلادت نقارع بر اسپ صبا رفتار سوار و در سم ستاره روی معیار
کرده در هنگام طلیعه فجر که لشکر زرستان زور سپهدار خداوند خراسان خورشید
بساط شام شبان حشر آورد ما بحبه سر علم ظفر رحیم طلیعه مهر تحبگهای توام
آشکار گشته رومیان در غفلت بیدار شدند که اجل را بر بالین
و سپاه بلا را مهیای کین دیدند عثمان پاشا که سردار رومیه بنهادند بهر
چنین همیشه اهل ایران را مغلوب و زبون خویش دیده بود بهمان خیال عرصه قتال

ارآسته بعد از اشتعال نایرهٔ گیر و دار شکست یافته بجانب همدان روی برتافته
فرار و هزار نفر متجاوز از آن گروه چند نفر از پاشایان و روسای ینکیچری و اکراد
که در معسکر سردار مزبور بودند عرضهٔ شمشیر و جمعی گرفتار سرپنجهٔ اسیر گشته ادوات
و غنایم بسیار بدست دلاوران ظفر شعار درآمده و ساحت آن ولایت از دود جور رومیه
تخلیه یافت

بعد از آنکه نهاوند بحیطهٔ ضبط اولیای دولت ابد پیوند درآمد بمسامع اقبال رسید
که تیمور پاشای حاکم وان و خان پاشای ولد سلیمان بیه که از دولت عثمانیه
حاکم سنندج بود با چند نفر از پاشایان عظیم الشان و جمعیت فراوان قریب
بسی هزار نفر از ترکمان گذشته بعزم جنگ وارد ملایر گشته اند حضرت ظل اللهی که همیشه
نقش ... را از غطا ... ارند فی الفور رهعنان ظفر ... بدانجا
داد کرشعهٔ ... اعلام نصرت پیوند گشته در صحرای ملایر که مکان طرح نهاد رومیه ساهی عسکر
رومیه بود وارد شد ... مواقف ضابطه و قانونی که در ... داشتند ... تیمور پاشا
سه دسته قرار داده قول را بنفس خود ... رومیه سر جمعیت خود را ...
انقسام داده ... جلادت پیش نهاده رایت افراز عرصهٔ کارزار ... افروز
آتش حرب و پیکار گشتند ... در میانه ... آتش ...
همسنگ ... مرد و شعلهٔ آواز برق ... جلادت ...
بازار گیر و دار ... آتش توپ و تفنگ گرم کرده دلیران ...
باشاره ... میسره رومیه تاخته دست تیغ کین ... شمشیر جنگ

میکردند مردی جوانان

میکردند مردی جوانان از خون صورت پیران خضاب کرده کرفتن و مردانگیت
دلیران از خارهای نیزه گلستان و کلاهای چرجهت گلبن گل بوری گردید بنوعی
بهادران جانفشان سنگر در آن تخته بودند که علمدار رومیه بضرب دست دلاوران
از پای درآمده علم زرنگار ... کون و بقیه رومیه را پای ثبات و قرار
از جا بیرون شد و تمامی بالعرف ... اسب و اسباب خود در آن تخته گاه
کوه که در چنین اوقات پناه عاقبت دیگر ... اماکن ... گردکان آن
کرتخته بهادران ... که کوه و بیابان در ... در تپش ... برق عنان ... جولان
کمیت ... سنگلاخ آن وادی ... فرار ... از همه ...
تا ترکمان و حوالی همدان تعاقب ایشان ... سپاهان ...
در ... بحر ... و ... برق ... دلیران همه کوه ...
و ... بودند ... اکثر رومیه در کام ... دلاوران ظفر قرین گشته ...
عظیم عرصهٔ شمشیر ... معتبر زنده گرفتار گشته غنایم
بسیار ... آمد ... ترکمان ...
نصرت ... گشته بهادران لشکر سرور ... فوج فوج عرصهٔ ...
نظر ... دعا ... روز دیگر که موکب ... در شرف
نهضت ... رسید که عبدالرحمن پاشای حاکم همدان ... را
خود ... عسکر رومیه ... موکب ... ترکمان
وارد همدان گشته جمیع اسباب و اثاثه و توپخانه و قورخانهٔ رومیه را که در شهر مانده بود

بحیط ضبط در آوردند و ده هزار نفر متجاوز اسیر که رومیه از ممالک عراق و آذر
بایجان بدست آورده در نوبت فرصت بردن نیافته بودند امنای سلطنت ابد نفس
یقین بنحوی که باید همگی را جمیع و حفاظت و دامن عفت شان را از الایش لوث [illegible]
دست تصرف متجندّه صیانت کرده مرخص ساختند که روانه اوطان خود
شوند اما عبدالرحمن پاشا بعد از شکست شهرزور آمده و در نهایت مخافت از همدان تا سنندج
که مسافت [illegible] در سه شب طی کرده از بهار زاده نزد احمد پاشا والی
بغداد شتافته اکراد اردلان در حین عبور او سر راه بر او و عسکر رومیه گرفته پانصد
ونه از ایشان بدست آورده بودند که روس مقتولین با گرفتاران در همدان بلحاظ
نظر کیمیا اثر عظمت و شان کردند رومیه سنندج نیز از ملاحظه این حال ترک
سنندج کرده از آن بوم و بر تحاشی جستند و بعد از [illegible] یوم که کوکبه غزو احتشام
در همدان مقام داشت خبر شکست حسنقلی خان زنگنه حاکم کرمانشاهان که از برو
جو سنجر کرمانشاهان معین شده بود بعرض والا رسید تمکین اقبال آنکه
حسنقلی خان از سمت کوهستانات [illegible] همه جا از خلاف جاده عازم
کرمانشاهان و در سه فرسخی قلعه حسن پاشا که حاکم آنجا بود با عسکر رومیه بمقابله
پرداخته بر حسنقلی خان فایق شده حسنعلی خان زنگنه و کلهر راه عدم پیموده اند
بمجرد وصول این خبر لوای توجه بجانب کرمانشاهان برافراشته فوجی از دلیران
عرصه وغا را برسم منقلای بمنزل [illegible] از موکب همایون روان ساختند حسن
پاشا بمحض شنیدن آوازه نهضت رایات منصور توپخانه و قورخانه و اسباب

خود را بلجه بجانب

خود را بلجه بجانب بغداد کشیده حسنقلی خان بلا نزاع و ممانع قلعه را بحیط
ضبط در آورده چون تمشیت کار آن دیار کمال مکنون ضمیر مهر لمعان بود بعد از استماع
این خبر از اسدآباد همدان صرف عنان عزیمت کرده کس فرستادند که در کرمانشاهان
بنای قلعه جدید که [illegible] از جماعت زنگنه و کلهر جوانان کار آمد ملازم و ابواب
[illegible] منتظم ساخته شهر و قلعه قدیم را خراب نمایند و نیز سابقا امر والا بنفاذ
پیوسته بود که حاکم بختیاری [illegible] خانوار از معارف بختیاری را کوچانیده در
حوالی اصفهان سکنی دهد در این وقت که آنطایفه موکب والا را در [illegible] بهنگام
جاه و مکان مغرور گشته از راه نادانی در دادن خانوار تعلل [illegible] حکم والا صادر شد
که هزار نفر از آن جماعت را که در معسکر ظفر اثر سالک طریق خدمتگزاری بودند از اسب
و یراق عاری و بعضی از رؤسا را که سرکرده [illegible] بودند مقید ساخته به پیرمحمد خان شقاقی
حاکم جام سپردند که بعد از اخذ [illegible] رجال بعوض بیست هزار خانوار چهار صد
خانوار از رؤسای آن جماعت را نقل بمحلی دور نماید و نیز چون طایفه [illegible] در محلات
با افاغنه اتفاق [illegible] مرتکب و امر [illegible] و غارت بظهور رسانیده
بودند بعد از تسخیر همدان برای تنبیه آن طایفه حسین بیگ مامور شده قلع و قمع آن طایفه
بر نهج [illegible] آمده و در حین حرکت از [illegible] فوجی از [illegible] که گوکلان هم ملتزم
رکاب [illegible] شده از آنجا که هرگز آنطایفه متابعت [illegible] مقاومت
شاق [illegible] خود سری کردن اطاعت [illegible] و در این سفر حکم [illegible]
شده [illegible] شده بود جمعی

از ایشان یک بدشت فرار کرده هر چند که وجود و عدم آن طایفه در جنب لشکر فیروزی اثر
از شمار امری بود خارج از دایره اعتبار لیکن چنین نهادن در خزینات موروث
فاد کلیات بیشه صدور این حرکت از ایشان بر خاطر والا عظیم آمده طوفان
نام چاپار را با فوجی بمفاد و ارسلنا علیهم الطوفان بر سر ایشان تعیین و
مقصد مزبور در حوالی خوار ایشان دچار گشته مدلول فاخذهم الطوفان و هم ظالمون
درباره آن گروه بوقوع پیوست و متعاقب آن قرچان بغایری را روانه ساختند
که سه چهار هزار نفر از جرگه و الات نوحی استراباد و توابع را صورت جمعیت
داده هر وقت که از گمانیه دشت ها افاغنه هرات نایره فتنه ظهور رسد با مردان صلحدار شتافته
ظهیر الدوله ابراهیم خان مراسم خدمت تقدیم رسانند پس تا کیده اولیای ایالت را قدغن نه
موکب ظفر آیت ساخته بضبط و ربط امور و نظم و ترتیب ملازم ده جهان ایکاف رده ختند
بعد از آنکه از انجام
مهام همدان و کرمانشاهان فراغ میسر شد هوس تسخیر تبریز بر خاطر اقدس شوق انگیز گشته
مستقبل حال را از دیوان لسان الغیب تفأل فرمودند این غزل آمد که شیراز کرده ده
فرح بخش و باد گهر سا ::: بیا تا گنج حسنی بخوری که قلب ترانه است عراق و
فارس گرفتی بشعر خوش حافظ ::: بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است و در غره
شهر محرم سنه ۱۱۴۲ مطابق آن به رایات گیتی گشا از همدان بعزم تسخیر آذربایجان وارد
سنندج گشته هم در آن منزل ملا زعفران نام از قاجار حسین برادر محمود دار زد عرض
نیاز مند از شعر ظهار اخلاص و استدعای رخصت ولایت دو نسوان محمود که
در شیراز گرفتار شده

در شیراز گرفتار شده بود به نظر اقدس رسانیده خبر قتل اشرف را این نسط
دیباچه صحیفه عرض مطلب کرده اند که بعد از آنکه آن بر گشته روزگار از شیراز مرحله
پیمای وادی فرار شده بود بجانب لار رفته چنین همه جا ارقام کینه نور دو شوکه و باب
مشتی مگمور آن طایفه عرصه را تنگ نموده بود راهی قلعه لار در رفتن اکثر جمعیت لسبه
راه ممانعت گشودند ایشان هم از ترس و بیم در جاهای مغیم نشسته از راه بیم
دز ماشیر و سیستان سمت ایشان بار فرار و مردم قشلاقات مزبوره همه جا بموجب
امر و اشاره اقدس خار ممانعت بر سر راه ایشان ریخته تقدر مقدور های توانا ...
ایشان را از اسنک مدافعه ناتوان ساختند اشرف چون سپس بسبب پریشانی محمود دارفید نار
کناره جو بود از کنار رهبر مشد از راه مهانه اسنک بوستان گرد خیل از اینجا
آگاهی یافته با جمعیت کامی از قند هار دار دو قریه کلام را اعمال کرد سپس در ابراهیم
نام غلام خود را با جمعی بطلب او تعیین نموده ابراهیم مخصوص بپه داشر متعاقب
اشرف امغار کرده شب در سیاهی ظلمت از رود کوه که در سمت سرحد بود را یک
واقع و نزول اشرف نیز در همانجا اتفاق افتاده بود دار دگشته اشرف باز
تکاور گریز مهمیز زده بدر برد و ابراهیم هم تعاقب او میروارد تا اینکه با ...
مهیا ملاقی او گشته همینکه بوی نفسه پشت بهار اشرف میرسد خنجر از کمر کشیده
بجانب ابراهیم میدود و ابراهیم پیش دستی نموده تفنگ را سینه اشرف بسته
عقده را که در دل تفنگ گره گشته بود گشوده دل خود را مانند تفنگ از غم
تهی خصم خانه برانداز دو از آنجا خدرین علیا جنات کرامات شان مغفور را

همراه برگرفته نقدها رسانند بعد از ورود ملازعفران جواب عریضه حسین پاشا بن
سنج صادر شد که بعد از آنکه شاهزادگان مکرمه را روانه نماید امرای او رخصت
خواهند یافت و نیز از وقایع آنکه در ایام توقف رایات همایون در شیراز
قریب هزار نفر از افاغنه و در جرین نسبت لار فرار کرده فرمان استمالت از
موقف اقبال ایشان مرقوم و معزز شده بود که از روی اطمینان وارد دیار
عزدشان شوند آن جماعت حکم مبارک را دست آویز کرده از لار الی
رار و مروج اصفهان خرج بار یافته و هرجا دست می یافته اند بنا حق دست تطاول
سینه خراش و اهالی ضعیفان گشته مال ایشان را غارت میکرده اند و بهمین
منوال از راه روی زوج گذشته در حوالی سلات بختیاری بر محمد سلطان
حاکم جام که بقصد آن جماعت بر خورده چون فرمان مطاع را که سعی در تخریب
دست و دشمن و نمونه بازوی آشنا و بیگانه است در دست داشتند بر محمد سلطان
متعرض ایشان نگشته الطایفه بنا کرهمی گذشته جور ابقعجات در حرین می نمایند
چون قبل ازین جمعی بیشه برکشان در جرین تعیین شده بودند در نوبت
که انجز معروض خدمت والا گشته بتازنکه نوحی را انعام و جمعی مامورین و سریع
وقع مامورین روانه گشتند

در هنگامی که صفاهانه فتح مرکز دایره اقبال شد خبر رسید که تیمور پاشای شاهی
حاکم وان و علیرضا پاشای حاکم بکر یلقاق پاشای آنسمت در قلعه میان
دوآب که مابین دمدم و مراغه واقعست جمعیت عظیمی منعقد ساخته با جمعیت

دمار ایلات

دمار ایلات آنسمت اشتغال دارند خدیو کامکار بنه و اغروق اردو در همان مکان
گذاشته طرف عصر از منزل سوار و با دلیران خونخوار ایلغار رو داده در صبح گاهی کرده هنگام
ظهر در یوم کوکبه مسعود بکنار رودخانه قزل اوزن که از آنجا که تیمور پاشا و عسکر رومیه بود
واقع شد از آنطرف رومیه نیز از وصول لشکر منصور مطلع گشته بمولد توقف
دلتوبه صفوف برداخته و مهتورانه بعیش آمده بیرقهای گلگون برافراختند همینکه
از آنجهت اول غیر ظفر نهضت یافته گرد سپاه خونخوار بچشم ایشان آمد پای
ثبات و قرار ایشان از جا در رفته بدون مقاومت و ملاش عطف عنان بجانب فرار کردند
و دلیران ظفر نشان نیز در صبح ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر از ایشان تیغ رسیده جمعی
کثیر از معتبرین ایشان زنده گرفتار گشته توپخانه و اسباب رومیه بدست آمده
ولایت دمدم و ساوجبلاغ مکری و مراغه و ده خوارقان ضمیمه ممالک محروسه
گردید روز دیگر بنه و اغروق اردوی معلی والا موسته عسکر منصور رسیده و رومیه
و اقربه را از نظر انور گذرانیده مشمول عطا گشتند بعد از چند روز که رایات حیث
مراغه مخیم اردوی همایون میمون شده بعرض رسید که جمعی از عسکر رومیه بسرکرده تیمور
پاشا به ده خوارقان چهار فرسخی مراغه رسیده قرار داده آمده اند موکب ظفر قرین عازم
آنجا گشته رومیه بمحض ظهور شعشعه ماهچه لوای جهانگشا بسمت فرار عنان گشته
بعد از طی یکفرسخ مسافت کوه عظیمی که آنها را فرار رومیه بود از دامنه کوه بسر
که در حوالی تبریز واقعست از قلاع ایشان حصار ظل اللهی توپخانه را با جمیع ادوات
در آنمکان گذاشته جهت سپاه جرار و دلیران نیزه گذار بعزم آنکه سر راه گرفته

کریمه دارند که بمقصد اقرب هشتادان گشته معلوم شد که گردد سپاهی و فوج است که بیکباره از سمت تبریز دیگر و فرسخ شتر نامان مسند شدند لیکن آنحضرت فوجی از دلاوران گزین را بتعاقب فوج پیش تعیین و خود با بقیه نوران و تفنگچیان پیاده متوجه فوج اخیر شدند مقارن آن قراولان خبر رسانیدند که کرد اول از مصطفی پاشای حاکم تبریز و عسکر آماده تیمور پاشا و سایر پاشایان که در ابتدا شب از تبریز رخصت گریز بسته از راه مرندیان عازم فرار اند دیگر از بقیه عسکر رومی است که بقدر سی هزار کس در تبریز جمعیت داشته اند بعد از فرار پاشایان ایشان نیز متعاقب سر خود گرفته میروند دلاورانی که دنباله رو کاروان شتر بودند تیغ بی‌دریغ بر ایشان زده بنابر جولان جوز ایشان فوج گران رسانیده جمعی از ایشان را عرصه شمشیر خونفشان ساختند و شیردلانی که در ظل رایت ارشد با سکر جنگ جیقال طلع نجوی فوج هم تیز کرده بودند بستور بان گرده نزدیک شده بمحض تقارب جانبین آلطافیه تمامی زبان دلوان خود دامرای آذربایجان را که همراه داشتند که کشته از بیم جان مع ساکنه کوه خواجه مرجان که در حوالی تبریز است پناه کشیده دلیران ظفرقرین نیز اطراف ایشان را فرو گرفته کارفرمای سیف و سنان تیز دار از پس جگر که از تقالب ابدان ایشان لرزه کلفن دیت گشته دامن کوه مرجان را از تیغ انتقام لعلگون ساختند دو اسپ مقتولین که عدد ایشان فزون از حوصله قیاس و تخمین بود هزار نفر زنده با شامان خود با اسکر دامرای انگیه منتظر و غنایم موفور و اسباب

بانصور ربعرف

با نصور بتعرف در آمده معدودی از آن گروه کوی سر خویش را بچوگان دست از میدان هلاک و تشویش بدر بردند بهنگام شام که سلطان جهانگیر مهر درخشان شعاع را در غلاف دار معرکه سپهر رنگ مصاف کرد در قریه سهلان که در آن نواحی واقعست جولانگاه خیول سهیمن و سنقر گوکب ظفر قرین گشته و تحیات زهره مبارات و تحیات بریح مهابت بجمع آوری اسرا فرمان شد و بکار معتمدان سپردند که در شهر تبریز باطلاع امینان محکمه شرع اطهر با دلیلان ایشان رسانیده نگذارند که از مردم چشم تکفی نه باطل و نظر دست درازی به بی‌عفافان واقع شود پس روز دیگر که مبیت و هفتم محرم بود در لوای جهانگشای نهضت بجانب شهر تبریز نزول گشت و از مورد آن شهال انسکه رستم پاشا نامی که از دولت عثمانیه حاکم اشتر بود آن نواحی مبود با فوجی با عانت مصطفی پاشا عازم تبریز گشته در همان شب چند نفر را بی‌طیال این خبر شتر روانه تبریز ساخته چون تبریزیان هنوز بلباس رومیه از خود کرده با طوایف ساهیان مخلوط بودند و تمیز ایشان از مردمی متعذر بود لشکریان ایشان را تصور مردم تبریز کرده متعرض نشدند و ایشان با زبانی از شهر فرار و رستم پاشا را از این واقعه خبردار ساخته در حینی که پاشا یکباب کریز شده بود عسکر نصرت قرین در خارج شهر باد و چهار داور باجمعی که داشت گرفته که دست خود و کارگار آوردند و از گرفتاران رومیه آنچه پاشایان و سعیرین بودند بعلاوه جانبخشی موردا احسان گشته برخصت الصراف سرور و بقیه السیف بعرا ده کشی توپخانه مامور شدند و از آنجا توپهای کوه‌سنیان و مدافع از در دهان

آتش فتنه‌ای را که در محاربات رومیه بهم آمده بود زبانه خراسانیان چشمه‌ای ابراهیم
پاشای وزیر اعظم توسط گفتار آن مقامات در سنه مذکوره از جهت صلح و فلاح
در ستاده بود مقارن آن خبر خلع سلطان احمد خان و جلوس سلطان محمود خان برادر
زاده‌اش و قتل ابراهیم پاشای وزیر اعظم به عرض والا رسید توضیح این مقال
آنکه در وقتی که تبریز و همدان در تصرف مصطفی پاشای سرعسکر و عبدالرحمن پاشا بود
تمامی قرا و مزارع و دهکده‌ها و قصبات آن دو ولایت از دولت عثمانیه برسم تیمار
که عبارت از زعامت باشد قرار یافت و تا این حال پاشایان هستند عاید نفقه
ینگچری و حمایان اوجاق انکشاریه را باذن و فرمان قیصری با جماعت ملکیه مبایعه
کرده قیمت را که مبلغهای خطیر میشد گرفته صرف عسکر کرده بودند و بعد از تسخیر
همدان که رضاقلی خان شاملو از جانب آنحضرت بطلب ولایات بسفارت
وارد اسلامبول شد سلطان احمد خان و ابراهیم پاشای وزیر اعظم بنابر آوازه
موکب ظفر اثر بقبول مصالحه در رد ولایات مستحضر گشته طایفه ینگچری در دو سای
اوجاق که ریشه تصرف در املاک زمین آنجا محکم کرده جز ببهره تیغ امید ریغ
قطع بهای توقع از آن سرزمین نمیکردند بدعوی برخاستند که تملک ولایات را
بامیفر و کشیده و کمی بعجم رد نمایند اگر متعلق بسری هم بود قبول این امر نکردیم
چه جای آنکه زر داده خریده باشیم اگر شرعا خون و مال عجم مباح نبود چرا
محرک سفر عجم و باعث شکست ... مین الامم شده آشوب خوابیده را بیدار
و جهان آرمیده را فتنه زار میکند و اگر مباح بود حال چرا در مقام رد ولایات

بهای قیمتی و قتال نافع

٩١

و بهای قیمتی و قتال نافع الانجام کار بودند تا آنکه آوازه قلع و قمع اساس دولت
افغانیه و استیلاء لوای نادری و کشف آذربایجان انتشار یافته بقیه السیفی که از نهاوند
و همدان و خبث تجرد بسبب امان گشته بودند متواتر وارد و آنکه بود کیفیت حال را
مذکور ساختند پادشاه و وزیر اعظم از بیم قوی دستی دولت نادره برای سد راه
افواج جلال باره بعزم سفر آذربایجان وارد اسکودار گشته بعد از دو کوکبه
همگان پادرب نام دلاکی که در زمره اوجاق ینگچری بود با یک نانکو استره
مبارکه را بسنگ شرارت تیز کرده تیغ زوال خلیفه الاسلام گشته این را
اصلاح نامید یعنی در اسلامبول احداث فتنه کرده جمعی عظیم در معرکه فساد
فراهم آورده پادشاه و وزیر اعظم ناچار برای تسکین نایره شر لغتی وارون
برنکس عزیمت سفر زده به اسلامبول برگشته و چاره جوئی دفع آن فتنه گشته
همین کوشش بلا اثر بود پادشاه برای استرضای آن طایفه فساد در آن انقلاب داماد خود
شده وزیر اعظم را بتحفه هلاک ساخته و سالار عراده ... ردن فرستاده
حیف است آمین کرده دهر :: نه لطفش بجا ماند و نه قهرش بسر دش گرا
که آخر گذشت :: که در مهر زرم است در کین درشت :: الحاصل
آن طایفه ترک از دوام در دفع هجوم غوغای عام نکرده سلطان احمد خان را خلع
و افسر سروری را زینت تارک سلطان محمود خان برادرزاده‌اش ساختند القصه شهر تبریز
که در دست رومیه پامال جنود عدوان شده بود پنج روز معمرا لو به فرو برگشت
و عزیمت تسخیر نخجوان و ایروان در نظر اقدس تصمیم یافته عقاب رایات

اثر در جناح نهضت درآمد که مقارن آن در غرهٔ ماه صفر چاپار از جانب
رضاقلی میرزا وارد و خبر آمدن افاغنه هرات بر سر ارض اقدس و وقایع
آن سمت را معروض بندگان اقدس رسانیده سبب انصراف موکب جهانگیر گردید

سابقا در ذکر وقایع هرات سمت

گزارش یافت که بعد از وقوع محاربات الله‌یارخان و شکست افاغنه ابدالی ابتدا
ایالت هرات با الله‌یارخان مسلم گشته عطف عنان فرمودند و بعد از نهضت
رایات منصوره بجانب عراق و ازبکان حسین نجه که در قندهار استقرار
داشت چهره دستی ساعدان دولت را دیده میدانست که خمیرمایهٔ فساد
ایران در وجود او تعبیه آمده بعد از ظهور این نصرت نوبت کار او خواهد بود با طایفه
ابدالی ازو در کارزار درآمده ایشان را بمخالفت ترغیب و آنچه علت را وسوسه
او موثر افتاده هوس تاخت ارض اقدس از گریبان ضمیر ایشان سر زد اما الله‌یارخان
بنابر انتشار اخبار فتوحات متواتره از روی عاقبت اندیشی و درستی رخ از خطر
گذاشته پا از جادهٔ ایمان منحرف نگشت با جمعیت ابدالی از در سرکشی
در جزو کسی نطلبید ذوالفقارخان حاکم فراه فرستاده او نیز بقصد خلاف از محل
برآمده وارد ناحیهٔ هرات و الله‌یارخان از در ممانعت درآمده جنگ در میان طایفه
افغان بهم رسیده سه ماه بر منوال نائرهٔ آشوب در هرات اشتعال داشت تا آنکه
ذوالفقارخان غالب آمده در نیمه ماه شوال سنه ۱۱۴۲ داخل شهر و الله‌یارخان با کوچ
و اتباع خود روانهٔ قلعه ماروچاق گردید پس طایفهٔ افاغنه از حقوق عنایات و

ظل الهی حشم پناه باشند

ظل الهی حشم پناه بوده در نقض عهد کوشیده ذوالفقارخان را الحکومت حشمتار
و بعزم تاخت ارض اقدس اعلای لوای اقتدار کردند الله‌یارخان نیز کوچ و متعلقان
خود را در قلعهٔ ماروچاق گذاشته با محمد قلیخان حاکم سرخس و بعضی از حکام
اویماقیه که با او اتفاق داشتند سه روز پیشتر از ورود افاغنه داخل ارض اقدس
گردیده از جانب ظهیرالدوله ابراهیم خان شرایط اکرام و مراعات تمام
بظهور پیوست و از آنجا که ضمیر منیر حضرت ظل اللهی آئینه صورت نمای احکام
قضا و قدر و بمقتضای اشعار نفری با دیده دانسته و از اسرار اضمار با خبر بوده
یقین میدانستند که آن فرقهٔ عهدشکن در وقت رفع حجاب آهنگ تاخت خراسان
خواهند کرد بعد از تسخیر اصفهان فوجی از جنود مسعود را از موکب اقدس روانهٔ خراسان
و از همدان نیز بنحوی که سبق ذکر یافت باقرخان بعاری را با جمیع آذر
سه چهار هزار نفر از تفنگچیان نواحی استرآباد و توابع فرستاده مقرر داشتند
که در حین ضرورت ممد عسکر ابراهیم خان بوده باشند ابراهیم خان نیز فرمان واجب‌الامتثال
بنفاذ اقتران یافت که غلهٔ وافر و ذخیرهٔ بسیار در مشهد مقدس سالها که مراد از وجه
دشمن باز انقلعه دارای گذاشته از معارضه اعراض نماید اما ذوالفقارخان با هشت
هزار نفر از افاغنه در زاویهٔ خواجه ربیع بار نزول گشوده دست بتاخت و تاراج گشاده ابراهیم
خان خبر ورود ایشان را عرض نموده ده یازده روز هر روز در نشیب دیوار ارک
قلعه داد مردی میکرد تا آنکه مقدمهٔ رزمگاهی که شنید مقرون بکیفیت
مسعود بود معروض شده هلال گشته مجدد از باب فتح جنگ میدان کید است

مبنیه بعمل آمده اعلام شد که بدستور از روی حزم و بیداری مشغول خودداری باشند
که ان شاء الله تعالی عنقریب رومیه تبریز را از مملکت بدر کرده خود با ایشان
کرده کم فرصت میرسانیم و مقاربان بحصول این جواب باقرخان نیز با جمعی کرد و
تفنگچیان بیرون دار و دار فراوان در کشیده بعد از چند روز با وصف آنکه
از اوج سماء ظفر ظل اللهی در باب امر قتال مکرر خطاب با ابراهیم عز نزول یافته
شده مبدا انحراف نشده که کلام آنحضرت مظهر آیت و ما ینطق عن الهوی است بتجربت
بعضی از هواخواهان مغرور و تیز عنانی توسن طبع غیور سپاه منصور را بر داشتن
آن فتنه سه روزه مامور شده در سمت کوه سنگین با کوکبه رزمی رایت حرب
افراخته افاغنه نیز بمقابله بر دچه درآمده بیکبار و دار باقرخان که سرکرده تفنگچیان
پیاده بود در حمله از پشت فوجی از پیادگان او که گوشمال نار راه در رسم جنگ بودند
دل از دست داده روی بر تافته ابراهیم خان با چند نفر اسب را انگیخته بود که
اشرار از ارادهٔ گریز برگرداند تفنگچیان که در پیش جنگگاه سنگر داشتند آذر گرم کرده بدو گشت
اورا مجهول برقرار داشته سر رشته جنگ را از کف میدهند لشکریان نیز ضبط عنان جلوداری
کرده روی بهزیمت نهادند و از آنروز سواره بسیاری از غریو شکست پیاده گردیدند
و جمعی از پیادگان نیز محصور ایجاه قنوات ... در ماتم مرگ خود لباس پوشیدند
ابراهیم خان بمشهد مقدس تحصن جست و این واقعه در سیزدهم ماه محرم سنه ۱۱۴۳ در سمت
صحرای گلشت در زرگران فهد مقدس اتفاق افتاده بعد از ظهور این سانحه حضرت اکبر
چون ابراهیم خان از مقابلت جلالت عرض ... شاهزاده رضاقلی میرزا که در آن

اوان دوازده ساله بود

اوان دوازده ساله بود همراه رابطه چاپار بعرض خدمت خدیو کامگار
حسب الحکم حضرت شاه طهماسب مکرر بزبان جاری ساخته که موافق عهدنامه احکام
امور عراق و آذربایجان بر ذمه اولیای دولت و جناب باقری را مملکت یا جده ...
و مارا بمکوره ... ایشان احتیاج نیست لهذا حضرت ظل اللهی امر فرمان آنها را اهم دیده
سرکشان سمت عهد هرات را لازم دانسته تدبیر تدمیر ایشان مصمم گشته بمصحوب
چاپار سریع السیر شاهزاده اعلام فرمودند که در حصار استوار قلعه داری ثابت قدم و پای استوار
اطمینان داده رخنه در بنیان ثبات و قرار راه ندهند که بعنایت پروردگار
بادلیران ظفر شعار مانند جانور چرخ گیتی فروز از افق مهر و ماه شب و روز دو اسبه
مرحله پیما گشته سر وقت خصم تیره روزگار میرسیم کیش ستون ... افشار
با بالت تبریز و خطاب خانی و سرداری آذربایجان سربلند و جمیع اسباب و غنایم
دو غاز رومیه که در قلعه تبریز مانده صد هزار تومان متجاوز بود باو عنایت و امر والا
صادر گردید که جمعی از ایلات افشار و مقدم و ترکان و اکراد ... در تبریز نگاهداشته هزار نفر
جوان کاری را در سلک ملازمت انسلاک دهد و حکومت هر یک از ولایات آذربایجان را
بحکام کاردان تفویض و مقرر فرمودند که ولایات متعلق بحضرت شاه طهماسب
دانسته در عهده بیشکراری آن استان کابان و خبیان کوشند و دوازده نفر فرزند از امرا و اعیان
که از فارس و عراق و آذربایجان اسب و الاغ و خرجی داده کوچانیده بممالک خراسان
فرستاده بودند عدت ایشان به بیست و شش هزار خانوار رسید از آنجمله دوازده هزار
خانوار افشار را از جمله افشاریه ... هزار خانوار را قرقلو نمودند که شرف ابدا بآنحضرت

داشتند و چون میاب و کوکلان نیز که ذکر ایشان بوده است قدیم اکثر مسکن
طایفه قزلو و جمعی از آن طایفه با مردالا کوچیده در ارض اقدس سکنی اختیار کرده بودند
عوض ایشان از قزلو جدیدی در میاب و تمه ایشان را در کلات ماوی دادند و چهل
هزار خانوار دیگر ترکمانیه و اکراد و بختیاری و سایر الوارات متفرقه و طوایف مختلفه
بودند که بدستور آنها را اندرک دیده در بلاد ممالک خراسان متوطن و مسکن ییلاق
و قشلاق بجهت هر یک معین ساختند

بعد از نسق و نظم امور دولت و کشور

کارزنگ و دو هفته آغوق را که آشته با کینه ماران عرصه دغا بجانب خراسان
ایلغار میشد کرده بدون مکث و درنگ دار و قزل اوزن گذشته در آنجا چاپار از ارض
اقدس دار و خبر رسانیده که بعد از واقعه ابراهیم خان افاغنه که بوده که حال تخریب
این کار بمال شده از نیام کین شمشیر بر دریای ولایت کشیدم دسته این را
که بر دن میکنند پس شرانگیزی شرارت که از نهاد و قری و مزارع دهقنان توابع
شهر برآورده نوع نائره بیداد افروخته که زبانه شد که از شراره آتش آن
شور و شر خرمن ماه و دسته سنبله در انبار کهکشان خوشه پروین مزرعه سپهر چرخ برین
در گیرد و بجهت سر و کمر و زر در حوالی ارض اقدس سکنی عهد تملک کرده مراتع
و مزارع را علفه تیغ بیداد ساخته‌اند و بعد از اظهار کمال بغی و فساد در دو دانه هرات شده
آنحضرت از استماع این خبر ترک ایلغار کرده در شانزدهم ماه صفر وارد قزوین و در آنجا قشون
عراق و فرق مختلفه بود و دولت خراسان را جمع کرده بلکه بر محمد خان ترکمان کند نهضت

شاه طهماسب درشادیه که

شاه طهماسب درشادیه که در دائره امر و نهی آن دولت والا بجز رکابدار سر بر خط اطاعت
که ازند و در آنجا خبر رسید که ابراهیم پاشا محمد آقا بهی را از جانب سلطان احمد خان پادشاه
والا جاه روم برسم سفارت بطلب صلح روانه خدمت والا نموده مقصود او آنکه
بابی بتقریب اوضاع و احوال علی اللهی را ملاحظه و از رای و خیال حضرتش مطلع
شود امر والا بنفاذ پیوست که مهرا آغا را بعد ار دو بتبریز روانه خراسان نمایند
و نیز مکرر که از افاغنه در جزیرها روسای در جزیره از ذر اسپهان در آمده اطاعت
اسحق سلطان افشار که در ایام استیلای اشرف حاکم یزد و بعد از استیصال اردوی
هیث زبان دولت قاجر نواز آورده بود و چند بار بدستیاری سعادتی قرین گشتند
و سه روز بمکان نیز همت آئین مقر کوکبه عزت نشین گشته از راه طهران دار ارد اوا
و چون ترکمانیه یموت ساکن دشت قپچاق همیشه طریق تمرد و طغیان مسلوک
و ترکمانیه گوکلان نیز که در حدود استرآباد سکنی داشتند در تقدیم خدمت دادن
قرابان همداستان بنحویکه سبق تحریر یافت برسم فرمانبری متردد میبوده‌اشتند
از منزل مزبور تجدید منازل گشته چهار هزار نفر از دلیران نصرت نشان از راه
نظام و موکب جهانگشا از سمت بارزنه ان شگه کشای اعلام ظفر فرجام متمهد شد
که در روز یازدهم ربیع الاول موکب والا از یورش سیدان چهار فرسخی استرآباد بر سر
یموت دشتیان آن از دهنه گرلیا بر سر گوکلان جبادل اندازند که تمشیت هر دو
طایفه در یک روز اتفاق افتاده اجماعت فرصت گریختن نتوانسته رسانیدند و
پس کوکبه ظفر صبح روز مزبور از آب اترک عبور و بمکان مشهور به یار را اسطار

عقاب نصرت شکار لوای منصور ساخته از آنجا معلوم شد که آنطایفه بتوسط ترکمانان اغوجه
که در میان کالله دربایکنی دارند از توجه رایات اقبال آگاهی یافته بسمت جنوه و قاغه
کوکلان نیز از طرف الاداغ و سمبار فرار نموده آمده پس معاودت
باسترآباد کرده فرامین مطاعه موکده بعموم سرحدات خراسان نوشتند
که راه معامله را با عموم ترکمانیه منقطع و اشیا از کرمش غله و ذخیره ممنوع
سازند و در غره ماه ربیع الثانی از آب گرگان گذشته از کنار دشت و حدود
بانه و سملقان روانه خراسان و در محال قراباغ من اعمال کرانیا حسب الاراده سنای
مستردین کوکلان از در عجز درآمده وارد و خدمت والا و مستدعی عفو تقصیر و متعهد دان
دیوار غنه هال گشتند مسئول آنطایفه قرین قبول و فرمان همایون باین قدر شد که خانواری
دیوار غنه مال را متعاقب روانه خراسان نمایند پس عساکر ظفر توامان با فوج فوج مرخص
گشته که روانه دیار و اوطان خود گشته در هشتم دلو بعزم سفر هرات در ارض
اقدس ظاهر باشند و در همان از جانب الله یارخان افغان که در ارض اقدس موجود
عریضه مشعر بر التماس عفو تقصیر ابراهیم خان برادر مرحمت نشان رسیده جواب از
رین نهج ارقام عزت صدور یافت که چنانچه الله یارخان بداند که [illegible] در باب
اخوی ابراهیم خان عرض و استدعا نمود که چنین [illegible] ارتباط بعمل خود شرم نماید
دارد توقع نشکنت که قضای آسمانی نبود شکسته دل سرافکنده است من
بعد بیان قسم او را اعتبار نبود و نیز سالاری و خجلت [illegible] که خود دشمن که ارباب
حمیت را عمدا باید برتر از آن منیت واگذارد در اینجا مقرر و مستور نخواهد بود که [illegible] بیان
نام وننگ را بهادری

نام وننگ را در معارک جنگ کشش و کوشش بقدر امکان در کار است اما بعد از آنکه
چهره شاهد فتح از پس پرده غیب جلوه ظهور کند موجب ملامت آنطایفه
که با تیغ و ربط جهان معنی کاری و در تقدیرات الهی اختیاری ندارند نخواهد بود زیرا که
بمضمون کریمه و ما النصر الا من عند الله گشایش ابواب فتح و ظفر منوط بمقالید
تاییدات ایزد دادار است نه بزور سر پنجه سعی بشر و با وصف این معنی آنانیکه
غنیمه از غیرت بهره ور نبوده دستان عمدا سینه سپر ساختند اما اثطفه برداری
نیزه خطی کلک شمال و اقران تن در میدان هند و تیغ تیز دشمن سرکش گردن تسلیم ننهند
بلکه بکاری عصای خامه بدرو برادر در [illegible] حرف غیرتمندان [illegible] شنیده نزار نسیف
قاتی در دوی سرکش را انحراف ز هر هلاهل سپید انند و مفاد [illegible] در دوزخ مسکین و
نام که منتظر کاهش بکرمی عرق انفعال منت [illegible] از صدور چنین امری ما دام الحیوة
در شکنجه خجالت و گرفتار قید ملامت بوده [illegible] حیات را رایج مسمار زند
چنانکه اظهر من الشمس است که سعید زرین لوای مهر بعد از آنکه از معرکه شب با تیغ کشیده
روبهزیمت میگذارد از رنگ زردی زمین فرد میرود هر وقت که رایت جها
نگشا از مرکز نقطه نصف النهار منحرف ممتاز دارد فرط شرمساری شتاب عمر خود را
قرین زوال می نماید هر چند که بنابر مقدمات مذکوره ملامت [illegible] دارد و می‌آید که چرا از
دشمن شکست یافته [illegible] که چرا شمع آنهمه سر [illegible] را برخود روا داشته
دارد تیغ تیز روباه صفت و لیکن سخن در اینست که با وصف اینکه مکرر از جانب ما درباب
جنگ رو برو ممنوع دار از اوج سماوه ظهر الهام ماثر با ابراهیم اعرض عرض عریضه او را

مسموع شده بود باز بر خلاف مامول بصدد آنکه چون فضول گشته بابت
رهنمونی دلیل عقل طریق مصلحت پوییده باراده رضای خاطر ما را برونق ارشاد
جوید در این صورت که سالک منهج اهدی الامرین و تابع مدلول و هدیناه النجدین گشته
طی و توبیخ را مسراد او را رو شایسته بخشش از آزار ملتفت شده حال چون او آنجا در مقام
شفاعت و التماس در آمده بموجب المسئول آنکه نیجاه امید فقه بنان قسم را
از آزردن او کوتاه و بهمان نویحات سابقه او در امور و اشتباه باشیم

چون حضرت ظل اللهی منازل

نزهت مراحل آن آثار دریا چون حباب بر سم ایلغاری دشتگیر می‌نمودند
در آخر ماه ربیع الثانی صبحگاهان که تا حد اقلیم چهارم و سر بر آرای این بلند طارم از
سفر جانب عز الانصراف یافته از دروازه افق قدم بشهر مبارک حصار سپهر
که نهضت حصن ذو ملک پروری سطوت بهرامی در عنصری دار دارخ فیض مدار
و در عمارت جنت بهشت چار باغ مانند روح در قالب عنصری قرار گرفتند
و چنین در آن اوقات حادثه بگشت دلهای ایشان اندیار روی داده ماتم زدگان
هنوز در ماتم کشتگان خویش بر او بار سینه ریش مضراب ناخن
حنیک زنی و از جور افغان نفیر ناله و افغان در گوش روی فلک جرخش افکن
بودند و دل سوختگان طاق نمای دل را از استخوان سینه چوب بندی
نموده از لالهای داغ طرح چراغان می‌کشیدند و برای گرم هنگامه از زنبور جگر
آتش بازیها برمی‌انگیختند؛ موکشان آه آتشناک زنان هر شب تا آسمان میرفتیم و غلغله غران

دل شهریاران در هر طرف

دل شهریاران در هر طرف از آتش غم جرخش میکشیدند؛ صدای کوس
و نقاره را که آلت سور و سرور بود از آیین عزت جوار داشته در روز ورود لوای
شهریار ازنوا خموش نقاره شادیانه و آذین بندی و چراغان ممنوع ساخته بجان
نو بهاری رعد آسا دبدبه جهانگیری و طنطنه در دور ابلاغ دولت و دشمن رسانیده ند
و بعد از سه روز همه گوشها از رنج آه آتش گزین شده نخست بلاحظه دستان
فشاره و اولیاء که از فارس و عراق و آذربایجان بخراسان فرستاده بود پرداخته
و جمعی از جوانان همی ایشان را برسم ملازمت منتخب بجا جه فارسان فرو نشیت و
بیشه و جانگیران فرستاده اندیشه برای تعلیم فنون سپاهیگری ایشان گماشته
تا بینی که ترک سیه مست چشم خانان ما طره دلاویز ده بازی و مردم فنجر گزار دیده
فشان دلبران کمان سیه تو زابر و تیر دلدوز مژگان قبق بازی گشتگی و قیقاج اندازی
کنند مشق و تعلیم پرداخته در اندک روزی هر یک در فنون سواری رستم بی‌ود در
خونخواری فرزند رشید زال چرخ و جلاد اجل شدند؛ شیر اگر از کار فرماندی دستی
در میدان باشد بناخن سنگ را آمیزه سیما میتوان کردن و چنین سفر هرات در خاطر
اقدس تصمیم داشت الله یار خان الیکه تا آن زمان در ارض اقدس مهمان
دیوانه خور خوان احسان میبود و دستدعی آن شد که رفته در ولایت مارجاق توقف
و مشغول دلالت افاغنه بوده با زور سر راه هرات با دراک ملازمت بپردازد
لهذا او را با نعوذ دو افزده و خلاع فاخره و خنجر مرصع و عطاهای خاص غرجهاض داده
مرخص و روانه مارجاق تا حشمد و سابق مرقوم کلک بیان گشته که او ان نیکبان تکانیه

کوکلان در قراباغ گرایده لطف ارلیاء و تعهد کردند که ولایت خانوار رسم
بورغه مال آورده در مشهد مقدس سکنی دهند و چون در انجام این امر تأخیر بظهور
رسید حسب الاستطاعه امر والا صادر شد که تتمون استرآباد به بهانه سفر هرات آمده در
سنو [illegible] نقد و منتظر صدور فرمان باشند و حضرتش در دوازدهم شهر [illegible] الاکثر ها
قلیلی از همراهان جریده در ساعت بعزم مشهد لطافت روانه و مقارن ورود موکب والا بخوشان
ترکمانیه نیز امتثال فرمان دار گشته حضرت ظل اللهی عطف عنان بارض اقدس
فرمودند و اکثر جماعت خانوار معهود را بارض اقدس آورده سکنی داده متعهد گشتند
که جمعی از جوانان سپاهی ایشان نیز بورر را در سفر هرات حاضر سازند چون عرض که مذکور شد
حضرت شاه طهماسب در صدف سلطنت و شهریاری فاطمه سلطان بیگم خواهر قدسیه
حوران [illegible] بهمین نتیجه از ازدواج عناصر و اجرام و بهمین فرزند مادر لیالی و ایام شاهزاده
اعظم رضاقلی میرزا ساخته بود در هر وقت که کوکب کوکبه مقدس تبیت الشرف
ارض اقدس تحویل نمود ارقام مطاعه نافذ شد که تمامی امرا و حکام و سران
جنود نصرت فرجام و عظمای احتشام انجم احتشام در بزم ارم نظم سور و لفظ جشن
و سرور حاضر کردند پس کارگزاران بدایع طراز و نگارندگان صنایع پرداز در مقام
فرمان پذیری دست و بازوی هنر در بازیده در اندک روزی عمارات چهار باغ را
نمونه هشت بهشت و با آیین بندی و طرح چراغان رشک چرخ مینو سرشت ساختند
در روز جمعه دهم شهر رجب المرجب در محلی که قبه خضرا از آراستگی رشک چتر
طاوس بود در آن بسیط غبرا در فرح بخشی خجلت افزای حجله عروس آفتاب خداوند
جشن دویم

بیت بود و قسم که خدای خانه ز زهره زهرا سرود سرای جنگ و چغانه مجلس
طوی با هزاران فر و زینت آراسته و هزار دست خلعت گرانبها در آن روز
لشکر و کان سپاه و امیران بارگاه و دهقانان دیار و چاکران قاجار از خزانه
نوازش عنایت گشته بر دوش هر یک مانند کوه آراسته خلاع خارای
سنگین و لباس شاخ گل حله پوش اثواب بوته دار رنگین گردید که تماشای عرصه
خاک [illegible] نشاط آراسته شد و شوخ چشمان افلاک پای کوب سرود رقص رقاصان شدند
تا یکهفته بزم عیش و چراغان و آذین بندی دلهای عموم خلایق را نوای
گوناگون لذت اندوز انواع کامیابی و خورسندی گشته این عطیه را [illegible]
لام دلگشای اقبال شهور اعدام ساخته شد و در شب جمعه شانزدهم ماه مزبور قران سعدین
و اتصال نیرین واقع شده آن عمارت دلنشین از پرتو درج سعود آن دو اختر
برج سعادت رشک بیت الشرف آفتاب گردید و بعد از انجام کار طوی برسم
سیر و شکار رکاب [illegible] ابیورد و کلات که [illegible] اکثرش بود توجه فرموده بجناح
عزیمت [illegible] فرق [illegible] که حضرتش [illegible] نور دیده
گشته و چون ترکمانیه خوارزم اکثر اوقات آمده در ظرفی که منتهای معموره
سرحدات ابیورد [illegible] یورت [illegible] و نواحی [illegible] دوردان و ابیورد دواله
دست تطاول و افراز میکردند اگرچه ابراهیم خان بموجب حکم والا جمعیت
موفور در ناحیه دردن متوقف و بتنبیه مأمور بود اما چنین عزم بلند و همت
آسمان پیوند آنحضرت هرگز توقع امداد از کسی نداشته کار را بامید برادر

و چاکر گشته لهذا ظهیر الدوله را مامور و حصار دور هشتم ماه شعبان با فوجی از فدویان
جان نثار ایلغار و جهی و پنج فرسخ را در سه روز طی کرده در محال ترشیز و طرزن
بر دو منشا کرده رسیده رجال ایشان عرضه شمشیر و نسا و عورات ایشان اسیر گشته
نهب اموال و اسیر و احراق یورت و مساکن آنطایفه رفته اکثری بعمل آمده و از اینجا عنان
نیز از همانجا مامور بتنبیه ترکمانیه تکه گشته سرخس گشته آنطایفه سرکشی را
بدستیاری سعی دلیران کردن فرار گوشمال کامل چشیده روی توجه بجانب ارض
اقدس نهاد و سابقا صورت نگارش یافت که حسین غلجه در حین توجه رایات
منصوره بجانب آذربایجان افاغنه هرات را که باین دولت دولا عهد بسته گشته
بودند تحریص بمخالفت کرده سلسله جنبان فساد میبود در هنگام که خبر عزیمت موکب
همایون بجانب هرات رعب انگیز دلها گردید ذوالفقار
خان کس نزد حسین فرستاده بمفاد الغریق یتشبث بکل حشیش از و استمداد
و شتر اله نیز با گروهی انبوه بعزم اعانت او به آن دیار رهسپار شد که شاید
بیاری یکدیگر از دم تیغ تیمور طابع فولاد پیکر خدیو جهان بدر که جوهر انزال تجدید
فتنه بالیس شده از آن مبدا و منصورش در عالم دهم جاک انکش تقویت اعدا
جنت بوادی نجات گشته بجا که راه به سیلاب آتش خیز کند رفتار بستند
بعد از ورود بهرات بمقتضای اتفاق از طرفین صورت استحکام یافته حسین استخلاص
اسرای خود را وسیله اعتذار ساخته عریضه استعفا آمیز بشوکت رسانیده رخصت الله وردی نوران
محمود گناه گشته ملک نیاز مندی ساخته مصحوب ملا زعفران معتمد خود با تحف سلطان

بامری حاکم سابق

٦٨

بامری حاکم سابق نزد که از جمله آزاد کردهای عفو خدیوانه بود ارسال حضرت والا نمجه
مسئول او درجه قبول یافته تمامی اسرای او را که ذکوراً و اناثاً چهارده نفر بودند تسلیم
فرستادگان مزبور کرده ایشان را بمنتهی مرام و حصول کام بازگردانید حسین نیز دو نفر
مخدرات سرادق سلطنت صفویه را که در شبستان اسارت و مجاری او شمار داشت
با ملا زعفران و اتحف روانه درگاه سپهر رواق ساخته صرفه در جنگ و صلاح در نگشت
و درنگ ندیده و از فراه عازم قندهار گردید اما با وصف همه این نوع لطف
و فتوت که نسبت بالدام محبات سر از ربقه صداقت پیچیده بارتقاب و باطن اظهار کرد و
بسه هزار نفر از غلجه را لشکر دیگه سید ال خان ابدالی به هرات فرستاده حضرت
ظل اللهی بعد از وصول این خبر معتمدی تعیین کرده آن جماعت را برج عطاف سازنخان
عرض راه با خواجه سرادا عزاز اصفهان روان کرده بجز سرای شاهی رسانیدند

روز چهارشنبه یازدهم ماه فرخنده فرجام صیام نیر اعظم بعزم تسخیر شهرستان حمل ترات
اعتلا افراشته سفر کشان شهرستان ربیع را که از رنج زمستانی در حصار خوابیده
و رداهای باغ و گلزار قشلاق داشتند بمایه معیشت در رسید و فراشان باد نوروزی مامیه
اطراف چمن و فضای هامون را از جوش لاله و ریحان برابر دیبای رنگین خیام
گلگون بر آراستند ولاله در حضور بزرگ و دانیه تمشیت دعوی با بازوی تمام معسکر جلیه نو
بهار در آمده و افواج فاخته و قمری طوق بندگی قاآن ربیع بگردن کرفتند سبزه درشته
و خنجر دسته برگ سپر و شمشیر بکوهسار و چشمه سار از موج زره در بر و درخت از شکوفه

کلاه خود بر سر کرده هجوم سپاه شکوفه دار از شاخ سرکشان خار برانگیخت و جنود
اردی بهشت راه نشسته یغماگران زمستان بست رزم خسروانه ترتیب یافته کاش
دلیران آراسته خلع زرتار گوناگون زیب دوش آن ایشان از زر سرخ و سفید
مالامال و مشحون گشته بعد از انقضای جشن و سرور روز شنبه یانوهم شهر
سعادت فرجام باز قریب دو گهری که کیقباد دیگر از ارض فرض آفتاب بمنزل طرق
نصب خیام زرین طناب کرده دلیران که چند روزه از خونخواری دشمن
چون دهان روزه دار لب فرو بسته بودند از روز اعلام خویش و آشنا از لذت
خون آشامی کام چشیدند و بهادرانی که تشنه خون خصم تیر خشم و خنجر دل بال
غنیمت گرسنه شکم بودند شمشیر کج را ابروی هلال شوال انگاشته مهر روزه از گنجینه
دهان رزم گشته شد بعد از وصول موکب ظفر فرجام بمنزل نوچکان فرمان جام
نه دا غروق را در آن مکان که آشته موافق دا آب بیاهکری و درو به رزم گستری
تعیین چرخچی و قراول و ترتیب منقب و هراول و تویه و یساولان و قشنی و لشکر
محشر حشر را سه قول مقرر گردد و برای هر قول ساقه و سول و طرح و کمین از نیزه
گذاران رامح قرین و تفنگچیان مریخ آئین و توپخانه و زنبورک جداگانه تعیین
و با آنخوفته شش روزه از راه رباط تومان آغازه نوزده دادی کشی شدند و فوجی
از مقدمه بخش و گروهی از لشکر پر جوش و طیش از رباط مزبور حساول تا آتش
و تفنگچیان رعویان انداخته تا انحال بمعرض نهب و یغما درآمده قشلاقی که در
سر راه واقع بود بمحض حرکت مفتاح اراده دلیران مفتوح و مقدمه ظفر مفتوح

در روز چهارم شوال انکال

در روز چهارم شوال انکال نو سوم مقبره سه فرسخی هرات مقر رومیشان زرین کمر و آهنین خایان
فولاد پیکر گردیده و دیده خصم و رود در خار آسمانیه تا زان ستیزه جو از آتش مهیب
روی مرگ را معاینه دید و بعد از سه روز با فوجی از جنگجویان لشکر ظفر از دو بهادران
کینه پرور در حوالی شهر رایت افراز و در زنگسته و نقاره برای فضا رجو هر
جلادت از غلاف بر آمده آتش در دلاوران لشکر شان با وعث حوصله تنگ
زنگ نمیت شهر با آلطایفه هنگامه آرای عرصه جنگ گشتند حوالی شام که
طرفین دست از حرب و باز از شمار طعن و ضرب کشیده و برگشته سیه ال نجه ها جمعی
کثیر از سواره و پیاده بعزم شبیخون شهر شکسته را که بارو و پهلوان تو سنه از جاده
مقصود ساخته از میان آن حصن ساده دنباله رو لشکر ظفر اثر گردیده کوشش بحر فروش
را از زده دار ظلمت لیل و تهاجم گرد لشکر و خیره دیده شب را نگذشته در جنبی
که ب قحبان مهیب و توجهان کیوان هیبت دست از ضبط صفوف و نظم
ترتیب منقب باز داشته اکثری در منازل خویش آسایش گزین و جمعی خور در خانها
زبن بود که آخر دو دفعه در کنار زار و تصدای شلنک تفنگ صفه کوب در جنگ شدند
از اتفاقات سرحی در سر شهر گم والا حادثات نو آتش بعد از وصول رو پهی
سپهر کوکبه باقوت بهرامی و صولت ضرغامی برای تفرج ارو بان برج
مبدا ناس بر آمده بوجه صلابت نمودار آز انمونه برج آراسته بودند مقارن آن
افاغنه نیز از میان نهر باستلیهای سوزان مانند خیل نجوم از رو کهکشان ظاهر شده
جمعی از نشان احاطه برج کرده آغاز ستیز که گردند حدیق تیر دل که زهره شیر فلک

در برج سپهر از مهابتش آب شد هشت نفر از غلامان لشکری که در آن ایام در موقف
خدمت حاضر بودند مدافعه را درخشنده از بوارق تیغ دهشت آن برج خاکی را ابر برج
آتشی منقلب ساختند دلیران خصم افکن و بهادران قلب شکن نیز از معسکر ظفر
اثر پیاده دست بشمشیر با آن تیره روزان در آویخته از خوی تیغ آبدار آب بر آتش
آن فتنه ریخته جمعی از ایشان را از سر منزل هستی بدر بردند روز دیگر طرفین مشغول قتال
و مهیای جدال گشته رایت ظفر آیت شوکت و فر که از نهضت سفر قدر از احتشام
و غریو نای و کوس و لوله و خروش در خم چرخ آبنوس انداختند سواره و پیاده
افغان ما نقب تعبیه برای ساز جنگ مانند زیر و بم نغمه در نشیب و فراز کوه بحشت
سفر قرار گرفتند آنحضرت با گروهی از تفنگچیان کیوان شکوه متوجه سر کوه گشته جنگ
در پیوستند بعد از آنکه از آب خوشگوار رحوش اعدا اطفاء نایره حرارت تسکین
شرر شرارت نشده جاسوس آتش هنگامه را حس کردند و نوبت دیگر که هوا صاف
و آیینه خورشید شفاف بود طرفین عزم مصاف کردند چرخ آشوب طلب
فتنه انگیزی سبقت گرفته طرح شورش افکند ابر جنگی بغریدن رعد کوس
حرب فرو کوفت برق آتش افروزی نایره شرارت از جانب آسمان گلوله
تگرگ فرو ریخت باران آغاز تیرباران نموده سهام معقود دلیران را نشان نیامد
جاسوس بلا بر آمده تشنه کام بمقر و مقام خویشتن باز گشتند بعد از چند روز
افاغنه و جوقه نقار که همیشه اسب خودسری در زیر پا داشتند جلادت را باد هما داشتند
خود را در گشای زبونه دیده رنگ شده که جامه جان بر تن درند عهد و پیمان را موکد با جان
ساخته مهد کردند

ساخته مهد کردند که این دفعه تا رمق در بدن دارند بکشش و کوشش بپردازند روز دیگر
که شام سیه درون رمح و سنان ثواقب کواکب را از زنگ ظلمت منجلی و تیغ
خورشید را انگشت صبح صیقل حیث ذوالفقار نظر بعهد و شیعه ها کرده ایقان
یکدل و یکجهت بهیأت مجموعی مردان آمد که قلعه ناشکسته را که نزدیک معسکر ظفر
نشان بود تصرف و در آن مکان توقف کرده هر روزه از آنجا هنگامه آرای
جدال شوند از آن طرف نیز خدیو کشور مردی با فر و فیروزی صف آرای عرصه
دلاوری گشته اول تفنگچیان پیاده از دو جانب در برابر یکدیگر زانو بر زمین و پهلو
بر جلادت ستیز غرین زدند تا سه ساعت ابر بلا قطره ریز و برق اجل بارقه
انگیز بود و هیچیک از دلاوران از زخمهای پهلو شکاف گلوله و تیر پهلو تهی نمیکردند
تا آنکه نشانه آلهی ثبات دشمن از شش در رفته پس نشست و مفاد
کریمه سیهزم الجمع و یولون الدبر بظهور پیوست اکثری یاران عرصه دغا جلو
بر قلب الطائفه دغا حمله در شسته جمعی کثیر از افغان سر در سیف و سنان و بقیه
نوز و طرق فرار و خذلان گشته تو کانه و غارهٔ خانه ایشان بیت آنکه و متروح روز
مکان نصرت اند در مقر کوکبه فیروز گشته هر روزه دلیران جوید و عدکم الله
مغانم کثیره تا چند نهاد و مخوای لهم ماشاءون فیها و لدینا مزید با دیای عزیمت را
بجاده اطراف تیز گام ساخته هشت سیصد هزار گوسفند سوای سایر اموال
بحیطه تصاحب در آوردند از آنجا عقب هر روزه از قلعه برآمده پشت حصار آغاز
رزم سازی کرده از جانب دلاوران تنگین کمند تنگ حلقه و دلنوازی و خدنگ سنان

سرافرازی میباشند روزی میگذشت که نیزه خطی دلیران چنین خطوط اشعه مهتابان
سری از نگاه فلک جاه میگذرانیدند و شب نمیشد که صولت بهادران مانند
حامی راس القول با دست و پنجه پرخون سر سرکشی بنظر نمیرسانیدند از جمله وقایع
ایام توقف آنکه الله یارخان که سابقا از ارض اقدس روانه ناروچاق
شده بود در منزل مزبور ملحق اردوی بادقیه با دغیبی و ماروچاق فراهم آورده بار جوی
همایون موهبت و همچنین مهر سلطان مروی از منزل مذکور با سه هزار نفر از
لشکر خونخوار بجانب توابع فراه مامور گشته بعد از ورود بآنجا با مصطفی نام
ابدالی حاکم قلعه خاش جنگ کرده حاکم مزبور را با جمعی از افاغنه مقتول
و سر او را با گرفتاران انفاد حضور والا و تبعات خاش و کده را بحوزه تصرف
در آورده و چون همت گیتی کشا مقصور بآن بود که اطراف اربعه هرات
محصور حصن منصور شود در بیست و ششم شوال ده هزار نفر از سپاه نصرت
قرین را امر کرد که کاراگهان رزم دیده با توپخانه و اسباب سپهداری بجراء
سنگر نقره مامور ساخته چنین آب هر برید طغیان و جهت از سمت بندخان
و کبوتر خان که گذرگاه ایشان نسبت بهر جا بهتر بود عازم میمال گشتند و هنگام
ظهر که مد موسوم به نومی نزول اردوی نصرت نشان گردید گرد افواج قاهره از چند
میلی راه میرسیده ایشان دیده افغان گشته تصور حصار قیان لشکر ظفر اثر کرده دلیرانه از
قلعه برآمده بهیئت بانی دلوار بستیف تیمسا بانک حصین مزبور داماده جنگ
شد حضرت ظل الهی که مشتاق چنین روزی بودند فی الفور سر و برا بدریع
و مظفر لطف الهی

٧١ و مظفر لطف الهی آراسته بمرکب گردون خرام سوار و مهیای کارزار گشته طغیان
ساده و توپخانه را با قول همایون از پیش ردیف با نقشه ایشان فرستادند که
آن طایفه را مشغول جنگ سازند و حصر نتش با فوجی از دلاوران اثر در بیان
غضنفر فرکه بضرب یک آذر حرار ارابه سیکر و بارق سیف و سنان خرمن عمر شیر
توده خاکستر میباشند از پشت سر آن گروه در آمده مابین قلعه و ایشان حاصل طلوب
نائره راه گریز را حایل شدند از انجانب دنبال آتش بار توپ و تفنگ
از دم تفنگ و زبانه تیغ غبار فتنه بر فراغت مشتعل و جیش دار بمیمنت رمح
و سنان زبان طعن دراز کرده بخطاب های الحزن الا ما کنتم تعملون مجازی
رد و جهت آن طایفه چون تقدیر خدای که نه از دو طرف حضور ادعای مرتبه بلاد گرفتار
شنشد رعنا و دیدند آهنگ فرار کرده لشکر نگارستان که تا آن زمان از
تعاقب ایشان فلاده منع در گردن داشتند شماره والا سر از پنجه خود داری گشوده
از دو طرف جنگ و جنگال دلیری تازنده بکشتن و بستن و دریدن دست یکدیگر کشیدند
جمعی از افاغنه را از دم شمشیر آتشبار آب از سر گذشته تمرد رسیده و جمعی را در نهرهای
عمیق آب کردن رسیده از سر گذشت سه هزار نفر متجاوز با جمعی از ریانی در خاک
و آب سر جا دفنا دادند و علم و نقاره خانه ایشان بدست آمد حضرت ظل الهی
مظفر و کامیاب بجانب منزل عنان گشته اسب و سلاح مقتولین را بدلیران
و نقدینه ای گرفتاران را بمالکین ایشان عطا فرمودند و از حسن اتفاق آنکه
جمعی از قوش بیات از سمت معسکر نقره بضابطه معتبره در آن طرف

رود خانه نقره را اقدام داشتند از همچنان کرد که رکاب ظفر اثر گرد مرسند استنباط
رز را آنطایفه کرده دار صفحه دشت سرنوشت کار آنفرقه تبه روزگار را که کلک
قضا بخط غبار نوشته بود در باغچه گرمش سر راه ایشان از هر دو که نشستند
دهنگ رفو جنگ جنگ ساز نمایان حصار هرات مدلول آقامین اهل
القران با تیهم باستبابانا مخالف نوازی آغاز کرده مضراب ضرب شمشیر
زخمه زن تار تار پیکر عنصری ایشان گشتند روز دیگر که خسرو فیروز جنگ خورشید
خاوری با کوکبه تیک لیل حشری آهنگ سر بر سر نقطات این رفو تلفام کرد
عازم پامال گشته در عشقگاه روز نقره با کسان که در کنار نهر واقع بود
نصب خیام اقامت کرده بحکم دادرخرم برجهان نشین را اطراف اردوی ظفر
قرین سپهر برسر بیرون بود دهر یک از امرا و سرداران لشکر در سمت خود خندق
و سورچی زنیت داده جهان نوی در عرصه خاک سپاه دنهادند و بفاصله ده
یوم که هشتم ذیقعده باشد دلاور خان تایمنی که بحکومت او به و پشاولان و غور و سا خر
سرفرازی داشت با سه هزار نفر از تایمنی واد بایامه وارد معسکر فیروزی اثر و از نوازشات
خداوند به روز بهره ور گشت طرح غرایب امور اینکه در همان ایام روزی که
خدیو کامکار طرف عصر از سواری مراجعت کرده بود در میان خیمه هما یون
اسلحه از خود کنده بعزم تفرج جانب شهر کوشک مینازی که بحکم والا ساخته
بود در آمدند همانندم توپچیان قلعه خیمه مبارک را منظور در آورده توپی انداختند
که گلوله آتش سقف جای در را شکافته در جائی که مسند والا انداخته نشده در

درکنار زمین

درکنار نشسته زمین آمده یک ذرع بسیستر که فرونشست و همانا که نشستن
این نوع خطر که از وقایع عجیبه است جز سپرداری حفظ باذوالقوت اقبال
صاحبقرانیه محلی نمیدارد و چون بخوبیه رقم زد کلک بیان شد سمت
غربیه هرات که عبارت از منزل نقره باشد مقر دلیران آهن خاوخاب
جنوب شهر که میری بالان باشد مضرب خیام ملک فرسا شد و طرف شرقیه
شهر خالی بود لهذا در چهارم ذی القعده فوجی از لشکر ظفر اثر با توپخانه و قورخانه
شان مامور گشتند که از آب هریرود عبور رود در محاذات قلعه کرخ
در جانب شرقیه شهر لوای توقف افراشته راه عبور و مرور بر افاغنه مسدود
سازند در روز که مامورین عازم سمت شرقیه بودند حضرت ظل اللهی از مستقر
جلال و عساکر سمت غربیه از لشکر نفر متوجه شهر گشتند تا هیمنت مشرقیه
نتوانند رد جهت و مامورین از روی اطمینان خاطر در مکان معین مقام نمایند جهت
سعید استعدال با فوجی از افاغنه نجیه داد یا از درجلادت در آمده سر راه
بر ایشان گرفته جنگ در پیوست دلیران میمنه و میسره و سرکردگان قلب
و طرح با قدام توکل بدافعه اقدام کرده آنطایفه را شکست فاحش داده سرزده
بسیاری بدست آوردند بعد از چند روز چون محل توقف اردوی شرقیه از قلعه
دور بود و همت والا متعلق با نزدیکی شده یکشنبه ۵ از دهم ذی حجه
با جمیع از خواص عزیمت نهضت کرده روز دیگر به مستقام صبح که لشکر
نجوم از معسکر فلک عزم کوچ و سلطان زرین کلاه مهر با رایت گیتی فروز

از لشکر شرفه آغاز ظهور و خروج کرد ارد وی همایون را از آنجا حرکت داده متوجه
فره ارد و خان کفر بخت شهر گشته افاغنه میانک باز منه خاک که سر راه
بر آتش نامناک کیر و خو در کمر و بهمات مجموع از باب مخالفت در آمده
که تا از ان طرح محکم و الاار شان خته شد زاناکوچه بند شهر توقف نموده مجموع را
هلاک و جمعی از روسای نامی را اسیر خم فتراک ساخته شتر و دواب و اسباب
بدست آوردند و لشکر نصرت نصیب تضابط و ترتیب در کمال آرایش در یغیب
با غنیمت کسب آمده فره ارد و خان را مقر دولت عطف عنان ظفر
کردند دیگر از وقایع متوعه آن لام انکه در شانزدهم ذی حجه سه هزار نفر
از دلاوران نصرت نشان تاخت میمنه و جلکتوی من اعمال نیم روانه
و مامورین بموجب فرمان آن نواحی را غارت و جمعی از اشرار او زبکیه را
که در اهمت مظهر آثار شرارت بودند عرضه تیغ تیز ساخته با اسیر موفور
و غنایم نامحصور وارد معسکر منصور گشته سرکردگان بیرایه پوشش خلاع خورشید
شعاع و بهره یاب انواع احسان و اصطناع شدند هم در آن اوان محمد مؤمن بیک
مروی که سابقا از دربار گردون مدار با حکم همایون نزد عبدالله خان حاکم توجستان رفته
بود که او را از آن ظرف بر سر فتنه بار سیار و مراجعت و خبر گشته بود عبدالله
خان را بعرض والا رسانید منشی این احوال آمده عبدالله خان بعد از دو منزل
خطاب مستطاب مذبوره تا حیات شعور ان عبدالله از الکتاب لبی اداب
گشوده از اتاج تارک مباهات ساخت و مبادرت کسب فیض تاریخ خدمت و در
ظلال الکمال بهامین

مامور شده بودند بر وقت جنگ رسیده دست انقضا بنجه بالت طلاقت و توان افکنده
گشته بکثیف خوش بیشد و بانصد نفر از ایشان قتیل و جمعی زنده در سکر گشته
بقیه کاینه فرار فرار کردند لامور دیک سبب این خودسری که لشکر را
تعبیه داده بود خرم او و سرکرده معتبر تفنگی رسیدند از جهات کرمان
و سرکردگی لشکر معزول و سرکردگان و دلاوران در آزادی این فتح بقیات
و نوازشات مشمول گشتند و بعد از در وموکب والا منزل ها کمال روی سال او نما قسیم
سعادت ساحت میشم دربار سپهر مثال شدند اشارا اسر کرد که اسمعیل خان
ولد از اسم خان استاجلو با فوجی از افواج قاهره مامور بمحاصره خواز رود لاچند روز
جمعی را سر کرد که سردار سلطان قراچورلو بعرم دستبرد روانه ولایت مزبور
ساخته مامورین شب داخل قلعه خبیران و در کمین کین نشسته هنگام تغیده صبح
جهان افروز معد نوی جلوه گر میدان ظهور دیدار گشته افاغنه قلعه بزالکوان جمع
قلیل حشم نخت سیاه کرده سپاه کاینه از قلعه سپاه جلادت بر انگیخته زر جوبان
بهرام کین از ممکن کمین در آمده تیغ در ایشان نهاده سر فرزنده سپار دو آب
و غنایم بیشمار بدست آوردند روز شنبه هفدهم محرم سنه ۱۱۴۲ باز افاغنه
با ذوالفقار خان تجدید معاهده کردند که با تفاق ایشان ملت با آتش در کشش و کوشش
کوشند پس در دوب قلعه و را مانند چشم بصیرت جوخته جمعیت تمام از آب
هریرود عبور و با فراوان آغاز شر و شور کردند خصوص ملک آنچی از فراز منظری که برای
تماشای فضای شهر داشت ترتیب داده بود و بعادت هر روزه مشغول نظاره بودند

که بدیده بانی دیده ادراک فهم این معامله کرده قبل از آنکه قراولان خبر رسانند
بر مرکب اقبال سوار و با افواج خونخوار عازم کارزار گشته فوجی را از جانب شرقی
بر سر ایشان تعیین و خود با جمعی از جیش رو به آن طایفه شتافت انداخته
سر و زنده موفور از ایشان بدست آمده همه از فرط اضطراب خود را به آب زده جمعی نیز
زندگی را در آب تشنه شده ذوالفقار خان نیز در رودخانه از اسب غلطیده بتردستی
طالع بدر رفت اما اسب سواری او با زین و یراق بدست آمده همچنین یکدفعه نیز
چون تنگ نایه رسانیدن ماکولات در قلعه هرات نایاب بود در ظلمت شب فوجی
از آن طایفه تنگ ناشناس برای تحصیل تنگ سمت کرخ رفته بودند بحکم والا فوجی شبیه
آن طایفه تنگ گیر رد جهته شمشیر زهرآلود از آن بسیاری شور از حال تشنه ایشان کمیخت
و هر روزه بدست تقدیر پس پنج از زیر دوران چرخ شور چشم تنگ بر خشم انگیزه
می بخت ها اینکه نان محاصره چهار ماه امتداد یافته سید ال که از جانب حسین
نخجه با فوجی بمعاونت اهالی آمده بودند چون اکثر لشکریانش در محاربات عرضه تیغ
فنا و بقیه از فقدان قوت گرفتار رنج و عنا شدند در شب غره صفر جوبای
مقر دار شهر بر آمده بسیر دادی کرگر کرده افاغنه چون ها بخت را بسبت
و اسباب شکست را درست دیدند چند نفر از روسای اهالی را که الله یار خان
که در خدمت عالی میبود روان کرده بتوسط شفاعت آدینه عزیمتای کار
هرات و متعهد دادن غانوار جمعی از روسای اهالی گشتند هرچند که عنقای بلند پرواز
همت آنحضرت جز در قله قاف تسخیر آن ملک دیگر نشیمن نمی گرفت

اما بنا بر صلاح وقت

لا بنا بر صلاح وقت و امتزاج کار آن طایفه بحسب ظاهر از در بخشش گیری
و اما در نهایند بعد از مرحمت سرشناوگان ایشان چون ابراهیم خان نیز در همان
روز از اردوی همایون روانه فراه گردیده مظنون افاغنه آن شد که حسین عاقبت
ایشان می آید که باعث رفتن ابراهیم خان شده لهذا از قول خود نکول کرده پیغام
دادند که افاغنه برای تحقیق این خبر کس روانه فراه کرده اند بعد از وصول خبر معتقد ای
وقت عمل خواهد شد آنحضرت بر وجه جیبان باره غضب گشته فرمان الاصدور
یافت که مقاطعه این آسر خوانه شمشیر تهت من بعد افاغنه از آمدن ممنوع بوده
در مخالفت و تسوه داری کوشند روز دیگر که هندوی شیره روی شب را انجم و کوکب
سنگ دیشنه را از دامن فرو ریخت و شهاب سوزن دوکش بعد ریخ کشیدن بر دامن
چرخ ... او بحیث ازنخ دروازه هرات از هر دروازه چند نفر از سرکردگان
اهالی دار و دارهای سعی و متعهد انجام امر مقرر دستدعی صدور منشور امان و نیازمند
تفویض ایالت هرات بالله یار خان شدند و باره این مشایند برای انجاح
کشته الله یار خان بایالت سرافراز و فرمان همایون را زینت فرق افتخار
و دستار ساخته با سرکردگان در مسجد هم ماه مزبور روانه هرات گشته و براز
سه روز الله یار خان با سیصد نفر از عظمای نجد دروازه و روسای صاحب نام و دادارزه
دار و دارهای ظفر در دستگشای لایق سرتیف مشکاه نظر تاکت و بر طبق
عرض آنجماعت مقرر شد که ذوالفقار خان با احمد خان برادرش
مرخص بوده روانه فراه شده اقامت گزین زاویه اعتزال باشد و الله یار

نیز با سرکردگان رخصت انصراف بقلعه یافت عصر روز دیگر افاغنه قلعه با دلیل
انقیاد را فرستاده عرض کردند که چهل هزار نفر نجف بیگ داماد ابراهیم از راه می‌آید از تون
نیز با رخص بفرستند که اولا شیبه نجف بیگ پردازند چون انحراف دروغ و سخن واهی
عاری از فروغ با دروغ و لاف و حیله در سمندان پیغام دادند که شمر آن [illegible] مطلبید
هم سال اهالی ترسیده راه خانه خود بر در آمده نجف داماد ابراهیم هرچه باید گرانبها صوری
و معنوی دارند اولا با هم اتفاق کرده با سپاه نصرت پناه در معرکه کین خوار [illegible]
مانند الوف در مجادله بر روی هم گشادند پس مقرر شد که دلیران با رشته
جهاد اول کشته نهال نیزه دشمنان را که در آن چند روز بمطار بهار سار کاری در خدمت بقیه
لفظ خشک لب تشنه کام مانده بود از جویبار خون خصم سیراب سازند
الله یار با سرکردگان از شنیدن این خبر شگفته حال گشته با زردی [illegible] در رکاب
خدیو دشمن نواز آورده چون عهد [illegible] را مانند سحاب بستان و [illegible]
زمستان اعتباری نبود [illegible] با بعضی از سرکردگان مامور بتوقف در ارای
مع الله یار رخصت معاودت یافت و در دهم ربیع الاول عریضه از جانب
سرکردگان مامورین [illegible] رسید مبنی بر اینکه ذوالفقار خان بعد از در دو سه روز
باسیدال که از وقت فرار تا زمان در آنجا توقف داشت افاغنه [illegible] را
کوچانیده روانه فراه ساخته چون [illegible] از ذلایی در فتحه نفاق بود و [illegible]
سرکرده [illegible] با چند نفر از چاکران در بار روانه قلعه ساخته با الله یار خان
و بقیه سرکردگان تهدیدات وحشت انگیز و پیغامات دهشت آمیز فرستادند

و فرستادگان ارگشته

و فرستادگان ارگشته خبر رسانیدند که افاغنه با الله یار بطغیان هم داستان گشته در مقام قلعه
کشی [illegible] شدند پس عنایتی را با بعضی از روسا که در عسکر نصرت اثر بودند بحبس نظر مأمور
ساخته بقیه سرکردگان را که از [illegible] جهت مرکب بودند مانند [illegible] جبال افکنده [illegible]
بطلان را در اوراق سازگاری کشیدند و بعضی [illegible] چنین دو باره مدد [illegible]
آمده بود از حکم اقتلوا [illegible] واطرحوه ارضا مصون مانده رخصت معاودت
یافت چون الله یار بسر داری حصانت حصار وحشت رویه
متانت دیوار کار خود را در نفاق دو رویه مدد کرده دست امید خود را از
حبل المتین این دولت پایدار گسیخت بر همت بروج استقامت در رشته ما
[illegible] رنگ گسسته را نیز تحلیل داد در سیزدهم ربیع الاول فوجی از زرد کوشان
نفاق پیشه را در شب سیاه بسمت قلعه سفید فرستاده آنطایفه از تیغ سرداران
روی خویش را سرخ ساختند [illegible] الطاف [illegible] روان کوه ایشان
نیز [illegible] آمدند [illegible] شب از خواب چشمه
[illegible] رفته فی الفور [illegible] او مامور
[illegible] خصم [illegible] بودند
عازم [illegible] افاغنه نیز بهبهات اجتماعی
از قلعه بیرون آمده سادگان [illegible] از جانب کوه دیوار ان از پشت
دیوار [illegible] آغاز جنگ کرده شب تار [illegible] زیر گلوله
نمونه روز قیام [illegible] زمین را قرینه چرخ

تیغ فام ناخوش شده و آن شب را غنوده فردا روز در همانمکان که بیضا درد وسیع بود در بروز رساننده صبحگاهان باز الله یار آمده در دربندکاه دشمن ظفر بکرده

دست جلادت گشوده پای قرار افشرده و از ضرب دست یلان سرکوب تیغ آبدار راه گریز سپرده در آنجا تعرض رسید که دلاوران که مامور تعاقب بودند لطایفه

برخورده از شعشعه تابناک سیف لامع که بر نصرت دلیران بر بالا نهفت قاطع بسیاری از افاغنه بیابانش پیش دیوار رسیدم و بیشتر فضا بهم رسیده اند لهذا عطف

عنان مستقر دولت نموده زیر بکه نموده های عرصه بسیا و آنان آبرار فرش ادتیغ رو مین تن چون خون سیاوش رنگین و بار وش زمین را از جسد کشتگان

سنگین کردند و کیبار هم الله یار در سمت گرزان در جنب هر ریو با خورد و بزرگ قلعه هنگامه آرای عرصه کارزار گشته کوکبه دلالان با تو نخانه بمقابله برداخت

از غبستان صفوف خصم باغی بزدستی توپچیان آتشین دم کلهای آتش دمبدم بر میدمید و در لب آب زهر از دهان زنبورک زبانه آتش بر بالا میرسید

تفنگچیان قلعه دراندازد رباز ازریع دشمرای جان زرسرخ جمهای کارمیشمار از خزانه تفنگ بیکدیگر تقسیم دادند و دلیران که تا زه وقف هستی که عدار ار زروها ن آرام نمیزلک

تیغ جانستان میستردند بهنگام شام که صولت قلعه داران سپهر تعلی تنگ مهر بشکست طرفین عازم جاه و مقام خویش گشته شدند و همچنین مکرر آنگرسته جنگیان دیار خطر در راه

تحصیل آنچه از خوردن زخم سیف و سنان آن جان مهربستگیر گشتند و با وصف آنکه هر طرف که از گرپیان حصار سر بر بیگیرد زیر تیغ معفر شکاف دلیران در سر زنش

ایشان سرو خود

٧۶

ایشان سرو خود داری و نیزه بلند نهادن آن کوتاهی در دلاوران نمیکردوبا زار شدت جوع در دل اشبهار آمده برای دانه خوشه پروین در مراد گشته بودند و برای اشت گاه

کاو بحر بن گهکشان میرشتند بیاد باهت مهتاب میلکیسندند و بشوق شیر نما شیر صبح چشم سفید میکردند لقمه کلوله که از دهان توپ بردن میجست کال

و ذال العنک میکردند و در عوض ماکول زخم تیر و سنان میخوردند و در روزی بیابان دشتی بعضیحکهان میرسید که بی نیزه و بلکه بی نیزه سر معرض عرصه حضور نمیشدند

و اسیر و مال و غنیمت زیاده از حصار عرصه خدمت نمیکشت چون کوچ و متعلقان الله یار خان در مازدهای میبودند جمعی را بجکام بادغیسات بمحاصره ارک مامور ساخته

مامورین ارک را تصرف دکان اورابدست آوردند

در بیست دوم ربیع الثانی بنازکه جمعی از

افاغنه راهوای بلند پروازی بر سر فتاده بسمت کبوترخان بال پرواز گشاده از حسن اتفاقات آتش بفروغ از شاهبازان اوج دشمن شکاری بغزاده نامامور

گشته بودند طرفین با هم نشسته و همجرد دینه و شهر ملازه یکدیگر نشسته جمعی از آن گروه بمطموره عدم توطن دبقیه بویرانه حصاری که در نزدیک گرزان بود تحصین

جسته دلیران نیز با حافظه افغان بر داشته هنگامی که خسرو زرین افسر مهر با رکاب اشهب تیزگام سپهر گذاشت قهرمان جهان از سر قهر و کین با دلاوران ظفر قرین

متوجه آنجا گشته الله یار نیز از قلعه برآمده فوجی از تفنگچیان کزین را بمدد محصورین معین کرده طایفه همه جا و ش بدوش حرب زور ز نمکوش باد لوله

و خروش رود نیکان که اشته دریای لشکر فیروزی اثر که محیط آن ویرانه بودند
نجر یک عصای موسوی اعجاز سرگشت شاره دلا بدلول فانفلق البحر فکان
کل فرق کالطود العظیم کوچه دادند تا آن طایفه داخل حصار گشته بیاران خود
بپیوستند پس آن گفرت برادران خونخوار و دلاوران نیزه گزار راه دسته گرده
هر دسته را در سر راه ایشان بیک سمتی دلتنگیان لاک ذرنمور گجیان میان
را در محاذات راه بار داشتند افاغنه بعد از لحظه درنگ پشت بپشت داده
مانند موج از پی یکدیگر روان و مانند سیل کوهسار عربده کنان بپای قلعه شتابان
گشته چون شش بحر خروش نیز بفحوای فغشیهم من الیم ما غشیهم اطراف ایشان را فرو گرفته
بموای وحال بینهما الموج فکان من المغرقین لظهور رادر و ندر جمعی کثیر از
افغان غریق لجه فنا گشته آب سنان یک نیزه دار از سر ایشان گذشت و
جمعی هم بقید اسار گرفتار گشت روز دیگر مجلس مینو مثال آراسته عبد الغنی
و باقی سران افغان را که در اردوی فلک تمثال میبودند بمجلس اقدس بار داده
هنوز آفتاب یک نیزه بلند نگشته بود که هزار و سیصد نیزه سر بر نیزه بلند کرده
سرکردگان مورد عطا و نوال و رؤسای افغان سر بزیر افکنده خجلت و انفعال
شدند بعد از وقوع این فتح
دلاور نیز در همان روز از طرف شام خبر رسید که افاغنه قلعه اوبه را تصرف کرده
اسمعیل خان آستاجلو را که از نفر از بامور باستقلال آنجا شده بود با میرزا ابراهیم
کلانتر مشهد که در آن وقت بحکومت غوریان سرافرازی داشت در قفای
ایشان تقصیر رسانیده

ایشان تقصیر رسانیده اند تفصیل این اجمال آنکه چون اکثر فارسی زبانان اوبه در
جزو با افاغنه در سازش و شرارت همراز بودند اسمعیل خان با رفقا بتحقیق احوال
ایشان و تنبیه آن خباثت کیشان مامور گشته با لام کلانتر اوبه و هزار نفر افغان
بسر کرد که شیرم و اشرف سلطان و ایاز نام از هرات عازم اوبه و شب در
خارج قلعه کمین کرده مستحفظان که در نیچه ارک بقلعه مهر انور معبوح دروازه قلعه
کشاده شده افاغنه از کمینگاه بیرون آمده قلعه را تصرف و اسمعیل خان
و رفقای او را بقتل رسانیده همین قلعه مشحون بذخیره و اذوقه بنا بر اینها قلعه داری
گذاشتند پس حضرت ظل اللهی فوجی را بمحاصره قلعه مزبور تعیین و خوانین مقابله
واقع گشته شیرم و ایاز با جمعی بقتل رسیدند و نیز در خلال این احوال خبر
گرفتاری درویشعلی خان هزاره بعرض والا رسید توضیح این مقال آنکه بعد از نهضت
موکب اقدس بجانب هرات چون درویشعلی خان بنا بر مجاورت با افاغنه
قندهار را رخنه بسته بدرگاه آسمان جاه سرباز زد دلاورخان تاینی با جمعی از
دلاوران خراسان بتنبیه او مامور گشته مامورین یورش برده قلعه تیزان را
که مسکن او بود تصرف دادور او را دستگیر ساخته بدرگاه معلا ارسال و موی الیه در روز
ورود در رکاب اکه بوسه گاه سرکشان بود تیغ بر گردن تسلیم نهاده
دوش را از بار خجلت گردنکشی برداشت
در اوایل سنه حبیب الله یار خان شیخ الاسلام افاغنه را با سعادت
نامی که معتمد علیه او بود روانه دربار عظمت مدار ساخته تعهد نمود که هرگاه افاغنه

که در قلعه او به محصور سپاه منصور نه با کوچ او که در اراده معاونت شده مرخص کردند
بدون عذر و غدر جهه سرای آستان آستان قرار حال بر شد از جانب آنحضرت نیز
این مسئول پذیرای قبول و وسایه مامور گشته فرمان و الا در باب رخصت کوچ و اطلاق
محصورین عز صدور یافت اللهیار خان بعد از حصول کام و نیل مرام شوره مرد
ی را کنار گذاشته زن خود را هلاک ساخته مجددا سر سرکشی را بر کشیده رایت
مخالفت بر افراخت و در چهاردهم ماه مزبور که آنحضرت با فوجی نسبت کارزار کاه و نیز
ورمود و بودند از غایت جهل و غرور او از نفیر بکوشش دلیران عبور رسیده
با این شحت کارزار کاه و بعر که جنگ شتافت و جامه عمر بسیاری از افاغنه جوان
جو بسیار شمشیر اندار شست و شو یافت و حمزه سلطان قوفلرانی در ضمن ایالت هرات
باللهیار الفرض منسد برتبه و کالت علیجار بر او هجوم او و رشدند دلیران خراسان
بی تنا خیده یافته و با تفاق اللهیار تقلعه شتافته رو از ین استان تا فه فشا بکرو
فساد و دستکیار اللهیار شده بود در اثنای فرار گرفتار حقوق عنایات حاذ نو
کامکار گشته محافظت یکدروازه از جانب اللهیار بطایفه قوفلرانی مخصوص بود
متعهد گشت که هر گاه از قتل و اغماض شود طایفه مزبوره دروازه را بروی جنگیان
اینده دولت خواهند گشود در این باب امان بین دعا در شب شنبه سیم رجب امان قوفلرانی
که از جمله افاغنه افغان و چندی به قتل رسیدن از اللهیار رو گردان و دخیل دار الامان
دولت ابد بنیان گشته بود از خدمت اقدس سه علی تقدیم این خدمت گشته
روانه شد اللهیار دانست که حمزه در کجا بند است از در منع و جدال در آخر امان

ورنا سامی

قتل رسید بعد از ظهور این واقعه حمزه در نجم قهرمان بهر سع قصاص شده بی امان در
عقب امان شتافت پس هر جرمی از اطراف شرقی و غربی و جنوب و شمالی
هرات نزدیک بقلعه تبارکی قلعه بلند اساس بنا و نهاده و در هر سنگری
فوجی از نهادوران را بقلعه جات مامور و مقرر فرمودند که شدت محاصره کار را
بر قلعه گیان تنگ و فضای ایشان را منحصر بگلوله توپ و تفنگ سازند بعد
از چند روز خوانین و روسای افغان از باب استیمان در آمده مستدعی رخصت اللهیار
و عفو تقصیرات و متعهد استدراک تلافی مافات شدند پس در غره ماه
مبارک صیام که باشاره ابروی هلال شمشیر دلیران لب از خون آشامی فرو
بست و از نقاره خانه اقبال و از نصر من الله و فتح قریب بر خواسته کرد نشه
فرو نشست نوای بخشش او بر او گوش مخالفان گشته تیغمان گران جهان برای
ضبط دروب و تخلیه قلعه و تعیین هر گروهی از افغان بموجب امر اقدس روز دو
بسمت خود فوج فوج بفحوای سلب و بخارج
قلعه و فرای و نواحی شدند اللهیار و رفقای او که مشمول عطیه امان شده
بودند با منشور عفو و بدرقه عنایت سالم و غانم روانه ملتان کردیدن و برای جمعی
کوچ با فاغنه هم دواب و الاغ سرانجام یافته از هنداین جانب ارض

اقدس و ابیوردی مهمای رسس انجد سمنان سکنی تجهیه ایشان معین و ایشان
را فوج فوج روانه خراسان ساختند و پیر محمد سلطان حاکم جام که کیفیت احوال
او سابقا رقم زده اعلام گشته با ایالت هرات سربلند و بخطاب خانی
بهره مند گشته در هفتم ماه رمضان با حکام و توابع و جنود نصرت قرین داخل
قلعه گشته بساط تمکن گسترد

بجوکیه سابقا صورت گذارش یافت ظهیر الدوله باز گرده پشیمان و فاتح
ابواب استیمان شد و جمعی را که برای تسخیر هرات متعهد کرده بودند
روانه دربار فلک مدار ساخته ملازمان مزبور در سلخ محرم الحرام وارد
درگاه جهان پناه و مامور بهرات گشتند ابراهیم خان نیز بعد از انجام این امر
و نظم مهام سرحدات خراسان بموجب اشاره والا با سپاه ابیورد و
سرحدات وارد اردوی فلک جاه و از انجا عازم فراه گشته در بیستم
ربیع الاول برسر قلعه فراه تحریک لوای نصرت انتوا کردند فیمابین محاربه
واقع و شکست فاحش بحال افاغنه راه یافته و سرکرده افاغنه با جمعی بمعرض
فنا در آمد پس ابراهیم خان باشاره والا بتسخیر قربه موسوم بفرار برای نزول

احمر ز

احشار و ما فوجی ز دلیران بآن مکان آمده مشغول بنای برج ساختن حصار شده افاغنه
از مشاهده هیجان مهمای قتال گشته از قلعه برآمده هجوم آور شدند دلیران خراسان
بر تائید کردگار و اقبال خدیو کامکار صف آرای عرصه کارزار گشتند

از گرد انگیزی یلان که مظهر آثار — بود فتنه دور قمر پیدا و لوله و اشوب
بهادران که خالی از دلول — بود و قیام قیامت هویدا گشته

در یکساعت هزار نیزه سر و چهارصد نیزه دیگر متعاقب در عرصه میدان غلطان
و گوی چوگان سنان گردیده سرکردگان و جان سپاران و سرداران
بعطایای خاص اختصاص یافتند و چون در آن اوان مذکور شد که فراهیان
از حسین علیخه استمداد کرده از جانب او جمعی عازم ایشان می آمده ختت
بلوچیه که سر که زر حوزه اختیار حسین علیخه بود و طمع بفتح افتاب ار گشته لهذا
طهماسب بیک جلایر جرچی باشی لشکر ظفر اثر را با فوجی روانه فراه نمودند که اگر از
افاغنه قندهار اثری ظاهر شود باتفاق ظهیر الدوله بدافعه پردازند و الا از راه ونا با بنا
تنبیه قلعجات بلوچ رایت عزیمت افرازد و بعد از روانه شدن طهماسب بیک چون
مجددا کسان حسین علیخه برای اظهار اطاعت و اخلاص با پیشکش و سوغات
لایقه وارد دربار ظفر اختصاص گردیدند علیه ضمیر معامله شناس اقدس اقتضای

تا جنت کرم هرات نکرده طهماسب بیک را بمعاودت مأمور ساختند اما فراهیان
بعد از آنکه هراتیان را درمانده و روز خویش و گرفتار حیرت و تشویش دیدند از
امداد ایشان مأیوس گشته چند نفر از روسای منسر ارای استمداد نزد
حسین فرستاده و حسین نیز دو هزار نفر از جوانان نامی خود را بسرکردگی سیدال باعا
نت ایشان ارسال داشته بود که مقارن آن اللهیار وارد فراه و فراهیان از
از فتح هرات آگاه شده و بمظاهرت سیدال حاعت این دولت را در حبل
قول امر محال دانسته افاغنه غلیجه هنگام شام از آنطرف داخل قلعه و فراهیان
از طرف کوچ و دیار بدبختی بسته بعزم قندهار راه فرار پیش گرفتند پس در
نصف شب آن خبر را قراولان بعرض ظهیرالدوله رسانیده فی الفور جمعی از بهادران عقب
بلی متعاقب ایشان شتافته سرور [illegible] ند و بسیاری بدست آورده چون اکثر زرم سا
ازراه غلبه او که چنین وقات حجاب و بد و پنهانی دیرده و در حوصله آشنایی
میباشد بکسب غنایم پرداخته بودند بقیة السیف از گرده خود را بسر [illegible] الکات
رسانیده و قلعه فراه نادولک و ول آرام و هر اهل قلعه که بر جا مانده بودند بدلیران
ظفرنشان عنایت و مقرر شد که ابراهیم خان با افواج نصرت نمون روانه
موکب همایون کردند پس حضرت ظل الهی بعد از فراغ از ضبط در بعضی هات

هو الله تعالی شأنه العزیز

قداره توپخانه ممالک محروسه که از بدو این دولت جاوید آیت در اول سال تحاقوی ئیل العاب [illegible] سلطان
با جادو افراد و خمیصصان توپخانه حرکت و ایران در عهد شاهنشاه سرور ... سلطنه منصور در رکاب ... توپخان ...
چون اکثری در آن ماموریت ... و منصور در ... آسمانی دولت ... توپخان ... قرار
قرارها ... تا ... تصرف ... لهذا از قرار ... تومان ... دینار ...
هشتصد و پنجاه تومان از خمیصصان و پاین توپچی از بابت مواجب ... تحویل در یافت که در حالا قرار ...
کل توپخان ممالک محروسه از این قرار است سنه ... سال ... ۱۲۷۳

مقرر است ... توپچی موافق قبض اجناب جلالتمآب صدراعظم ...

[illegible]

از ابتدای سال تحاقوی ئیل ...

بابت ... مرحمت ...

[illegible]

توسط عالیجاهان میرزا ... و نصرالله خان سرابدار ...
قداره ورات

[illegible]

توسط عالیجاه میرزا ... نصرالله خان

[illegible]

توسط عالیجاه میرزا ... خان سرهنگ ...

[illegible]

[illegible]

اسب ... سکوری ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

توسط عالیجاه میرزا ... خان ...

[illegible]

از قرار حواله ...

[illegible]

توسط عالیجاه اسدالله خان / توسط عالیجاه ...
سرهنگ ... حواله عالیجاه ...
میرزا ... خان

[illegible]

توسط عالیجاه میرزا ... خان سرهنگ

[illegible]

در ... عالیجاه جعفرقلی خان سرهنگ ...

[illegible]

[illegible]

توسط عالیجاهان اسد الله خان ... و حاجی موسی خان ... مبارکه

امیر قلی ... قرار

... عراقی

... ارزانی ... موافق جمع

... موجودی ... پاچان

افشار

... بعد ... از طریق ... و ... رضا ... قرار گرفته ...

مقرر فرموده

جعفر سلطان | ماما بیک | محمد علی بیک | رحمعلی خان | ... الخان

حاجی عسکر | محمد رضا بیک | ... خان | ... بیک | رستم بیک

علی اکبر بیک | ... بیک | میرزا ... | محمد صادق خان | محمد ... خان

نجات الله سلطان | صیاد سلطان | باقر سلطان | علی سلطان | حاجی صادق سلطان

عبد الوهاب سلطان | ... سلطان | حسن سلطان | اسمعیل خان سلطان | محمد سلطان

عبد الرحیم سلطان | ... سلطان | محمد ... | فرج الله بیک | علی بیک

حیدر بیک | اللهوردی بیک | قنبر علی بیک | عبد الصمد بیک | فتح الله بیک

پاشا بیک | محمد ... | کاظم بیک | ابو طالب بیک | میرزا ...

میرزا ... الله | ... بیک | پاشا بیک | ... بیک | محمد صادق بیک

کلب رضا بیک | حیدر ... | میرزا مهدی | ... بیک | حسن خان بیک

حسین ... | محمد ... | نصر بیک | صمد بیک | محمد ... بیک

باقر بیک | مولا ... بیک | حیدر بیک | علی عباس بیک | علی محمد بیک

میرزا ... الله | عبد الرحیم بیک | ... بیک | میرزا قاسم | رضا بیک

میرزا ... | اللهوردی بیک | مهدی بیک

رقم صحه

وکیل و سرخونه
مکمل مقرر

وکیل

محمد صالح بیک رحیمخان بیک نجات الله بیک ابراهیم بیک عمی بیک
منف لاری

عباس بیک لالا بابا بیک ابراهیم بیک عبدالله بیک زیاد بیک
حصار جعفر دارالسلطنه

ابوطالب بیک ابوالقاسم بیک عطار بیک خان بابا بیک علیمی بیک
جبر لاری، محمد

شیرخونه

محمد صالح بیک بارزاده علی محمد بیک محمد ولی بیک عبدالله صمد بیک اسدالله
اللهوردی بیک نجف بیک کمال بیک محمد حسین رضا بیک صادق بیک
علی عباس بیک علی اکبر بیک حیدر بیک رستم بیک جعفر حسن بیک
صادق

بابون

حسین مصطفی ابوالحسن محسن محمد صالح علی بابا کریم صفر علی
حسن علی لاله بیوردی جعفر رحیم غفار باقر کاظم رحیم عسکر
محمد اسدالله شفیع محمد فرج حاجی محمد اسمعیل شفیع عبدالعظیم
ابراهیم سلطان اسد بابا علی جلیل رحیم علی صدیق حسین مصطفی

علی ولد لالا کمال بیک حسن علی بیگ حسین اسمعیل محمد حسین
محمد ولی امیرخان اللهوردی علی بیک محمد سلطان عظیم ابوالقاسم
تقی عباس بیک پناه حسن بیوی سهراب عبدالغفار رحیم اسمعیل علی اشرف
علی عباس حسین بیک حاجی بابا محمد علی محمد حسن حسین ابرالان نعیم
جبار حسین اللهیار عبدالله حاجی صادق بیک رحیم محمد حسن
شیخ محمد جعفر محمدرضا علی مصطفی رضا
رستم رحیم علی عسکر مصطفی جعفر احمد خان رحیم اسمعیل
رحیم عبدالله لاری حسن ابراهیم علیمراد بیل محمد عبدالرحیم
جعفر رضا حسین بیک عبدالرضا رضا حسین محمد علی قربان
علی اشرف محمد بیک لاله علی اسمعیل غفور عطار
علی اکبر عبدالعلی سلطان یوسف سلمان رحیمخان محمدرضا
ملک محمد محمد رجب علی محمد حسن اسمعیل حمید شاه
علی ملک اسمعیل صادق عباس ملک عبدالله
لاری
محمد رحیم حاجی سلطان حسن علی احمد بیک عبدالله
ملک
قاسم یوسف صادق علی اشرف محمد صادق ابراهیم
فتح الله عطار باقر محمد حسین محمد تقی رستم بیک
فرج الله اسد شفیع طاهر باقر محمد علی بابا

محمد ابراهیم ... | عبد العباس | محمد علی رحیم سلطان | علی صادق | اسد [illegible]

ابوالقاسم ... | ... عسکر | علی اسد ... | عباس حسن | [illegible]

محمد علی ... | نقی ولد ... | ابوالقاسم | ... | عابدین خان

حسین ... خان | سبحان ... بیگ | قاسم جان | محمد حسن | [illegible]

محمد اسمعیل | بابا شکر | مصطفی علی | عباس ... | سمیع ...

محمد حسن عابدین | احمد یعقوب | زین العابدین | کفش ... | میرزا ...

فتح الله اسد | علی اشرف | شاه صادق | لطف الله | علی اشرف

کفش ... | ... | صادق ... | رستم بهرام بیگ | میرزا ...

علی محمد شاه | علی ... | فیض الله ... | تیمور بیگ | صادق حسین

عبدالله ... | جعفر عبدالله | رزاق حیدر | صمد ... | بابا محمد ...

نظر علی ... | اسد ... | قاسم علی | محمد علی ... | مهر علی ...

عبدالرحیم ... | محمد علی ... بیگ | علی ... بردی | ... | محمد ...

نقی رضا | عباس ... | محمد ولد حسن | محمد ... خان | رحیم ...

قاسم ... بیگ | فیض الله ... | شکر ... | رحیم ... | جعفر عطار ...

جعفر الله بردی | ... | الله وردی ... | عاشق ... | مصطفی حسن خان

محمد ... | حاجی ... | علی یوسف ... | ... | علی اکبر ...

فیض الله سلطان | محمد ... قاسم | جان محمد ... | قاسم علی | فتح الله ...

شریف ابراهیم | ... کریم ... | باشا ... | حیدر ... | باقر ...

میرزا محمد ملک | صادق ... | میرزا احمد ... | احمد ... | جلال ...

صالح ... | محمد ... | جعفر ... | عباس ... | علی ... شاه ...

عبدالله ابراهیم | محمد ... | فتح الله ... | ... | علی ...

سهراب ... | محمد تقی ... | عبدالله حسن | علی اکبر ... | عباس ...

علی بابا لطف الله | محمد تقی حاجی محمد | جواد سلیم | علی اشرف ... | علی بابا ابراهیم

بابا فرحه محمد | عباسعلی ابوالقاسم | جواد علی | محمد رحیم علیجان | ...

... عبدالعظیم | یوسف حسن | عباسعلی بهار | ابراهیم ... | ملک ...

عباس ... | ... عیار ... | صادق عیار | ... | محمد رحیم حسین

شریف ... | ربیع ... | محمد تقی حسن | لا الله ... | حسن یعقوب

حسین لطف الله | ... حسن محمد | علی محمد ... | ... | عطار ...

قهرمان ... | مرد علی ... | محمد ولی داود | نصرالله ملک | نصرالله رشید

فیض الله ... | فتح الله ... بیگ | محمد علی مصطفی بیگ | حسن کاظم | حسنان ...

نقی عباس | محمد ... | بابا ... احمد | ... اسد | علی ...

علی نصرالله | لطف لطف الله | حسین حسن | ... بیگ | رضا حسن

خان ... | عیسی ... | شریف ابراهیم | عباس ... | مصطفی علی

... ابراهیم | علی اشرف | کریم یوسف | نصرالله سلطان | عباسعلی احمد

عباس علی اکبر | محمد ولی | ... الله بیگ | علی ... بیگ | محمد علی ...

محمد علی ... | احمد عابدین | علی محمد ... | ... ابراهیم | علی ...

شکر ... بیگ | حسنخان ... | اسمعیل ... | زین العابدین محمد رضا | کاظم ...

بابا ... | تیمور ... بیگ | سلمان ... | ... | نقی ...

جعفر ... | اسد محمد رضا | کریم ... | حسین ... | ...

کریم علی ... | حاجی ... | اسمعیل ... | جعفر رجب | ...

خداداد شفیع — یوسف یعقوب — محمد باقر محمد حسین — عبدالرحیم [illegible] — محمد جعفر رضا [illegible]

رضا میرزا [illegible] — محمد ولی سلطان [illegible] — محمد ولد قاسم — لطفعلی جمشید — علیقلی آقا بابا

صادق اللهیاری — [illegible] جان بابا — [illegible] ابراهیم — کریم قاسم — اللهیاری [illegible]

حسینعلی [illegible] — [illegible] — بابا [illegible] — نصرالله بابا — میرزا [illegible] اول

سلطان [illegible] محمد — ابوالقاسم [illegible] — علی اکبر احمد خان [illegible] — عزیز [illegible] — عبدالله [illegible]

حسینعلی [illegible] سلطان — فرج بیک [illegible] — محمد تقی [illegible] — محمد علی [illegible] — حسین [illegible]

علی رضا [illegible] — [illegible] — [illegible] — ابوالقاسم [illegible] — کریم خان [illegible]

ابوالحسن پیر اسمعیل — باقر محمد عبدالله — اسمعیل ابراهیم — احمد بدل — عسکر [illegible]

علیوردی ابراهیم — هادی حسین — حسینعلی — [illegible] عبدالله — [illegible] اسمعیل

علی عسکر [illegible] — جعفر قلی کاظم — [illegible] ابراهیم — محمد رحیم [illegible] — عبدالله [illegible]

عبدالله [illegible] — حسینعلی محمد — علی اشرف احمد — محمد رضا محمد جعفر — عبدالحسین

[illegible] اللهوردی — یوسف زمان — [illegible] — قاسم صالح — حسینعلی ابوالقاسم

محمد شریف سبحان — علی ولد سلیم — اسدالله [illegible] — ابراهیم شرف خان — اسدالله [illegible]

[illegible] رضا — صادق [illegible] — اسمعیل بدل — [illegible] محمد — هاشم [illegible]

محمد جعفر اسدالله — عبدالله بدل — پاشا یوسف سلطان — محمد جعفر ادریس — حسینعلی [illegible]

علی اکبر اللهوردی — محمد [illegible] — عبدالعلی [illegible] — بابا علی عسکر — محمد علی [illegible]

محمد سعید نجف — کریم یوسف — اللهیار محمد یار — ابراهیم [illegible] — حسینعلی [illegible]

عباس صادق — قاسم [illegible] — اللهوردی [illegible] — فرج الله [illegible] — صمد [illegible]

[illegible] — [illegible] — عباس [illegible] — علی [illegible] — تقی [illegible]

[illegible]

ابوطالب علی عسکر — علی محمد — علی [illegible] — حبیب الله [illegible] — نصرالله شاه [illegible] — مصطفی نصرالله

هاشم کاظم — علی نقی حسین — [illegible] فضل الله — حسن [illegible] — خداداد [illegible]

نقی عبدالله — عبدالله [illegible] — بابا [illegible] سلطان — موسی [illegible] صادق — صمد محمد رضا

[illegible] — علی [illegible] — محمد ولد [illegible] — عباسعلی [illegible] — [illegible]

مولا [illegible] — [illegible] — [illegible] — کریم میرزا [illegible] — نصرالله [illegible]

[illegible]

هو اللّه تعالی

کمترین بندگان درگاه ملایک پناه که سرتیپ و سرهنگان و یاوران و سلطان و نایبان توپخانه مبارکه از طایفه افشار
قرار و متعهد شدیم در باب موازی [illegible] قبضه قراره نظامی که از عهده درست خاصه [illegible] کار سال [illegible] باشد
الی آخر هر [illegible] سلطان [illegible] از جبه‌خانه مبارکه دار [illegible] نخجوان [illegible] که اسامی آنها در این کتابچه ثبت و مندرج است داده
شده و [illegible] قراره [illegible] در روز بندگان درگاه برسم [illegible] هر گاه از قراره [illegible] قبضه معیوب [illegible]
غرامت آن [illegible] عوض الاحریزه قراره [illegible] عیب و نقص تمام و کمال [illegible] داشته باشیم و هر گاه [illegible]
[illegible] اطلاع اولیای دولت [illegible] جبه‌خانه مبارکه [illegible] عوض [illegible] قراره [illegible]
و قراره [illegible] ثبت الله [illegible] مبارکه [illegible] دارد [illegible] که [illegible] تحریراً فی

رجب المرجب ۱۲۶۳

بهارلو

الله‌ویردی‌خان بیک	صفرعلی بیک	الله‌ویردی‌خان	علی بیک	عبدالله بیک
حاجی فیض‌الله بیک	حاجی سلطان	علی سلطان	کلبعلی سلطان	جعفرقلی بیک
میرزا علی‌محمد خان		مصطفی بیک	بابا بیک	شکور بیک
جواد بیک	عزیز بیک	علی بیک	ابوطالب بیک	

علی‌محمد بیک	علی بیک	احمدعلی بیک	سلیمان بیک	الله‌یار بیک
الله‌ویردی بیک	عبدالله خان	مهدی بیک	اسدالله	
بابا بیک	الله‌ویردی بیک	کاظم		
عباس بیک	محمد	حسین بیک	حسن بیک	

رضا محمد خان قشقائی | عبد الله کار | رحیم الله قلی درویش | فرج الله بیگ | امیر خان طهورجی
حسن یار خان درویش | سلمان الله یار | رحیم کاظم | حبیب الله محمد | کریم محمد
سهراب اسکندر | الله ویردی علی اکبر | حسین علی شاهی | رحیم حسین کرهری | الله یار [illegible]
داود عباس علی | علی اکبر شاه میرزا | حسین علی محمد | رحیم احمد | حسین اسمعیل
قاسم حاجی | ابراهیم حسن | [illegible] اسمعیل محمد | [illegible] محمد علی | نور محمد [illegible]
عباس محمد [illegible] | علی اکبر صادق | نصر الله محمد قاسم | عظیم علی اکبر | عظیم علی
نور علی [illegible] | رحیم حاجی | حسن آقا محمد | [illegible] محمد | عبد الله [illegible]
علی علی مردان [illegible] | اسعد کریم | فرج الله یوسف | صفر علی ساعی | علی علی [illegible]
محمد حسین عباس | ابراهیم حاجی محمد | [illegible] محمد | ابراهیم میرزا | علی قاسم
فرج الله کریم اسمعیل | فتح علی خان | احمد خان [illegible] | نصر الله [illegible] | [illegible] محمد
حیدر [illegible] | خداداد [illegible] | علی اکبر میرزا | کاظم محمد [illegible] | [illegible] محمد میرزا
ابو الحسن عبد الله | [illegible] خان | جعفر [illegible] | علی اکبر [illegible] | صادق [illegible]
الله ویردی [illegible] | علی محمد [illegible] | یوسف [illegible] | [illegible] | احمد محمد جعفر
[illegible] محمد | غلام [illegible] | احمد [illegible] | [illegible] علی خان | میرزا محمد [illegible]
علی کربلائی [illegible] | غفار محمد کاظم | اسد الله [illegible] | حمد الله جعفر | علی علی اکبر
[illegible] | سلطان محمد | خان [illegible] | مهدی [illegible] | [illegible]
[illegible] | حسن علی اکبر | [illegible] | سلطان حسین | عباس [illegible]
[illegible] خان | [illegible] | محمد علی [illegible] | محمد [illegible] | ابراهیم اسمعیل
حسین [illegible] | [illegible] | محمد [illegible] | [illegible] صالح | [illegible]
عابدین میرزا | عبد الرحمن [illegible] | حسین [illegible] | تاج الدین [illegible] | [illegible]
حسین [illegible] | علی اکبر [illegible] | حیدر کاظم | عباس حسین [illegible] | محمد [illegible] صادق
عبد الله صادق | فرج الله [illegible] | محمد حسین [illegible] | حسن محمد | [illegible]
[illegible] ابراهیم | میرزا محمد [illegible] | احمد [illegible] | محمد علی اکبر | احمد علی [illegible]
عابدین محمد [illegible] | [illegible] | [illegible] | احمد [illegible] | [illegible]

محمد موسی خان | عبد الرحمن محمد | مهدی [illegible] سلیم | سید [illegible] علی | محمد تقی [illegible]
آقاجان محمد حسین | فتح الله [illegible] | محمود [illegible] | رحیم [illegible] | عباس [illegible]
علی محمد خان | علی اکبر [illegible] | [illegible] | فرج الله عباس | زین العابدین رضا
بابا علی عسکر | احمد علی کریم | [illegible] | محمد شریف | [illegible] اسد الله
[illegible] خان | فرج الله [illegible] | محمد علی [illegible] | علی محمد [illegible] | [illegible]
[illegible] ابراهیم | میرزا محمد [illegible] | میرزا محمد [illegible] | [illegible] | علی [illegible]
خداداد [illegible] | [illegible] | [illegible] | جعفر قلی | علی اکبر [illegible]
علی [illegible] | احمد [illegible] | [illegible] | اسد الله قاسم | [illegible] محمد علی
حسین محمد حسین | [illegible] | اسکندر [illegible] | حسین محمد [illegible] | علی [illegible]
[illegible] محمد بابا | جبار طاهر | [illegible] | محمد حسن [illegible] | [illegible] عباس
[illegible] | معصوم یعقوب | [illegible] | محمد [illegible] | محمد حسن محمد قاسم
[illegible] | [illegible] علی اکبر | امیر خان [illegible] | علی اکبر [illegible] | عباس ابراهیم
[illegible] | [illegible] خان | حسن [illegible] | [illegible] | [illegible]
حسن علی اکبر | الله ویردی [illegible] | حسن [illegible] | [illegible] | مهدی [illegible]
حاجی بیک [illegible] | [illegible] | علی اکبر [illegible] | ابراهیم علی عسکر | [illegible]
[illegible] | محمد زین العابدین | عبد [illegible] | [illegible] | [illegible]
صادق علی [illegible] | کاظم [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] حسین | [illegible] محمد | سلمان [illegible] | محمد جعفر کاظم
[illegible] | [illegible] | احمد [illegible] | صفر [illegible] حسن | محمد [illegible]
[illegible] اسمعیل | حسین حسن | [illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] | حسین محمد اسمعیل | یوسف [illegible] | میرزا [illegible]

نقی احمد دلالو | عوض حسن انصاری | میرزا عباس طالسر | گرمی علی وجه لرک | کاظم جعفر قلی

نقی بیگ خرلادی | صمد کاظم کارگار | بالدست شفیع | اسمعیل علی جعفر | احمد البهار

زین العابدین حسن | قنبر اللطف | لطفعلی کردی | محمد علی مسعود | محمد علی ابدال

عبد الله کاظم | ربیع محمد | حسین کریم | عطاء الله وردی | عظیم حسین

ناصر جعفر | محمد نور دلالو | محمد حسین محمد | عظیم عباس | کلب میرزا شاه

محمد رضا لامو | علی عسکر ابراهیم | علی محمد جعفر | اللهوردی محمد علی | حسین علی

عبد الله جعفر | رستم قنبر علی | لاوردی حیدر | شکر الله | کلب محمد میرزا

بابا محمد حسن | اوروج میرزا | رفیع مهدی | نصر الله | عسکر میرزا علی

صادق احمد | ولیعلی حیدر | طاهر زین العابدین | نور الله یوسف | محمد حسن جعفر

صمد بدل | میرزا ولد محمد | علی اکبر حسین | خداوردی ابراهیم | مرتضی کریم

ابو الحسن محمد حسن | اسمعیل محمد | صادق مسعود | علی بابا آقا | ابراهیم بهرام

محمود عوض | محمد قاسم | اسد الله عبد الله | عیسی خان | عباس کلبعلی

حسین احمد دلالو | سلیمان حسن | عباس علی اکبر | عباس محمد | محمود حسین خان

علی اکبر علی | ربیع علی مولا | قنبر علی محمد حسین | خلیل | میرزا محمد

شاه محمد | کاظم بابا | کاظم | غفار | علی محمد میرزا

مصطفی حسین | بیگ محمد | عباس علی محمد | صالح حاجی | جعفر لطف علی

فرج الله عسکر | قنبر قاسم | حیدر علی اکبر | محمد حسین | کان بابا

رضا محمد | صادق جعفر | ملا محمد علی | محمد صالح محمد قاسم | رستم علی

حسن محمد | نوروز قنبر علی | مهدی | اسمعیل | لاوردی

بابا دست | باباشفیع | علی محمد | قربان اللهوردی | امیر خان

زین العابدین | علی اکبر | زین العابدین | محمد حسین | محمد مسعود

کا لهوردی | صفر علی بابا | محمد حسن | علی اکبر علی | اکبر

جمع

۸۹

حسین حسن | محمد علی | عابدین میرزا | محمد علی اکبر | فتحعلی

اللهوردی | محمد حسین | حسن یوسف | قاسم | علی اکبر مهدی

فرض الله جعفر | ملک | پاشا | عبد الکریم | یوسف علی

قهرمان حسین | علی اکبر | زین العابدین اسد الله | میرزا | حسین علی

عبد الله علی | شکر الله | ملک محمد | درویش علی | محمد قاسم

علی محمد عبد الله | نصر الله | محمد رضا | لاوردی | میرزا

علی | لا | سهراب | حاجی | باقر قربان

درویش علی قنبر علی | سلیم | بهادر

العادی اسکندر لا | محمود بیگ | صاحب خان | علی سلطان

جمع

هو الله تعالی شأنه

کمترین بندگان درگاه خلایق پناه سرکار نواب والا و سلاطین و منسوبین نخجوانی که از عطایای بیشمار امر مرقوم

و منضم کرده بودیم در باب مولانی   قطعه قراره که از ابتدای بنیاد دولت ابد مدت که اواخر سال بیچی ئیل بوده باشد

الی آخر هر ساله بیلاقات بر نخجوان محصوله سطوره و دراین کتابچه داده شده است و محال در زد احکام و قرارداد آنها حاضر

و موجود است و دراین کتابچه ثبت و منضم است و فی الحقیقه قراره برادر در زد بندگان درگاه بر سم کتابت بهر کاه از قرارداد این

برادر جزئی تلف یا مفقود بشود از عهده غرامت آن بر آمده از قسمت قطعه گیلان و بخت برادر عوض مفقود شده بود جزیره مهیا و موجود

داریم و چنانکه بکفر از نخجوان محصول موضع شده قراره ادا کرده بو بخی جدید و قراره برادر بشده داده و قیمت آن را بذمه خود

بسپاریم ... قرار داده ... تحریرا فی شهر ... ۱۲۶۳

طالب
تبریزی

تحصیلدار دیوان ... عمر طلایع صاحب منصبان قلال کرده
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کعبه
[illegible]

میرزا کاظم — حاجی ... — علی ... — بهادر بیک — محمد صادق بیک
میرزا فرج الله — احمد بیک — محمد سلطان حسین — میرزا سلطان — فرج الله بیک
لطف الله بیک — علی بیک — احمد سلطان — حسین سلطان — نصرالله
الله‌ویردی سلطان — فرج الله سلطان — اسحق بیک — قربان بیک — علی ... بیک
... بیک — الله‌یار بیک — محمد حسین بیک — ... بیک — رحیم بیک
نصرالله بیک — میرزا ... صاحب — محمد ... بیک — جعفر بیک — ابراهیم بیک
ابراهیم ... بیک — زمان بیک — یوسف بیک — محمد ... — ابراهیم ... بیک
محمد ... — محمود بیک — ... بیک — نصرالله بیک — اکبر بیک
ایران بیک — حاجی ...

[illegible]
[illegible]

... بیک — اسدالله بیک — لطف الله بیک — مصطفی ... — ... بیک
حسین بیک — حسین ... — میرزا ... بیک — ... بیک — حامد ... بیک
تبریزی

محمد بیگ خانه | حسین بیگ [illegible] | عبدالله بیگ | فتحعلی بیگ حاجی [illegible] | لا بیگ حاجی سلطان

حسین بیگ [illegible] | ابراهیم بیگ [illegible] | محمود بیگ | علی عسکر بیگ | [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible]

سیدالله بیگ [illegible] | جبار بیگ [illegible] | اسمعیل بیگ [illegible] | عبدالله بیگ | لالان الله بیگ محمد [illegible]

حاجی رضا بیگ [illegible] | نصرالله بیگ | حسین [illegible] | جعفر بیگ [illegible] | یعقوب بیگ [illegible]

علی اکبر بیگ [illegible] | لا بیگ [illegible] | علی عسکر بیگ | فیض الله بیگ [illegible] | احمد بیگ [illegible]

حسن بیگ [illegible] | نصرالله بیگ حسن | جعفر بیگ [illegible] | جعفر [illegible] | نصرالله بیگ [illegible]

لا بیگ [illegible] | [illegible] | اسمعیل بیگ [illegible] | قاسم بیگ [illegible] | عبدالرزاق [illegible]

جبار [illegible]

[illegible]

رضا ولدین حسین [illegible] | [illegible] | عباس [illegible] | [illegible] محمد [illegible] | محمد حسن عبدالله

لا بیگ [illegible] سلطان | مهدی [illegible] | [illegible] | محمود ولی [illegible] | [illegible]

عبدالعظیم | نصرالله [illegible] | محمد [illegible] | نور محمد عطا [illegible] | [illegible] نصرالله

[illegible] | حسین [illegible] | جعفر [illegible] | [illegible] عبدالرزاق | [illegible]

جعفر [illegible] | اسمعیل [illegible] | احمد جعفر | [illegible] | ابراهیم [illegible]

ابراهیم سلطان | [illegible] | قاسم [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] ابراهیم [illegible] | [illegible]

۹۳

جبار [illegible] | حسین علی [illegible] | [illegible] | [illegible] | عبدالکریم

محمد [illegible] عبدالرضا کریم [illegible] | مهدی [illegible] | علی حسین خانه | [illegible]

اسمعیل [illegible] | محمد [illegible] | فرج الله [illegible] عبدالله | ابوالقاسم [illegible] | زین العابدین کاظم

حسن [illegible] | عبدالحسین کاظم | حسن حسین [illegible] | صادق [illegible] | زین العابدین [illegible]

محمد عطا بابا | رحیم بابا محمد | رحیم [illegible] | محمد صفی [illegible] | محمد علی [illegible]

یوسف [illegible] | [illegible] | [illegible] عبدالرضا | [illegible] بابا | محمد [illegible]

محمد جعفر [illegible] | [illegible] | [illegible] | رحیم حسین [illegible] | [illegible]

عبدالحسین [illegible] | عبدالله [illegible] | حسین عبدالله | احمد [illegible] حسن | محمد [illegible]

احمد [illegible] | [illegible] | [illegible] حسن [illegible] | زین العابدین [illegible] | رضا [illegible] حسین

محمد [illegible] | محمد [illegible] | عبدالکریم کاظم | صادق [illegible] | [illegible] کریم [illegible]

لطف الله [illegible] | عطا بابا [illegible] | [illegible] | محمد [illegible] | [illegible]

احمد قاسم [illegible] | احمد [illegible] | رحیم محمد [illegible] | محمد [illegible] | ابراهیم [illegible]

عبدالغفار [illegible] | جعفر [illegible] | احمد کریم [illegible] | [illegible] حسین [illegible] | [illegible] حسن [illegible]

لالجان [illegible] | عبدالله [illegible] | [illegible] | مصطفی [illegible] | [illegible]

حسین [illegible] | نصرالله [illegible] | محمد [illegible] | احمد قاسم [illegible] | [illegible]

حسین بابا [illegible] | محمد حسین [illegible] | اکبر [illegible] | [illegible] قاسم [illegible] | صالح [illegible]

ابراهیم [illegible] | قاسم [illegible] | مهدی [illegible] | عطا بابا رحیم | عبدالله [illegible]

رضا [illegible] حسین [illegible] | عظیم [illegible] | اسدالله [illegible] | [illegible] | حسین محمد قاسم [illegible]

عبدالعظیم [illegible] | محمد ولد [illegible] | محمد [illegible] | غفار جبار [illegible] | حسن [illegible]

عبدالله لطف الله | حاجی بابا قاسم بابا | حسین [illegible] | [illegible] رحیم [illegible] | [illegible] عبدالله

رضا حسین [illegible] | محمد ولد [illegible] | محمد ولد [illegible] | مظفر ولد حسن [illegible] | [illegible]

صادق عبدالله [illegible] جعفر کاظم عطار حاجی [illegible] سلیمان [illegible]

فصیح آقا کریم لطف الله [illegible] محمد [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] عبد [illegible] نصرالله [illegible] محمود [illegible] محمد [illegible]

محمد باقر عبدالله [illegible] عطار [illegible] حسن [illegible] عبدالصمد [illegible] [illegible]

نصرالله [illegible] طهماسب [illegible] محمد باقر حسین عبدالله [illegible] رجب [illegible]

فرج الله عباس [illegible] عطاء [illegible] حسن علی اکبر [illegible] محمود [illegible]

غفار [illegible] [illegible] [illegible] فرج علی اکبر [illegible] [illegible]

[illegible] فتح الله [illegible] صادق [illegible] [illegible] عطار [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد جعفر [illegible] [illegible] میرزا محمد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] عبدالعظیم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کریم [illegible] فرج الله [illegible] [illegible]

[illegible] محمد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

حسین [illegible] [illegible] [illegible] محمد جعفر [illegible] [illegible]

عبدالله [illegible] [illegible] عبدالله [illegible] حسن [illegible] [illegible]

یوسف [illegible] [illegible] [illegible] حسن خان [illegible] [illegible]

محمد [illegible] [illegible] حسین [illegible] بهرام [illegible] [illegible]

[illegible]

فضل‌الله حسین حاجی نوری | لطف‌الله نجار | مهدی ولد علی‌محمد | حاجی محمد میرزا سلطان | رحیم علی‌اکبر

حسن ... | مهدی ... | علی‌اکبر حاجی بابا | حسن حسین | علی آقا ...

کریم ... | حسین علی‌محمد | جبار ... | ... | کاظم ...

... | ... | رضا ... | عباس ... | ... عبدالله ...

... | ... | ... مهدی ... | حسین ... | محمد ولد کاظم

محمد حسن ... | نورالله میرزا سلطان | یوسف ... | محمد جان ... | ...

کاظم ... | عباس حاجی محمد | ... | ... | ...

... | ... | ... | حسن ... | ...

حسین ... | محمد ... | عبدالله ... | ... | محمد ...

کاظم ... | ... | ... سلطان ... | جعفر ... | صمد ...

... | فرج‌الله ... | محمد ... | ... | ...

احمد نصرالله ... | ... | ... کاظم ... | ... | ...

نصرالله علی‌اکبر | ... حسین ... | ... مهدی ... | محمود محمد ... | ...

نصرالله ... | محمد حسین | فرج‌الله ابراهیم | علی‌اکبر ... | ... فیض‌الله ...

محمد کاظم حسین ... | محمد علی ... | محمد ... | علی‌محمد ... | ... عباس ...

جبار ولد ... | علی عباس ... | ... الله ... | فیض‌الله محمد ... | ...

ابراهیم ... | ... | حسن ... | محمد ولد ... | صمد ...

... | ... | ... | ... کاظم ... | ...

... محمود ... | ... فرج‌الله | ... | ... | ...

... | ... | ... | ... | ...

در وجه ... حاجی ... از ... حسن ... ...

هوالکافی

کمترین بندگان درگاه خلایق پناه کارگزاران و بندگان و سلاطین و خوانین توکل مبارکه از وظیفه برین فرمود بعد گردیدیم

در باب عبدالغنی قبضه قرارداد که از ابتدای دولت و انوکه آخر سال مجری بوده باشد الی آخر هذه السنه

سیلان بر تکمیل مقصود مسطوره در این کتابچه داده شده است و کمال دریز و احاطه و اسم و اوان به مامور و موجود است و در این کتابچه

ثبت و مندرج است و در تحقیقه در نزد این بندگان درگاه رسم کرام است که هر گاه قبضه از قرارداد برایه مفقود شود از خود

غرامت آن را بعهده عوض الله مهر برادری نمود و هر گاه چیزی از این قرارها استطاله شود استدعا الی محکمه مبارکه با اطلاع اولیای دولت قاهره

اثبات داده عوض کرام قرارهای مزبوره صحت و دقیق تمام و کمال مامور و موجود باشد و چنانچه کنفر از تکمیل مقصود نموده شده قرارهای اصله

بر عهده بی هیچ قرارها برابر داده و ثبت الی آخر بسالکه سبیل و داد قرار ای الزام تحریرا فی شهر رجب المرجب ۱۲۰۳

مقدم

و تحالا که در این وقت بسر بعز بالسلاع صاحبقران ... گرفته

...

لا ...

...

حاجی عبد الله خان پسر ... حیدر سلطان کامی محمد سلطان عزیز سلطان ... سلطان

سلیمان خان سلطان صمد خان سلطان کریمخان سلطان پاشا خان سلطان صادق سلطان

شهر ...

اروج بیگ کرد اسد الله ... حسین علی ... اسمعیل بیگ ... لا محمد بیگ ...

رضوان ملک کردی ... بلغور ولد مهدی سلطان ... پسر ... شهر ...

سعد خان بیگ ... ابراهیم ... بیگ شیر الله بیگ ... شیر بیگ علی اکبر بیگ ...

... قراچی ...

علی ...

سرهنگ بیگ آقا عبد الله بیگ کریم بیگ علی بیگ ... قهرمان ...

جهود حصاری

محمد شریف بیگ حاجی ... قاسم ... حسین ... ابو القاسم ...

... شهر ...

لالا بیگ ابراهیم بیگ ... محمد ... علی اکبر بیگ حسین ...

... زادہ ...

عباس بیگ ... ... بیگ میرزا ابراهیم

...

...

یار وردی بیگ عباس بیگ ... قطران بیگ ... میرزا بیگ ... اسد الله بیگ ...

ابراهیم بیگ ... محمد الله بیگ ... کریم بیگ ... جمال بیگ ... علی اکبر بیگ ...

اسمعیل بیگ ... عبد الرحیم ... اسمعیل بیگ ... لالا بیگ ... حسین ...

قهرمان بیگ ... ... بیگ ... عباس بیگ ... ... کوران ...

حسن بیگ ... عبد ... بیگ ... صادق بیگ ... سلطان بیگ ... ... خان ...

... بیگ ... صادق بیگ ... علی بیگ ... احمد بیگ ... ...

علی ... بیگ ... محمد بیگ عبد الله ... عبد ... ... بیگ حسن بیگ

... نهر ...

... بیگ ... مهدی ... خان ... محمد ... بیگ ... عبد الله ... سلیمان بیگ ...

حسین بیگ حاجی ... حاجی ... بیگ عباس ... حسن بیگ ...

حسین بیگ ... الله بیگ میرزا بیگ حسین بیگ ... کوران ...

... حسن خان لالا بیگ محمد ... ... نوروز بیگ ... الله بیگ ...

رحیم بیگ ... حسن بیگ ... علی ... محمد ...

میرزا بیگ محمد سلطان حسن ... بیگ نوروز بیگ ... عبد الله بیگ

...

حسن زوربردی	کربلایی میرزا بابا	محمود بابک	میرزا محمد بیک	محمد حسن سلطان بیک
علی بیک صفابیک	لطف‌الله کورل علی	محمد احمد	علی محمد میرزا بابا	محمد علی قصاب
اوروج بیک	عباس کریم	الله‌ویردی خان	اوروج عطار	کلبعلی سلطان
عبدالله محمد	یار رحیم سلطان	عطار اوروج علی	اوروج علی محمد	عبدالله [illegible]
نوروز علی محمد حسن	بابا لاکش	اللهیار محمد باقر	عباس عطار	الله‌ویردی میرزا محمد
عبدالله عسکر	ربیع حسن خان	حسین مصطفی علی	محمد مهدی	محمد رحیم سلطان
محمد جعفر زرابادی	ملک محمد ابراهیم	حسن لاشی	کریم قصاب خان	اسدالله [illegible]
حیدر لاشی	رحیم حسن	علی اکبر نوروزی علی	بدل ورث	ابراهیم [illegible]
اسدالله حیدر لوی	ربیع محمد [illegible]	جعفر بابا	کربلایی بابا میرزا	محمد حسن [illegible] خان
یعقوب وردی کاوریردی	اسمعیل [illegible]	علی محمد	[illegible] میرزا	پهلوان لطف
سهراب [illegible] خان	محمد علی علی اکبر	لاله‌وردی	بابا حسن علی	ربیع لوکورل
[illegible] عبدالعظیم	علی [illegible]	علی [illegible]	علوبردی [illegible]	خان بابا جعفر علی
کاظم بابا	محمد کریم بابا	حسن رحیم	عوض علی بابا	صادق جعفر
ملک الله‌یار	کربلایی الله‌ویردی [illegible]	محمد علی [illegible] سلطان	جعفر [illegible] سلطان	بدل [illegible]
بابا ملا رحیم	ربیع نصرالله	یحیی [illegible] حسن	محمد [illegible]	حاجی ملا رحیم
حسن [illegible]	محمد [illegible] علی	کاظم [illegible]	[illegible]	[illegible] اوروج علی
محمد حسن لوی	[illegible]	محمود [illegible]	احمد علی [illegible]	عباس [illegible]
علی اکبر محمد علی	پیرام [illegible]	علی بابا	[illegible] میرزا	حسن [illegible]
اسد [illegible] خان	قاسم [illegible] رحیم	[illegible]	حیدر علی [illegible]	عبدالله [illegible]
ابراهیم عوض	نصرالله علی محمد	محمد علی [illegible]	محمد رحیم [illegible]	[illegible] اسد

محمد [illegible]

حقوردی حسین	کربلایی محمد علی محمد	حسین [illegible]	محمد [illegible]	کربلایی محمد [illegible]
قهرمان [illegible]	محمد ایمان	پیری ملک [illegible]	نورالله [illegible]	عبدالرحیم کاظم
[illegible]	علی محمد علی	علی [illegible]	محمد علی زمان	جبرائیل [illegible] سلطان
علی [illegible]	نوروز یوسف	محمود عبدالله	[illegible]	محمد علی اکبر
عباس [illegible] کریم	[illegible]	محمد [illegible]	حسین [illegible]	محمد علی
جهان [illegible] محمد	نورالله بابا	علی عسکر [illegible]	[illegible] محمد علی	[illegible]
بابا [illegible]	[illegible] لطف‌الله	[illegible]	حاجی محمد علی محمد سلطان	عبدالله [illegible]
عبدالرحمن	[illegible]	[illegible]	قهرمان محمد مراد	نور محمد الله‌ویردی
محمد ملک بابا	محمد رحیم صفر علی	بدل [illegible]	لطفعلی [illegible]	شاه محمد حسین
[illegible] وردی	نور محمد عباس	[illegible]	مهدی [illegible] شاه [illegible]	حسن [illegible] خان
حمدالله [illegible] وردی	عباس [illegible]	[illegible] حسین	[illegible]	ابراهیم [illegible] محمد
اسد [illegible]	[illegible] حسن خان	عباس [illegible]	علی [illegible]	حسن [illegible]
محمد [illegible]	خداوردی قاسم	[illegible] صفر علی	نور محمد اسمعیل	حسین [illegible]
خداکرم [illegible]	بابا [illegible]	[illegible]	علی اکبر [illegible]	محمد [illegible]
قاسم [illegible]	[illegible] علی محمد	رحیم [illegible]	[illegible] میرزا علی	الله‌ویردی اسد
محمد علی علی اکبر	اسمعیل صفر	علی اکبر شاهوردی	لطف‌الله [illegible]	[illegible] حسین
[illegible] حسن محمود	کاظم ابوالحسن	[illegible] اسمعیل [illegible]	[illegible]	حمدالله حسین
محمود [illegible]	کریم [illegible] وردی	حسین [illegible]	[illegible] محمد [illegible] وردی	جبرائیل [illegible]
اسمعیل قاسم	کربلایی محمد عبدالله	حسین [illegible]	[illegible]	صادق [illegible]

بابا [illegible] کردداری	مسیح الله	میرزا بیک کرم	رضا بیک محمد حاجی عسکر کره‌ای	عباس کرمان علی نقی
عزیز رضاخان	محمد علی مردان	میرزا ابوالقاسم کره‌ای	علی قاسم علی	رضا صاحب عبدالله
علی اکبر نوروز	رستم تیمور جان	طاهر محمد باقر	عبدالحسین	جمشید [illegible] علی
رجب اللهوردی	اسمعیل علی محمد	تقی حسینعلی	میرزا الله حسن	علی محمد حسین
محمد باقر عبدالله	رضا علی نوروز	ضیاء [illegible] حبیب	میرزا ابدال بابا	حسین علی
الله قلی محمد	عبدالرحمن جعفر	لاله علی اکبر	قهرمان [illegible]	احمد محمد علی
صفر علی [illegible]	نظر علی لطفعلی	محمد عبدالله	اللهوردی محمد	[illegible]
رحیم لطفعلی	محمد حسینعلی	محمد [illegible] حبیب	حاجی محمد حسن	عباس رستم
علی پاشا بیک	جبار [illegible]	اروج [illegible] علی	لاله محمد بابا	محمد حسین رحیم
محمد علی قاسم علی	عباس احمد	علی ولی علی	عسکر محمد یار	ابراهیم حاجی
عبدالله بیرام	لاله علی عسکر	لاله حاجی عمار	رحمان اللهوردی	علی الله حسن
ابراهیم بیک بابا	علی اکبر مراد علی	علی عسکر ابراهیم	کلب محمد حبیب	محمد رضا جان بابا
محمد علی جعفر	جعفر قلی بیک	لاله جعفر جان محمد	مراد محمد بابا	فرج الله حسن
الله قلی محمد سلطان	محمد صادق جعفر	حاجی عباس علی	جلیل قلی علی	[illegible]
حاجی بابا مرجان	عزیز خان	فتحعلی عسکر	مهدی [illegible]	اروج غفار
نوروز کوزل	بابا علی	فرج الله [illegible]	محمد عباس	شاه محمد [illegible]
رمضان لایار	علی عسکر لاله محمد	شکرالله حبیب	میرزا محمد رحیم	حمدالله اسدالله
[illegible] محمد حسین	علی الله فتاح	عطار شاه محمد	قهرمان علی کره‌ای	[illegible] علی
جعفر حسن	پاشا علی	فرج الله محمد	رحیم حسن	اسد [illegible] خان
محمد رحیم حسینعلی	اللهوردی نور محمد	صفر [illegible]	هاشم [illegible]	عبدالله [illegible]

ملا [illegible]

صادق محمد	علی محمد عباس	محمد رحیم محمد تقی	احمد اسمعیل	علی محمد [illegible]
جبرائیل اسد [illegible]	[illegible] محمد خان	اسمعیل [illegible]	حمد ملک	عباس [illegible]
حسینعلی [illegible]	علی عسکر نصرالله	محمد رحیم [illegible]	محمود [illegible]	اسد [illegible]
علی عسکر محمد	علی الله اسد	اسد محمد [illegible]	قاسم جعفر	سلیمان [illegible]
حمدالله [illegible]	ابراهیم حسینعلی	علی الله [illegible]	امیر [illegible]	محمد علی [illegible]
شعبان [illegible]	عباس شاه [illegible]	حسینعلی [illegible]	نصرالله [illegible] ملک [illegible]	محمد جعفر [illegible]
حسن علیقلی	محمد علی نور محمد	قربان علی محمد	حسن محمد [illegible]	عبدالله [illegible]
حاجی لاله محمود	[illegible]	محمد [illegible] محمد	نور [illegible] ابوالقاسم	عطار [illegible]
فرج عبدالله سلطان	میرزا [illegible] علی	یوسف کرم	پاشا [illegible] حبیب	[illegible]
نوروز سلمان	اللهوردی [illegible] محمد	محمود [illegible]	محمد جان لاله خان	جبرائیل حسن
علی اکبر [illegible] محمد	[illegible] حسینعلی [illegible]	لاله [illegible]	[illegible]	[illegible]
مراد [illegible]	لاله محمد [illegible]	محمد جعفر ابراهیم	قهرمان [illegible]	باقر [illegible]
پاشا [illegible]	احمد اروج	لاله [illegible] عمار	[illegible]	یحیی [illegible]
اسمعیل ابوالحسن	محمد حسن علی محمد	[illegible]	علی اکبر لطفعلی	عباس علی اکبر
[illegible]	اسد [illegible]	علی [illegible] اکبر	قهرمان علی محمد	میرزا [illegible] حسن
[illegible]	جلیل [illegible]	نوروز [illegible]	رضا [illegible]	علی محمد مسیح الله
[illegible]	نصرالله [illegible]	اسمعیل [illegible]	علی بیک [illegible]	حسن صادق
علی عسکر [illegible]	نورالله [illegible]	محمد ولی علی اکبر	رضا [illegible] صادق	پاشا [illegible] علی
علی الله [illegible]	اسدالله اللهوردی	حسن ابراهیم	علی اکبر عطار سلطان	تقی [illegible]
محمد علی محمد [illegible]	محمد ابراهیم بیک بابا	حیدرالله عبدالله	پاشا [illegible]	حسن محمد
لاله قاسم علی [illegible]	رحیم [illegible]	قاسم [illegible]	[illegible] ستار	عبدالله [illegible]
علی علی اکبر	عطا [illegible]	محمد [illegible] صادق	لاله [illegible]	[illegible]

حاجی محمد	صادق حسن	سهراب [illegible] بیگ	قربان [illegible]	[illegible]
اسکندر	حسن	محمد بیگ	سلیمان علی	

[illegible]

هوالکافی

کمترین بندگان درگاه خلایق پناه کارپردازان سرهنگان و یاوران و سلطانان و نایبان توپخانه مبارکه از عطایای عظیم ... مستحضرم

در باب مواجب قبضه قراره که از ابتدای این دولت و نیکوکاری تا آخر سال ... الی آخر

هر ساله به سلاطین و توپچیان مفصوله سطوراً در این کتابچه داده شده و کمال ذره‌ای اعاده و افزایش آنها نشده ...

در نزد بندگان درگاه ارسم کلی است که هر گاه قبضه از قراره بر روز معیوب مفقود شود از عهده غرامت آن برآیند عوض آنها جبران

نموده قرارها جمیع و نقص حاضر و موجود داشته باشیم و هر گاه اسقاط شود اسقاط الازم اطلاع اولیای دولت جاوید آیت توجهات مبارکه

عوض کریم و ... کیفر از توپچیان مفصوله موجود نشود قرارها الا بر توپچی جدید که قرارها مرات شبه داده و قبض ... فرمایند

بسپاریم و در قرار این التزام کلفه نمایم تحریراً فی شهر رجب المرجب سنه ۱۲۳

صاحب منصب ... | یاور | سرتیپ

مردمی

لالا ... و الحاج ... برادران ... سید میرزا ... صاحب ... شیرزاد ... کرده [illegible]

[illegible]

علیمراد بیگ	نعمت الله بیگ	محمد بیگ	... سلطان	عبدالعلی سلطان
حسین سلطان	مصطفی سلطان	... سلطان	حسینعلی ...	محمد صادق بیگ
مصطفی بیگ	محمد ... بیگ	محمد رضا بیگ	... بیگ	... الله بیگ
حسن بیگ	جعفر بیگ	مهدی بیگ	محمد حسن بیگ	علی ... بیگ
... بیگ	قاسم بیگ	عبدالصمد بیگ	... بیگ	قاسم بیگ
...	فتح الله بیگ	...	... علی بیگ	محمود بیگ

[illegible]

جعفر بیگ	محمد ...	عبدالصمد بیگ	حسن بیگ	... علی بیگ	مهدی بیگ
محمد ... بیگ	... بیگ	... بیگ	عطار بیگ	محمد بیگ	
... بیگ	فتح الله بیگ	...	محمد جعفر	علی بیگ	
...	محمد ... بیگ	علی بیگ	... بیگ	محمد ... بیگ	
محمد ... بیگ	... بیگ	حسین ...	... بیگ		

[illegible]

حسن بیگ علی عسکر	لطف الله بیگ [illegible]	فتح الله بیگ یوسف	غفار بیگ	حسین بیگ
علی اصغر بیگ علی اکبر	نصیر الله بیگ محمد	علی [illegible] بیگ	نصر الله بیگ	[illegible] بیگ
محمد جعفر بیگ الله وردی	محمد جعفر بیگ عباس	الله وردی بیگ [illegible]	[illegible] بیگ علی	علی بیگ حاجی الله وردی
امیر اسمعیل بیگ [illegible]	محمد بیگ محمد سلطان	فتحعلی بیگ عوض	علی مردان بیگ [illegible]	علی [illegible] قاسم
[illegible] بیگ [illegible]	[illegible]	محمد [illegible] بیگ مهدی		

نبی حسین	عبد الرحیم [illegible]	علی محمد محمد علی	محمد محمد علی	علی [illegible]
باقر [illegible]	ابراهیم علی اشرف	محمد [illegible]	محمد باقر محمد [illegible]	علی اکبر [illegible]
جبار [illegible]	محمد حسین [illegible]	اسمعیل ابراهیم	[illegible] حسین	ابراهیم [illegible] بیگ
[illegible] قاسم علی	محمد [illegible]	سلمان [illegible]	[illegible]	[illegible]
فتح الله فرج الله	فتحعلی عوض	فتحعلی نصر الله	محمد [illegible]	حسین [illegible] حسین
زین العابدین [illegible]	عطاء الله رحیم	یوسف محمد	[illegible]	محمد صفر علی
علی عسکر [illegible] عباس	[illegible]	حیدر [illegible]	ابوطالب [illegible]	صادق [illegible]
جواد [illegible] سلطان	سلیمان [illegible]	ولی [illegible]	الله وردی [illegible]	لطفعلی [illegible]
ابوالحسن علی	اسد الله رضا	حسن [illegible]	جبار [illegible]	حسن علی عسکر
عبد المحمد [illegible]	ابراهیم علی عسکر	[illegible] حسین	[illegible]	[illegible]
[illegible]	عبد [illegible]	فرج الله یوسف	زین العابدین محمد جعفر	محمد [illegible]
[illegible] حسن	مصطفی [illegible]	قاسم [illegible]	ابراهیم [illegible]	زین العابدین [illegible]
حسین [illegible]	ابراهیم حسین	محمد [illegible] صالح	مطلب [illegible] خان	رضا [illegible]
[illegible]	[illegible] رضا	فتحعلی نصر الله	محمد [illegible]	[illegible]

اسمعیل ابراهیم	جبار عبد الغفار	جعفر محمد خان	حیدر [illegible]	الله وردی ابراهیم
[illegible]	ابراهیم علی اشرف	جعفر [illegible]	حسین اسد الله	جعفر علی [illegible]
علی بیگ الله وردی	[illegible] سلطان	علی اشرف [illegible]	سلمان [illegible]	قاسم علی کاظم [illegible]
عبد الله [illegible]	رضا بیگ محمد [illegible]	مطلب [illegible]	[illegible]	جبار [illegible] علی
علی عسکر علی محمد	باقر [illegible]	[illegible]	ابراهیم [illegible] خان	علی رضا [illegible]
قاسم علی [illegible]	شیخ [illegible]	[illegible] علی	حسین [illegible]	اسمعیل علی
محمد جعفر مهدی	[illegible] حیدر علی	اسمعیل علی صالح	عبد الکریم نصر الله	حسن احمد علی
[illegible]	شاه [illegible]	عباس نصر الله	حسین رجب	نصر الله [illegible]
محمد [illegible]	علی ابوالحسن	[illegible] علی	علی [illegible]	فرج الله قاسم
[illegible]	بهاء الدین [illegible] خان	[illegible]	علی محمد علی	موسی [illegible]
فرج الله [illegible]	[illegible] حسن خان	ابراهیم محمد	حسین علی قاسم علی	رضا نصر الله
علی محمد علی اکبر	[illegible] مصطفی سلطان	[illegible] سلطان	نصر الله محمد	[illegible]
[illegible]	احمد قاسم	[illegible] مهدی محمد	[illegible] جعفر علی	[illegible] عبد الله
فتحعلی [illegible]	عباس [illegible] خان	قاسم علی قاسم	ابوالفتح [illegible] خان	حسین [illegible]
علی اکبر محمد	رستم [illegible]	حسن علی وردی	شفیع حسن	علی [illegible]
ابوطالب [illegible]	[illegible] صادق	محمد علی [illegible]	مهدی [illegible]	عبد الرحیم [illegible] خان
علی اصغر صفر علی	محمد [illegible]	[illegible] خان	[illegible] قاسم	[illegible] غفار
عبد [illegible]	ابوطالب [illegible] علی	[illegible] محمد [illegible] غفار	[illegible]	[illegible] علی
حسین علی [illegible]	محمد [illegible]	یحیی علی	حاجی محمد [illegible]	عبد الله [illegible]
عبد [illegible]	رضا [illegible]	علی اکبر [illegible] عباس	[illegible] العابدین	[illegible] رضا [illegible]
[illegible]	محمد حسن [illegible]	[illegible] عبد الله [illegible]	عثمان [illegible]	علی اکبر [illegible]

میرزا اسد میرزا علی	محمد جعفر	فتاح ولادر	مرتضی قربان	عباسعلی ملاعلی
حسین علی‌اکبر	تقی محمد حسن	عبدالله ابراهیم	صادق محمار	فتحعلی موسی
اسمعیل ابوالقاسم	حسین [illegible]	علی محمد محمد حسین	علی پاشا سلمان	فتحعلی آقا
قهرمان [illegible]	محمد عبدالله	علی‌اکبر محمود	[illegible] محمد علی	عباسعلی [illegible]
عبدالرزاق	محمد [illegible] بیک	میرزا محمد محمد حسین	علی پاشا محمد حسین	میر عباس میرزا
علی محمد عبدالرحیم	عوض محمد علی	[illegible]	نظر [illegible]	محمد ولی ابدال
قاسم علی [illegible]	ربیع علی مصطفی	[illegible] عباسعلی	اسمعیل علی	علیرضا [illegible]
زین‌العابدین علیرضا	عطا [illegible]	[illegible] محمد	شیخ محمد علیرضا	سید میرزا میرزا [illegible]
محمود بیک میرزا محمد	شیخ محمد تقی	علیرضا حسن	علیعلی رحیم بیک	اسمعیل ابوتراب
عبدالمجید سلیمان	محمد [illegible]	سلطان قاسم	سلطان [illegible]	محمد [illegible]
محمد قاسم ریحان	عباس احمد	بیک [illegible]	حسین [illegible]	[illegible] محمد علی
حسن اسدالله	[illegible]	حاجی محمد قاسم	حسین علی‌اکبر	نصرالله محمد سلطان [illegible]
علی [illegible] بیک	[illegible] حسن	علی عباس حاجی محمد	[illegible] میرزا علی	علی پاشا عبدالله
علی بابا محمد علی	زین‌العابدین حسین	اسد بیک [illegible]	[illegible]	محمد مهدی علی
عبدالله [illegible]	[illegible] ابراهیم	حسن محمد علی	صادق علی [illegible]	تقی [illegible]
[illegible]	[illegible]	محمد حسین [illegible]	محمد حسین [illegible]	علی [illegible]
حسن عبدالعلی	تقی محمد علی	[illegible] میرزا	[illegible]	محمد حسن [illegible]
حسینعلی [illegible]	[illegible]	[illegible]	عبد [illegible]	علی [illegible]
علیرضا محمدرضا	صفر علی [illegible]	[illegible]	حبیب میرزا [illegible]	[illegible] سلطان
[illegible] قاسم	عطا [illegible] رحیم	ربیع علی مصطفی	[illegible] باقر	میرزا محمد محمد حسین
حسین علی‌اکبر	محمد ولی ابدال	میرزا حسین رضا	[illegible]	قاسم [illegible]
محمد سعید [illegible]	[illegible]	حاجی محمد [illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	علی ولی بیک	حسینعلی سلیم	[illegible]	عطا [illegible] جعفر
تقی عابدین	سهراب [illegible]	احمد بن [illegible]	محمد [illegible]	[illegible]
علی محمد عبدالرحیم	میر عباس میرزا	عوض محمد علی	[illegible]	[illegible]

هو الله تعالی شأنه

کمترین بندگان درگاه خلایق پناه سرهنگان و یاوران و سلاطین و بیگان آنچه با رکه از عطایه مرحمتی فرموده مستعد

شدیم در باب مزاری قبضه قراره نقدی که از بنه دولت و ... که اخراج هیچ نیز بعهده باشد

الی اخر هر ماه شده بیلاق ... بر کمپان عضله سطرها در این کتابچه داده شده و اکمال در نزد آماده و فراده فرد و وجه

و تحقیقه در نزد بندگان درگاه برسم کردیم هر گاه قبضه از قرارهای مزار بعیوب ... بنمود ... از عهده غرامت آن

برآمده عوض الوجه مزاری نموده قرارهای ... و نقص تام و کمال صرف و موجود داشته باشیم و هرگاه اسقاط شود اسقاط ...

با طلاع اولیای دولت ... مقدار قیمت ... و وجه ... ربه ... ده ... انجام کیفیت ... که ... داده ... کنیم

ثبت و سند ... قرارها ... و ثبت ... مبارکم ... و قرار ... گرام

تحریراً فی ... شهر جمادی الاول سنه ۱۳۰۳

نایب اول

یاور

رکیدار

حرف و لک

[illegible]

رضا بیگ | نصر خان | سردار خان | حسین بیگ | محمد صادق

محمد جعفر خان | محمود بیگ | [illegible] سلطان | [illegible] سلطان | [illegible] سلطان

[illegible] سلطان | [illegible] سلطان | [illegible] سلطان | [illegible] سلطان | [illegible] سلطان

[illegible] سلطان | عباس بیگ | [illegible] بیگ | سهراب بیگ | محمد [illegible]

ابراهیم [illegible] | [illegible] بیگ | کریم بیگ | [illegible] بیگ | [illegible]

عبدالله بیگ | عظیم بیگ | [illegible] بیگ | فرج [illegible] | [illegible]

احمد بیگ | علی [illegible] | حیدر [illegible] | [illegible] | [illegible] بیگ

[illegible] | میرزا صادق | جعفر [illegible] | رحمت الله | [illegible]

[illegible]

عباس بیگ | محمد [illegible] | محمد [illegible] | محمد بیگ | حسین بیگ

رحیم بیگ | [illegible] | مصطفی [illegible] | عبدالله [illegible] | محمد [illegible]

[illegible] | ابراهیم [illegible] | عبدالعظیم [illegible] | [illegible] | عبدالعظیم بیگ

[illegible] | [illegible] | عظیم [illegible] | محمد جعفر | یوسف بیگ

109

[illegible]

اللهوردی بیگ | [illegible] بیگ | نصر بیگ | لطف [illegible] بیگ | نصرالله بیگ

علی [illegible] | محمد صادق بیگ | محمود بیگ | علی اکبر بیگ | محمود [illegible]

[illegible] | عبدالله [illegible] | مصطفی [illegible] | محمد رضا [illegible] | لطف الله بیگ

حسن بیگ | [illegible]

[illegible]

عباس [illegible] | علی قاسم | عبدالله [illegible] | ابراهیم | حسن خان | [illegible]

عبدالله [illegible] | محمد علی | [illegible] | علی [illegible] | مهدی [illegible]

علی [illegible] | عباس ابراهیم | رحیم [illegible] | [illegible] | سلیمان [illegible]

محمد [illegible] عبدالله | صادق [illegible] | علی اشرف [illegible] | علی [illegible] | [illegible]

عبدالله [illegible] | جهانگیر [illegible] | فرج الله [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible] | علی [illegible] اشرف | علی [illegible] | [illegible] | محمد حسن

[illegible] | کریم محمد حسن | علی [illegible] | علی [illegible] | رمان [illegible]

احمد اللهوردی | [illegible] احمد | محمد [illegible] | [illegible] | علی [illegible]

[illegible] | [illegible] عبدالله | عبدالله [illegible] | [illegible] | سهراب [illegible]

عباس [illegible] | ابراهیم [illegible] | [illegible] | حسن احمد | حیدر [illegible]

محمد [illegible] حسن | فرج الله [illegible] | [illegible] فیض الله | علی اشرف | علی [illegible]

محمد [illegible] | حسن [illegible] | علی [illegible] | لطف الله [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] | علی [illegible] | [illegible] | فیض الله [illegible]

عبدالله علی اکبر	عبدالله قاسم	علی بابا سلطان نقی علی	یوسفعلی ولد علی	[illegible]
نعمت الله ولد محمد	کریم علی	ابوالحسن ابوطالب	حسن عباس	اسمعیل محمد
محمد علی ولد علی	عباس ابراهیم	تقی ولد علی اکبر	رضا ولد ابراهیم	مهدی علی
محمد باقر علی	حاجی محمد میرزا	بابا جعفر خان	کریم حسین	قاسم خان محمد
عبدالعلی اکبر	اسمعیل علی	ابوطالب جبل	نور محمد علی محمد	قاسم محمد
تقی ولد [illegible]	تقی ولد علی عسکر	علی عسکر ولد علی	علی محمد ولد مل	عبدالصمد [illegible]
تقی علی مهدی	علیوردی ولد علی	علی اکبر [illegible]	نصرالله [illegible]	[illegible]
اللهیار بهرام	ربان بهرام	ولی ابراهیم	حاجی محمد [illegible]	ملک محمد مصطفی
حاجی محمد رحیم	تقی محمد حسن	[illegible]	ولی محمد [illegible]	عبدالله [illegible]
محمد محمد علی	فرج فتح الله	[illegible]	فتح الله [illegible]	علی حاجی حسین
محمد [illegible]	حسین علی اکبر	محمود ولد علی	اسمعیل حاجی [illegible]	حاجی [illegible]
عباس محمد علی	حاتم [illegible] علی	محمد تقی [illegible]	ابراهیم [illegible]	باقر ابراهیم
صادق حسین	اسمعیل علی محمد	نصرالله عبدالله	علی اکبر [illegible]	علی ولد [illegible]
لطفعلی عبدالله	تقی محمد خان	احمد ولد بهرام	رحمان [illegible] خان	محمد علی حسین
محمد کربلائی علی	اسمعیل [illegible] خان	حسن عبدالله	عبدالعلی حسین	[illegible] خان محمد
فرج محمد	شاه [illegible]	فتح الله [illegible]	حسین [illegible]	اسمعیل احمد
عباس [illegible]	علی اصغر [illegible]	علی اکبر احمد	کاظم [illegible]	علی حسین
حمزه محمود	حسین [illegible]	[illegible] حسین	فتح الله [illegible] محمد	حاجی [illegible]
صمد محمد [illegible]	حمد حسین	خان بابا [illegible]	محمد تقی کرم	عبدالرضا [illegible]
محمد علی رحیم	علی [illegible]	[illegible]	محمد تقی [illegible]	علی کرم
حمد حسن	محمد طاهر [illegible]	[illegible] محمد	علی [illegible]	فتح الله [illegible]
عبدالله حسین	قاسم [illegible]	علی ولد ابراهیم	[illegible]	محمد علی حاجی صادق
حمزه [illegible] محمد	علی حسین	بهرام [illegible] خان	حمد [illegible] خان	حاتم [illegible]

محمد ابراهیم [illegible]

میرزا محمد جعفر صادق	محمد مهدی مهری	کاظم شتری	احمد محمد حسن	کاظم عطار سلطان
محمد تقی عباس	حسن [illegible]	محمد علی میرزا	مهدی خان عبدالله	محمد ولد لالا
علی اصغر علی	لطف الله خان	فیض الله تقی محمد	خلیل عبدالله	کربلائی رضا [illegible]
کل محمد حاجی محمد سلطان	لطف الله [illegible]	کاظم محمد حسن	تقی اسدالله	سلطان حسین [illegible] حسن
عبدالله اکبر	کریم خان محمد حسین	مصطفی حسین	محمد تقی کرم	ابراهیم علی تقی
محمد محمود	باقر حسین	عباس محمد علی	حسین [illegible]	فتح الله [illegible] خان
محمد تقی عباس	محمد علی محمد	علی تقی شاه [illegible]	زین العابدین بابا	محمد باقر صفر علی
اسمعیل علی عسکر	کریم خان علی اکبر	رضا علیوردی	حسین حسن	کاظم علی
علی رمضان	سهراب علی	علی محمد علی	علی بداق	علی عباس علی
حسین بابا	ابراهیم حسن	محمد حسن عباس [illegible]	رستم عبدالعلی	ابراهیم [illegible]
علی اصغر خان	علی اکبر علی عسکر	اسد یوسف	رجب عباس	محمد حسن [illegible]
اسدالله علی	باقر حسین	سیف [illegible]	علی ملک	حسن حاجی [illegible]
محمد علی [illegible]	[illegible]	نصرالله [illegible]	شاه حسین [illegible]	قاسم [illegible]
علی آقا [illegible]	محمد علی [illegible]	نصرالله [illegible]	جعفر [illegible] محمد	علی اسمعیل ابراهیم
حاجی بابا [illegible]	علی قاسم	لطفعلی صادق	قاسم علی [illegible]	فتح الله [illegible]
حاجی بابا [illegible]	ابراهیم [illegible]	[illegible]	کریم محمد حسن	[illegible]
مهدی [illegible] اکبر	ملکعلی علی	فتح الله [illegible]	محمد [illegible] حسن	علی اکبر [illegible] الله
عباس حسین	مهدی سعد محمد	اسمعیل [illegible]	حسن علی اکبر	مصطفی حسین
[illegible] خان اسدالله	جعفر الله [illegible] الله	فرج حسن	جعفر اسد	ابراهیم [illegible]
زین العابدین حسین	[illegible] علی [illegible]	قربان [illegible] خان	علی عبد [illegible] کرم	علی حسین [illegible] علی
محمد علی [illegible] علی	عبدالله [illegible]	عسکر [illegible]	جعفر علی	علی محمد کریم سلطان

عابدین لابار	لاکریم رفیع	ملک محمد سعید	حمزه علی اکبر	هاشم خان چمن
حیدر یار سپورچی [illegible]	حیدر [illegible]	ساهر اله یان	رستم خدیوی	علی علی
هاشم محمد	عظیم ولی	قاسم تیم	رحیم عبدالصمد	لاله شاربی
عباس محمد کریم	مطلب سلطان	حسن عباس سلطان	نور محمد محمد علی	عمار پاشا
نجف رضا الجبار	علی اللهیار	علی عسکر حاجی سلیم	حاتم الله کعبی	علی اشرف علی
علی حاجی کرم	سهراب [illegible]	علی کریم	جعفر صادق عبدالرضا	میرزا الله عبدالصمد
اسد عفیف	حسین ولی	خدا دادی شیورچی	محمد محمد علی	حسین [illegible] علی
فیض الله یوسف	عبدالرحیم	فتح الله کاظم بیک	عبدالله حاجی	علی محمد [illegible]
فتح الله سبحان	ابراهیم [illegible]	رحیم [illegible] علی	عسکر علی [illegible]	زین العابدین سلطان
اسمعیل ابراهیم	علی الله اسد	عبدالعلی حسین	جعفر [illegible] اول	تقی میرزا [illegible]
علی اکبر [illegible]	محمود احمد	علی محمد علی	محمد باقر علی	عباس [illegible] علی
حاجی محمد ابراهیم	حسین سلطان	فرج الله [illegible] کریم	علی [illegible] علی اکبر	خلیل حاجی [illegible]
باقر [illegible] جعفر	اسکندر میرزا [illegible]			

[illegible]

هو الله تعالی

کمترین بندگان درگاه خلایق پناه کاه سرهنگان و یاوران و سلاطین و نایبان توپخانه مبارکه از طایفه خود و الکن

ملتزم و متعهد شدیم که زبنده مولوی قبضه قراره تفنگی که از بهر دوایر دولت و ترکت که اصل اسلحه باید

باشد الی آخر هر الشیء سیلاب بیش بر تحیات عضو مسطورا در این کتابچه داده شده و کمال در زرد احاله و افساد آن نماییم

در وجود و تحقیه در زرد بندگان درگاه برسم کوتی است که هر گاه قبضه از قراره مزبور معیوب مفقود شود از عهده

غرامت آن برآییم عوض الاحریره قراراطی عیب و نقص تام و کمال در وجود داشته باشیم و هر گاه استعلاط شود اسقاط

آنرا با طلاع اولیای دولت جاوید آیات بقورخانه مبارکه داده عوض گیریم و چنانچه کمتر از تجهیز منفصله قورخانه قراراطه او ضبط

بر تحقیق جمیع قراراطی بر داشته باشد داده و ثبت آنرا به قورخانه مبارکه بسپاریم و از قرار این التزام و رسید شرح نگاشته شد

تحریراً فی شهر رجب المرجب ۱۲۴۳

ستعانی

توپچیانی که در ... بعد سفر اطلاع صاحب صاحب ... و سایر قراره کرده

... غیره

... دیه

محمد صادق خان ... رستم سلطان اسدالله ... اهل ... امیر ... حسن ...

کل ... سکرالله

وکیل و سر حوم

محمود بیک ولد ... اللهیار بیک ... کریم بیک ... محمود بیک ... محمودی

...

ابراهیم ... والدان | ... | عبدالله ... | ... | محمد ...
ابراهیم ربیع قاسم | ... | عبدالعلی ... | ... | ...
میرزا محمد علی ... | نصرالله ... | محمد ولد ابراهیم | میرزا علی ... | ...
حسین علی بیک | محمد صادق ... | محمد رحیم ... | طاهر خان ... حسن | حسین ...
عبدالعلی محمد | میرزا محمد حسین خان | حسن ... | ... محمد ... | ... میرزا علی
رمضان حسن خان | ... | ... کاظم | ... | ... محمد ...

عبدالله ... | شفیع ... | حسن ... | کریم رحیم | ابراهیم علی ...
حسن الله خان | ... | ... شفیع | ... | حسین ...
کریم نور محمد | کریم محمد | فرج الله | عبدالعلی ... | ... خان ...
رحیم ... خان | ... قربان | محمد ... | ولی محمد بابا | محمد حسن ...
حسین قاسم | ابراهیم علی | میرزا محمد علی ... | ... قاسم | سلیم ...
سید علی ... | علی ... محمد طاهر | صادق ... | ... قربان | محمد جعفر ...
نصرالله ... | محمد ... قربان | لطف الله محمد | اللهیار ... | کاظم ...
مصطفی ... خان | ... ابراهیم | ... محمد | ... محمد | محمد ...
... | قلندر ... | میرزا محمد | حسین ... | ... ابراهیم
... محمد | ... محمد | ... محمد ... | نور محمد ... | رستم ... محمد
عبدالله ... | ... الله قاسم | ... | ... سعدی | حسین ...
نور محمد شاه محمد | ابراهیم محمد ... | حسن ... محمد | ... | ابراهیم ...
... ولد ... رمضان | رمضان ... | ... | علی ... | ... محمد
ابوطالب ... | شاه ... خان | ... مصطفی | ... | ... محمد ...
... میرزا ... | محمد صادق ... | ... الله ... | علی ... | محمد ... صادق
... حسن | محمد ... | موسی ... | عباس ... | یوسف ...
... الله ... | پاشا ... | ... بابا | کاظم محمد ... | قاسم صادق
... | ... | ... جان | صمد ... اسدالله | جعفر ...
... محمد اسدالله خان | حسن خان ... | خان ... | صادق ... | سلیم ...
عبدالله ... | سید حسن ... | عبدالله ... محمد حسین ... | ... | میرزا علی ...
عبدالرحمن رمضان | ... طاهر | ... عبدالله | ... عبدالله | محمد ... صغیر
... | ... | ... | ... | ...

عباسعلی عظیم	میرزا علی سامع	کریم علی	شاه کرم خان	اسدالله علی عباس
محمد حسین علی	فرج محمد [illegible]	میرزا محمود [illegible]	صفرعلی [illegible]	عطار [illegible]
محمد ابراهیم شاه مرادان	رسول حسن [illegible]	محمد باقر شاه محمد	عباس الله وردی خان	کلبعلی صفرعلی
عبدالغفار محمد قاسم	قلی الله وردی	حبیب [illegible]	صادق محمد حسین	سلیمان [illegible]
محمد رضا [illegible]	امرالله [illegible]	داداش جان کرمان	علی مهدی [illegible]	شاه نظر [illegible]
علی الله یار	صفرعلی [illegible]	ابراهیم [illegible]	[illegible]	رحیم [illegible]
عظیم [illegible]	[illegible]	جان [illegible]	علی عسکر محمد رضا	حسنعلی [illegible]
جهانگیر آقا	نظر صالح	[illegible]	محمد اسمعیل محمد باقر	محمد باقر [illegible]
[illegible]	محمد [illegible] رضا	محمد ولد ابراهیم	ابوالقاسم [illegible]	[illegible]
نظرعلی ابراهیم	[illegible]	زین العابدین [illegible]	زین العابدین محمد رضا	محمد ولد [illegible]
[illegible]	[illegible]	محمد ولد ابراهیم	عباس [illegible] صفرعلی	[illegible] کاظم
محمد قاسم [illegible]	کاظم صفرعلی	کریم [illegible]	عبدالعلی شاه محمد	احمد [illegible]
[illegible]	محمد [illegible]	[illegible] محمد قاسم	حسنعلی [illegible]	محمد [illegible]
علی محمد [illegible]	صفرعلی [illegible]	محمد ولد ابراهیم	عباس رمضان	[illegible] شاه محمد
[illegible] جان سلیمان	[illegible]	[illegible]	محمد ولد [illegible]	بابا مهدی
پاشا کاظم	نورالله جعفر	حق وردی محمد [illegible]		

[illegible]

[illegible]

هو الله تعالی شانه

کمترین بندگان درگاه خلایق پناه ... سلاطین و ... که از ...
... قبضه ... این دولت ...
...

که ... داده شده

... درگاه ... قبضه ...

... دشمن ...

و هرگاه ... الله ... مبارکه ... کریم ...

... مبارکه ...

تحریراً فی شهر رجب المرجب سنه ۱۲۰۳

نایب نایب نایب

115

لشکر [illegible] دوار [illegible]

تو [illegible] درون [illegible] [illegible] اطلاع صاحب [illegible] و [illegible] کرده

[illegible]

موسی سلطان — علی سلطان — محمد تقی سلطان — اسدالله بیک پاپولی — صادق بیک

حسین [illegible] — عمر بیک — رحیم بیک پاپولی — [illegible] بیک — [illegible]

محمد بیک — حسن بیک — [illegible] — رضا بیک — فرج الله بیک

مصطفی [illegible] — [illegible]

مصطفی ایمان — حسین [illegible] — [illegible] — حسن محمد سلطان — [illegible]

[illegible] — [illegible] — رمضان [illegible]

هو الله تعالی

کمترین بندگان درگاه معلای اقدس کاه سرهنگان و ... و سلطان ... توپخانه ... که از طایفه ... وارد ...

مرقوم و متعهد شدیم در باب موازی قبضه قراره ... که از ... دولت ... روز ... که آخر

سال ... الی آخر ... سنه ... مفصله ... در این کتابچه ... و ... داده شده

و اموال ... موجود ... درگاه ... قبضه از قراره‌ها

... معدود ... آن ... قراره‌ها ... تمام و کمال ... موجود داشته باشیم

و هرگاه ... بطلاع ... داده ... که ... قراره ...

... قراره‌ها ... قراره‌ها ... شد ... کلف ... نمائیم

تحریراً فی شهر رجب المرجب سنه ۱۲۶۳

صحیح دار

ب

116

حکام

توپخانه که در ... صاحب منصبان ... قراره ...

... قراره

مکمل قراره

حسین سلطان | فرج الله بیگ | ... | عبدالله بیگ | میرزا احمد ...

محمد ... بیگ

مکمل قراره

عبدالصمد بیگ	احمد ...	کلب حسین سلطان	نصرالله ...	عباس ...
عبدالله بیگ	...	لطفعلی ...	عبدالله ...	مرتضی ...
خسرو ...	...	محمد ابراهیم ...	...	حسین فتح‌الله
...	...	رحیم ...	رمضان ...	حبیب‌الله ...
نور محمد ...	الله‌وردی ...	عباد الله ...	فرج الله ...	...
مصطفی ...	...	...	...	...

یوسف بیک باوش — جعفر قلی سلطان آخر — محمد تقی خیر بیک — آقا جان محمد مسرور — نصرالله قلی سلطان

سرمزدار سپورچی — اسدالله محمد — جعفر صغیر — عبدالعلی یوزباشی — محمد علی حسن

علیوردی حسن — نظر علیوردی — فیض الله بیک — حسینعلی میرزا — سهراب رضا

رحیم سردار [illegible] — حسینعلی [illegible] بیک — حسن [illegible] بیک — [illegible] — [illegible]

حبیب الله بیک — جعفر قلی محمد رضا — بخشعلی محمد حسن — [illegible] — [illegible] رحیم

اللهوردی ناصر وردی — محمد ولد حسینعلی — [illegible] — [illegible] — ابوطالب [illegible]

سردار رحیم محمد رحیم — اسدالله رضا — محمد [illegible] — عبدالعلی [illegible] — جعفر قلی [illegible]

محمد قلی محمد جعفر بیک — [illegible] — [illegible] — محمد جعفر [illegible] — [illegible]

محمد جان [illegible] — [illegible] جان محمد — محمد رضا محمد — فتح الله [illegible] — [illegible]

[illegible] محمد بیک — [illegible] حسن

هوالله تعالی شأنه

کمترین بندگان درگاه خلایق پناه [illegible] و [illegible] مبارکه از طایفه [illegible]

و متعهد شده‌ایم [illegible] قبضه [illegible] که [illegible] سال [illegible] باشد

[illegible] از قورخانه مبارکه [illegible] مفصله که اسامی آنها در [illegible] و [illegible] داده شده

[illegible] در [illegible] بندگان درگاه [illegible] [illegible]

[illegible] تمام و کمال [illegible] موجود داشته باشیم

و هر گاه [illegible] قورخانه مبارکه [illegible] مفصله [illegible]

[illegible] قورخانه مبارکه [illegible] نموده [illegible]

تحریراً فی شهر رجب المرجب ۱۲۰۳

جمعه

توپخانه که در این وقت نفر سفر باطلاع صاحب منصبان و شاگرد قورخانه گرفته

کمیته قورخانه

میرزا علی اکبر خان | میرزا اسمعیل | اسمعیل خان سلطان | سهراب | سیف

خورشید | رضا | محمد | قربان | صمد

محمد | سمیع | میرزا | محمد رضا | میرزا ابراهیم

مصطفی | محمد علی | ابراهیم

سعید

رضا | فرج الله | اسمعیل | اسمعیل | شعبان

میرزا | محمد | کاظم | عبدالله | محمد صادق

یعقوب | عبدالله | علی | حبیب الله | عباس

رضا | محمد رضا | مهدی | حاجی محمد | یعقوب

مصطفی | رضا

نصرالله

محمد | رضا | عبدالعلی | کمسار

محمد صادق | فرج الله | علی | ابوالقاسم | حبیب الله

محمد علی | ارجمان | داراش | حاجی | حمزه

نعمت الله بیک   میرزا بیک   عبد الکریم

[illegible]

عبد العلی   نقی   [illegible]   صادق   برادر قاسم

[illegible]   حسن   سلیمان   محمد علی   ولد [illegible]

نور محمد   محمد باقر   علی نقی   کاظم   الله وردی

ملک الله وردی   نقی   [illegible]   حاجی محمد   [illegible]

احمد   محمد صادق   داراش محمد   علی [illegible]   [illegible]

[illegible]   لطف علی   هاشم   خداوردی   [illegible]

مهدی   محمد محرم   [illegible]   [illegible]   عبد العظیم

اسمعیل   [illegible]   محسن   [illegible]   عبد الله

عبد الله علی عسکر   الله یار   داراش   نور محمد   [illegible]

حسن   [illegible]   محمد حسین   [illegible]   [illegible]

[illegible]   ابراهیم   [illegible]   [illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]   محمد   خان   [illegible]

احمد خان   [illegible]   محمد   [illegible]   [illegible]

محمد علی   [illegible]   مهدی   هاشم   [illegible]

مصطفی   عبد   [illegible]   عباس   [illegible]

[illegible]   علی   [illegible]   محمد   [illegible]

صدر   محمد حسن   رضا   محمد علی   [illegible]

[illegible]   [illegible]   محمد   عبد الرحیم   [illegible]

[illegible]

۱۱۹

سلیمان رستم   نصر الله کاظم   جعفر قلی   صادق نقی   حبیب الله

الله وردی   حسین رستم   علیمردان   داراش   [illegible]

[illegible]   محمد قلی   فتحعلی   عبد الکریم   خداوردی

ولی حسن   [illegible] الیاس   علی اکبر قاسم   ابوطالب   نور محمد

جعفر   ابراهیم   [illegible]   [illegible]   [illegible]

رضا صادق   [illegible]   [illegible]   [illegible]   [illegible]

نصر الله کریم   مهدی   عبد الله   ابراهیم   [illegible]

[illegible]   الله دین محمد   عبد الله محمد قلی   حسین علی   [illegible]

[illegible]   عباس   مراد   عباس محمد   محمد علی

[illegible]   [illegible]   اسد الله   محمد الله وردی   مصطفی محمد

[illegible]   ابراهیم   محمود علی اکبر   عبد [illegible]   [illegible]

[illegible]   کوچک خان   عباس الله وردی   [illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]   [illegible]   [illegible]   [illegible]

محمود عبد الله   الله وردی   مختار   [illegible]   [illegible]

محمد   سلطان   محمد قلی   [illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]   [illegible]   [illegible]   [illegible]

جعفر   [illegible]   [illegible]   [illegible]   عبد [illegible]

[illegible]   [illegible]   [illegible]   [illegible]   [illegible]

ابراهیم   محمد علی   [illegible]   عباس   ابراهیم

[illegible]   علی   عبد الحسین   کریم   [illegible]

محمد ولد جعفر	شیخعلی شیخ	سلام علی اکبر شهرکان	اسدالله [illegible]	موسی خان [illegible]
اللهویردی [illegible] سلیم	سلطان محمد [illegible]	اللهویردی [illegible] شهرکان	عباس [illegible]	لالا [illegible] الماس
رضا علی	حسن محمد علی	عبد [illegible] حسین	جعفر [illegible] آقا بابا	میر عبدالله [illegible] هاشم
میر محمد عباس شهرکان	ملا محمد علی خان	رضا علی [illegible]	[illegible]	مصطفی [illegible]
اسدالله عبدالله	مولا [illegible]	محمد علی [illegible]	نصرالله [illegible]	نظر علی [illegible]
محمود علی اکبر	ملا ولد علی	عبدالله [illegible] خان	[illegible]	[illegible]
دلاور ابراهیم خان	محمد حسین محمد علی	عباس [illegible]	[illegible] علی [illegible]	علی محمد [illegible]
حاجی [illegible] شهرکان	محمد جعفر [illegible]	عباس [illegible] خان	[illegible]	[illegible]
علی [illegible]	نور محمد [illegible]	محمد ولد ابراهیم	ملا ولی محمد	عابدین [illegible]
[illegible] الله [illegible] خان	[illegible]	[illegible]	محمد ولد علی	[illegible]
میرزا [illegible]				

[illegible]

هو الله تعالی شأنه

کمترین بندگان درگاه ملایک سپاه کارپردازان دولت ... و سلاطین و نمایان از نگاه مبارکه از طایفه محترمه قرم
و متعهد شدیم در باب موادی قبض قراره تقسیم که از عبور اسیدولی فرانکوکس که جزء ... بعد
باشد الی آخر ... سلسله ... از جهات مبارکه ... کلاه فرنگیان ... در این کتابچه ثبت و ...
داده شده و امکان ... حاضر و موجود ... در نزد بندگان درگاه ... است هرگاه قبض
از قرارهای مزبور معیوب مفقود شود از عهده غرامت آن ... قرارها ... تمام و کمال حاضر و موجود داشته باشیم و هرگاه
... از قرارها ... مبارکه داده ... بندگان ...
قرارها ... قرارها مزبور داده ... بسپاریم ... الاکرام ...

تحریرا فی شهر رجب المرجب سنه ۱۲۶۳

اعلیحضرت

نایب ... نایب اول ... ولیعهد

حسب الامر

و تحویل که در این ورقات است...

لله الحمد

عباسقلی خان بیگ میرزا جعفر خان عباسعلی خان محمد حسن خان میرزا مهدی خان

میرزا نصرالله علی رضا خان خسرو خان سلطان محمد سلطان اسدالله خان سلطان

اسمعیل سلطان میرزا حسن سلطان عوض محمد بیگ عباس میرزا حسین بیگ

مراد بیگ نایب نورالله خان نایب اول رحیم بیگ قاسم خان نایب محمود خان نایب اول

عباس بیگ نایب اول مهدی بیگ علی مراد بیگ اسدالله خان میرزاده حبیب الله خان

ابراهیم بیگ الله ویردی بیگ ولی بیگ محمد علی بیگ کیخسرو بیگ

عبدالرضا بیگ میرزا محمد حسین رشید خان بیگ عبدالعلی علی حسین بیگ

صفی یار بیگ لام علی بیگ عبدالله بیگ میرزا بیگ جهانگیر بیگ

حسین بیگ عبدالرزاق بیگ خسرو بیگ حسین بیگ علی کرم بیگ

حاجی بابا حیدر بیگ اصغر سعادت بیگ میرزا آقا کاظم ولی محمد بیگ

الله ویردی بیگ جهان گیر بیگ جعفر بیگ میرزا محمد بیگ علی بیگ الله ویردی

نوروز بیگ رحیم بیگ سلطان علی بیگ ابوالحسن بیگ میرزا علی بیگ علیمراد بیگ

نمره ...

بخشعلی یار بیگ فریدون بیگ ولی بیگ لام محمد بیگ حاجی محمد بیگ

علیمیرزا بیگ شاه محمد بیگ حاجی جبر بیگ غلامرضا بیگ محمد بیگ

حسنعلی بیگ ابراهیم بیگ سلطان بیگ اصلان بیگ رحیم علی بیگ

نظرعلی بیگ محمد ابراهیم بیگ شاه محمد بیگ رحیم امیر حسن

اسعد خسرو خان ... میرزا علی بیگ

محراب بیگ حاتم سلطان احمد خان جهان گیر عبدالله کرمعلی رستم

حاجی لا کرمعلی عبدالعلی محمد سعادتعلی عبدالرب وسعتعلی خان

کرمعلی حسین لالا ملک عبدالله وسعتعلی قربان سلطانعلی میرزا

عبدالعلی محمد اسعد خسرو خان مهدی مصطفی کلبعلی اصلان بیگ عباسعلی رضاقلی

حاجی علی حاجی عبدالله لا محمد یار محمد سلطان محمد حاجی محمد علی مراد

حسنعلی محمد ملا علی محمد محمد علی سلطان میرزا علی محمد مصطفی حسنعلی

حسن ابوالقاسم اسمعیل علی اکبر میرزا ابراهیم رشید خان محمد میرزا

رضاقلی حمزه عزت الله خان ... اسمعیل علیخان محمد

علیخان میر اسد محمد اصغر کریم محمد محمد عباس ...

ابراهیم ابوالمعصوم دلیجان محمد صادق الله بخش حسن محمد حسنعلی علیرضا ابراهیم

علی ابوالمعصوم عظیم ابراهیم علیمردان علی اکبر حسنعلی محمد حسن

علیمیرزا محمد میرزا وسعتعلی رحیم سبزعلی محمد رحیم کریم علی محمد

محمد ولد میرزا قلی وردی بیک محمد سلیم شریف محمد تقی محمد صادق ابراهیم بیک

نادر علی میرزا محمد حسین علی قاسم میرزا جان میرزا عبدالله جان رضا حسن

علی اکبر مصطفی قلی عبدالغفار ابوطالب ولد و لعل علی عسکر دین محمد عباس بابا

رحیم علی بیک عبدالرحیم بیک محمد رضا ابراهیم محمد علی رضا عبدالله محمد

سعد علی محمد باقر اسدالله حسن محمد جعفر جعفر قلی خان محمد علی

محمد باقر اسکندر صادق عبدالله محمد حسین احمد جهان بخش کریم عبدالصالح

میرزا ابراهیم محمد بابا کریم کریم الله سلطان صادق جان بیک عبدالرحیم بیک

محمد باقر کریم عبدالکریم محمد میرزا محمد بیک محمد تقی محمد حسین قاسم علی

ابوالمعصوم شاه ولد رحیم سعد علی جعفر قلی احمد

محمد علی مصطفی علی اکبر علی اصغر نور محمد محمد نور علی

طالب علی عبدالصمد محراب رحیم علی اصغر اسکندر عزیز مطلب

فتح علی مراد علی رمضان مرتضی قلی اسدالله

میرزا ابراهیم محمد علی رمضان علی محمد صادق

نور محمد حاجی علی بابا ابوالحسن ابوطالب محمد ابراهیم رحیم

رسول محمد بابا محمد محمد قاسم حیدر ابوالحسن

یعقوب علی اسد حیدر محمد ولی اسدالله خان رجب علی

قاسم حسین محمد عبدالله محمد ابراهیم قاسم علی

کرم علی محمد عبدالله اسکندر شکرالله نور علی رحیم

حیدر وردی قاسم علی احمد مراد رمضان علی قلی

حسین جعفر علی محمد هادی شیخ محمد رحیم بابا خان

قربان علی بیک عبدالرسول رمضان عبدالله بیگ قاسم رحیم

علی قلی دین محمد نادر علی محمد فرج الله حبیب الله غفار حسین علی

رسول عبدالعلی عبدالعلی ابراهیم ابراهیم بیک علی محمد عباس علی

علی قربان قاسم علی بیک سبحان قاسم عبدالغفار میرزا ولد نوروز علی

رضا علی قلی علی رضا حسن علی الله وردی خان رمضان علی

الله وردی مصطفی قلی عباس حسین فتح علی محمد الله وردی

علی اصغر حاجی محمد الله علی میر علی رشید عباس علی

حسن علی جان محمد حبیب الله جعفر علی کریم

محمد حسین سرعلی فرج الله کاظم الله وردی

شکرالله محمد جعفر احمد محمد محمد علی لطف علی رحیم

محمد باقر علی قلی محمد ابراهیم حیدر عبدالرحیم مهدی قلی محمد رضا عبدالله

جعفر اسلام نصرالله میرزا محمد جان بهرام حاجی محمد نعیم

محمد علی علی محمد حسین علی ابوالحسن لطف علی میرزا جان

عبدالحسین محمد حسین محمد جعفر شیر علی محمد جعفر الله وردی

حیدر احمد مهدی محمد رضا ابوالقاسم مهدی

یوسف علی ابوطالب لاله حسین ملک محمد قاسم

علی اکبر صادق علیمراد محمد هاشم فرج الله محمد باقر کرم

علی بابا کریم حاجی محمد عظیم میرزا رضا نصرالله قاسم

کریم حاجی محمد علی میرزا ولد میرزا جان ابراهیم خان جعفر قلی رسول محراب

صادق علی محمد علی محمد حسین عبدالحسین عبدالله عباس الله وردی

حسن محمود سلطان کاظم علی جان سهراب محراب حیدر الله وردی هادی محمد صادق

علی حسین محمد حسین حسین رضا حاجی مراد محمد علی علی حسین

رسیده

[illegible]

علیمراد ولد علی	اسمعیل علی	قربانعلی نقی	مطلب علی نقی	شهریار علی
عباس یوسف	الله وردی میرزا	ابراهیم محمد رضا	محمد تقی الله وردی	اصلان اکبر
محمد جان باباجان	مهدی علی حسینعلی	عظیم محمد رضا بیک	محمد ابراهیم کاظم	محمد قاسم
اسمعیل کاظم	نورعلی یوسف	عبدالله صالح	عبدالله محمد عزیز	مرادعلی علاالدین
کلبعلی پور جعفر ولد ناظم	کل محمد ولد علی	فرج الله کاظم	محمد محمد	رضا علی اکبر
قهرمان جان کمان	نجف بابا	عطار اشرف	محمد جعفر اسد	غلامحسین علی
کل محمد ...	رابعلی یار	محمد حسین مرادعلی	محمد علی اسمعیل	محمد حسین حسن
محمد هاشم زمان	حسین ولد آقا	میرزا علی عبدالعلی	علی محمد علیار	محمد صفی ولد کریم
رجب اسدالله	محمد علی الله وردی	غلام ...	علی علی قنبر	خداوردی [illegible]
بابا عبدالله	محمد علی کاظم	نوروز علی اسمعیل	علیشاه رضا	[illegible]
فتح الله جان حسینعلی جان	عباسعلی لطفعلی	حبیب میرزا	کاظم اسمعیل	اسمعیل محمد علی
حیدر علیجان [illegible]	ناصر علی شیر علی	منصور علی	ابراهیم [illegible]	محمد [illegible]
محمد ابراهیم رحیم	ابوالقاسم [illegible]	میرزا علیمراد	خداداد قنبر	سلطانعلی میرزا
الله مراد مهدی	محمد جعفری	اسدالله محمد حسین بیک	حسینعلی اسلام	علیمردان مراد جان
مراد جان علی	عبدالغفار حسینعلی	حاجی علی محمد حسن	قنبر محمد یار سلطان	حسینعلی اللهیار
حسینعلی اللهیار	جعفر قلی الله وردی	رحیم محمد حسن	عبدالرحیم [illegible]	حاجی محمد [illegible]
[illegible] علی محمد	رمضان حیدر	شیر محمد جان [illegible] سلطان	[illegible] یار کریمعلی	آقا حسن [illegible]
علیار حسن	[illegible] محمد رضا	کاظم ابراهیم	محمد علی [illegible]	صفر علی [illegible]
معصوم رحیم	رحیم محمد علیخان	خالقعلی حسینعلی	محمد حسین لطفعلی	صفر [illegible] عباس
علی اکبر داود	محمد علی زین العابدین	حق محمد محمد	رحیم اسمعیل	یوسف [illegible]
محمد حسین [illegible]	الله وردی حاجی [illegible]	یعقوب علی مراد	حسن جان [illegible]	محمد هاشم [illegible]

[illegible]

۱۲۵

هو الله تعالی شأنه

کمترین بندگان درگاه خلایق پناه کارپرداز سرهنگ ... ایران و سلاطین و ... درگاه مبارکه از طایفه عرقاتی
قبضه قراولی که از ... که از اول جمع ... محرم و متعهد شدیم در ... بوارانی
الی آخر ... سیلان ... از جیبه خانه مبارکه دار الخلافه ... مفصله که اسامی آنها در این کتابچه ثبت و مشروح است
داده شده و کمال ... که هرگاه
قبضه از قراولها ... معیوب ... از عهده ... آن ... قراولها ... تمام و کمال ...
داشته باشیم و هرگاه ... باطلاع ... بیت ... جیبه خانه مبارکه ... داده ... کریم و ...
از ... مفصله کیفیت ... قراولها ... قراولها ... داده و ... الامر ... فرمانه مبارکه ...
... نوشته شد ... تحریرا فی شهر رجب المرجب سنه ۱۲۰۳

۱۲۶

گرجی

و بحال ... در ... صاحب ... و ... قراره کرده

عبدالله بیگ برادر | مصطفی سلطان | عباس بیگ ... | غلام ... برادر | ... میرزا بیگ ...

رحمت الله بیگ برادر | ... بیگ | ... بیگ | میرزا نصرالله ... | جعفر ... بیگ

میرزا ... فرج الله | عبدالعلی بیگ | صادق سلطان | علی رضا بیگ | شهباز خان سلطان

عبدالعظیم ... سلطان | محمد سلیم بیگ برادر | بهرام خان سلطان | میرزا ...

ولکا

طالب بیگ | شریف بیگ | سبحان بیگ | محمد امین بیگ | ... بیگ

... بیگ | فتح الله بیگ | محمد کاظم | صفدر خان | مصطفی بیگ

سرحد

... بیگ | کاظم بیگ | مهدی بیگ | ... بیگ | عباس بیگ ...

حاتم بیگ | ... پناه | ... بیگ

محمد ابراهیم بیگ | فیض الله ... | سلیم صفی | علی اکبر ... خان | ...

بهرام علی میرزا | ... | ... محمد ... خان | اللهیار ... | ... محمد ... بیگ

رستم ولی | ... خان | بهمن ... | محمد ... چی | ...

ما جان شیر علی ملای عرب کاظم سحف لطیف کریمان علی محمد رحیم قاسم
مهدی کاکا کلبعلی میرزا ورود علی مراد سلمان علی محمد احمد حسن مراد
علی‌حسین مسیح محمد صفر علی سلطان یار محمد ملک محمد حسن علی وردی بهرام محمد حسن جان
سعید محمد عبدالکریم عباس علی حاجی قاسم علی وردی الله وردی علی وردی نصرالله علی وردی
محمد تقی علی محمد محمد تقی علی پاشا حاجی محمد کاظم بیک محمد قربان علی علی یار معصوم
صفر جان میر محمد علی محمد ولد اسعد میرزا احمد محمد میرزا علی اکبر علی وردی صفی محمد حسن میر محمد میرزا
عباس صفی جان یحیی محمد علی مرد معصوم محسن علیجان شیخ الله محمد جان سهراب
عبدالحسین حیدر قلی محمد میرزا ولد کریم کریم کاظم محمد صادق شیر محمد محمد کریم صفر
عبدالرحیم رمضان سید علی سید علی مراد سبز علی عرب علی بابا پاشا مراد لطفعلی
حسینعلی قاسمعلی سیفعلی قاسمعلی محمد صالح محمد رفیق علی نظر علی اصغر محمد باقر ولد علی
مولان سبحان عاشق علی عبدالله هاشم کاظم کلبعلی ولد اسمعلی شیخعلی معصوم جان.
میر محمد یار محمد نوروز حسن مراد قلی اسمعلی علی حسین ولی فتحعلی الله ویردی
[illegible] علی محمد قاسم شیر محمد میر محمد شاه محمد قاسمعلی قاسم علی اکبر
محمد کاظم عبدالمحمد صفر ولی کریمعلی حسین میرزا جان عوض جان علی عسکر علام
شاه ویس کریم علی محمد علی کرم محمد عبدالله بیک محمد زکی کاکا ویس محمد خدا کرم
شیخعلی مهدی فتحعلی میر علی رستم کرمان عزیز ملک محمد باقر احمد خان
محمد باقر نظر علی محمد یار میرزا جان عظیم محمود علی قنبر علی بخش محمد شیر علی
اسلام محمد ولد رشید ملک محمد ولی محمد میرزا صفی یار محمد مراد نظر علی زین محمد
عرب اسمعلی اسفندیار بابا سلیم عبدالله نوروز علی مراد علی همت ولی
میرزا جان حسینعلی هاشم خانه علی عسکر محمد مهدی ولد مراد کریمعلی حسین علی
محمد قاسم رسیع حیدر ولد نذر عباس محمد درانشا یار محمد حمزه الله ویردی

محمد الله [illegible]

محمد جعفر یوسف خان محمد شیر محمد آقا میرزا یار محمد احمد بیک قاسم محمد قاسم محمد خان
میر محمد لطفعلی حسینعلی محمد علی محمد ابراهیم میرزا قاسم معصوم قاسم امیر اسلام طاهر
عبدالله بیک مراد نظر علی مولا نظر علی پیر محمد ملک محمد پیر محمد ذوالفقار ولد حاجی علی
ولی محمد شیر علی نصرالله عبدالکریم میر محمد محمد جوان ولد شهبار علی ولد شیر مراد
اصلان مهدی حسینعلی قاسم معصوم علی صفر علی محمد مراد سهراب بهرام
کریمعلی میر محمد فتح الله جانور محمد قاسم الله پناه محمد اسماعیل صالح احمد محمد رضا
علی محمد قره حیدر ولد علیجان صفی یار احمد مراد بیک رجب شاه محمد عزیز محمد
عبدل جان ولد رمضان فتحعلی بهرام نصرالله لطفعلی علی عبدالرحیم بیک محمد تقی حسن
اسعید یار صفی یار محمد حسن محمد صادق نصرالله نظر ویس محمد میرزا علیم الله محمد صادق محمد رفیع
حاتم قاسم عباسعلی محمد رضا سید حسینعلی میر صادق سید محمود سه حام تهوری [illegible]
صفی ولد ملک عباسعلی عبدالعلی یوسف ولد حلیم مولا قلی اسمان علیجان عباس
عباس میر محمد حیدر ولد مراد حاجی محمد حسن ملک محمد رمضان محمد علی قاسمعلی
سید ولی محمد مراد صفی یار مختار حسینعلی بابا علی نور علی رضا رستم ولد الله‌خان
عبدالحسین ولد علی بهرام قبار محمد قاسم حیدر خان کریمعلی محمد رضا شهبار عرب
فرج الله اسد خان علی حسین عیسی علی رضا رجب محمد قاسم رمضان سید قربان معصوم
سید محمد سید ولی سید ابراهیم رضا سید شاه محمد علی محمد ولد محمد تراب معصوم
حسینعلی محمد علیجان ولد حسینعلی محمد جان رمضان سکندر بابا محمد سبحان برخوردار
محمد تقی نور محمد محمد یار سهوار نور محمد اسکندر طهماسب ولد رزاز صفر قاسمعلی
محمد تقی محمد صادق عبدالله محمد رفیع طاهر محمد رفیع سید تراب میرزا علی صحبت شاه محمد
اللهوردی رمضان محمد قاسم محمد خان کلبعلی محمد صادق محمد قاسم مظفر ملک محمد بهرام
بابا محمد اسکندر محمد مراد محمد یار علیمیر شاه محمد علی محمد ولد محمد عبدالعزیز
اسدالله محمد زمان پاشا بیک حمزه بیک کلبعلی

هوالکافی

کمترین بندگان درگاه خلایق پناه بادوام و سلاطین وآشیان تکیه مبارکه از خلایق کردی و ذهب

128 مولدی قبضه قرار نامه که از بنده حرف قولی که روز فرودن که ابن سال بهجری بعد تنبیدالی آخر

هزار شصت سیلان از جبه خانه مبارکه دارالخلافه بر کسان مخصوصه که اسامی آنها در این کتابچه قبت و تسلیم است داده شده

واسمال در نزد احاله و فرزند آنها حاضر و موجود و فی مجیقه در نزد بندگان درگاه رسم گردیده است که هرگاه قبضه از قرارهای مرقوم

معیوب و مفقود شود از عهده غرامت آن بر آیم هر یکی نمونه قرارها پنج عیب و نقص تمام و کمال برده انکسر و نقصان حاضر و آشته باشیم

و هرگاه اسقاط شود انشاء الله باطلاع اولیای دولت جاوید آیت بجبه خانه مبارکه داده عوض بگیریم و چنانکه از ولایت مختلفه

قوه شود قراره او را تحویل نموده قرارها را داده و جبه خانه داده و ثبت الله مرقوم خانه مبارکه لکم بایم و در قرار دین اقرار

که نوشته شد است کلف نیاوریم کتر را تحریر رجب المرجب سنه ١٢٤٣

باور

شار بات بات

همه‌دار

[illegible] دولت [illegible] صاحب منصبان و [illegible]

[illegible]

لاچان یاور	لودر سلطان	پاشاخان سلطان	سرعلیخان [illegible]	محمد صادق خان سلطان
حسین بیک یاور سوم	شیرعلی بیک [illegible]	عظیمان بیک [illegible]	زمان بیک [illegible]	رضا [illegible] بیک [illegible]
نصرالله خان	سلطان بیک بهادر	لاچان بیک	علی بیک [illegible]	میرزا جعفر خان

رستم بیک [illegible]	عبدالله بیک	محمدعلی بیک [illegible]	فرهاد بیک	صفرعلی بیک
مرتضی بیک				

[illegible]

سید حبیب بهاری	شیخ قربان	محمد ابن معصوم	عبدالله عبدل	ابوالقاسم حسین
مراد صحیح	حسن شریف	حاجی ولد محمد علی	یوسف رمضان	زین العابدین حسین
تقی حسین	کاظم شعبان	جعفر علی اکبر علی	ولی اروج	ابوالقاسم [illegible]
حمزه علی اکبر	نجف نوروز	مهدی محمد علی	شاه محمد [illegible]	محمد حسین [illegible]
میرزا ولد زین العابدین	علی محمد جعفر خان	داراب یوسف	[illegible] جعفر علی	مراد [illegible]
حیدر رستم	بهرام [illegible]	تقی حسن	[illegible]	کریم کرم
شهباز قربان	حسنعلی [illegible]	قهرمان [illegible]	صفرعلی [illegible]	محمد بیک [illegible]
تقی باقر	محمدعلی [illegible]	[illegible]	نصرالله عبدل	رضا علی [illegible]

ملک شورجی ملا ابراهیم	محمد علی شورجی	مستان حاجی شاه	شیخ علی بابا	محمد حسین کلعلی
حاجی علی بهار	ابراهیم جیران	جبار صفر علی	صفر علی القدر علی	سلیم رحیم
طاهر خان یوسف	علا علی اسماعیل	تحشیار محمد علی	قاسم حسن	قاسم صادق
الله کرم کلعلی	جعفر لالا	حمید رحیم	علی محمد	حسن سبحان
حسینعلی معصوم	حسینعلی نوروز خان	سلیمان ملک محمد	عبد المحمد نور محمد	نوروز اللهوردی
یوسف ملا علی	نوروز حسینعلی	محمد مهدی مراد صفا	طاهر خان اهلان	صفر خان محمد مراد
محمد علی قاسم علی	محمد عبد الرضا	رضا عسکر	عبد المهدی نوروزی	[illegible]
سعد محمد موسی رضا	مراد علی محمد	لا علی رسول	خضر علی محمد مهدی	ابوطالب نور علی
کل اسد الله	حسن غلامحسین ملا ابراهیم	عبد المحمد شورجی	نوروز لا رحیم	سعد محمد [illegible]
یوسف قاسم	سکر یوسف علی	رحیم لا محمد	محمد ولی علی	محمد ولی محمد علی
شاه محمد علی	ابوالقاسم کرم	مبارک کاظم	کلعلی حسینعلی	غلامرضا عسکر علی
نوروز علی صفر علی	محمد صفر اولیا	محمد علی قاسم علی	محمد مراد علی	محمد امین حسن خان
نصر الله سهراب	خسرو سعید خان	[illegible] رحیم	[illegible] صفر علی	محمد علی حسینعلی
اسمعیل علی مراد	محمد حسین خان	عبد العظیم کاظم	رسول جویوری	میرزا اسد الله سلطان
[illegible] جمشید	محمد علی حیدر	درویش علی عسکر	سهراب حسن خان	ابوالحسن سلطان محمد
ابوالحسن محمد حسن	حسن محمد [illegible]	محمد علی [illegible]	علی میر ابو علی میرزا	حسینعلی حاکم
[illegible]	اسمعیل تقی علی	جبار عطار	میرزا علی [illegible]	شیر محمد [illegible]
شیر محمد محمد علی	محمد حسن [illegible]	رحیم علی [illegible]	قربانعلی یوسف	رحیم حسن جان
قاسم عباس	قربانعلی محمد حسن	رجبعلی [illegible]	[illegible]	[illegible]
جعفر محمد علی	محمد قاسم ابراهیم	لا علی محمد [illegible]	میرزا بابا یار محمد	محمد رضا [illegible]
رجبعلی عباس	محمد مراد محمد کاظم	قربانعلی محمد ولی	عباس [illegible]	ابراهیم [illegible]
شیر محمد رمضان	[illegible]	محمد [illegible]	محمد علی [illegible]	[illegible] حسن خان
قربانعلی داد جان	شاه مراد نور الله	فرج الله [illegible]	سار خان محمد خان	عوض ملا علی
جعفر زکی	علی اصغر علی	[illegible]	[illegible]	[illegible]

محمد [illegible]

١٣٠

محمد صادق محمد	محمد نقی غلامرضا	عبد الله الله کرم	علی محمد حسینعلی	رحیم ابراهیم
حسن رشید	محمد علی اسد	کوچک خان [illegible]	[illegible]	رسول [illegible]
رضا قلی سلیم	حسن قربان			

تمام

همراه کمترین

کمترین بندگان درگاه خلایق پناه [illegible] و سلاطین و خوانین [illegible] کارخانه مبارکه از عطایای همدانی محترم و متعهد شدیم

قبضه قرار [illegible] که از [illegible] دولت [illegible] روز [illegible] سال [illegible] بیست و ... در باب مواری

الی آخر [illegible] میلادی از جبه خانه مبارکه دارالخلافه [illegible] معظله که [illegible] آنها در این کتابچه ثبت و مندرج است

داده شده و [illegible] در زر [illegible] آنها [illegible] موجود [illegible] در زر این بندگان درگاه رسم [illegible] است

قبضه از قرارها ای [illegible] از عهده [illegible] آن [illegible] ما فرد موجود داشتیم

درگاه [illegible] اوای [illegible] خانه مبارکه داده [illegible] کریم و چنانچه از [illegible]

[illegible] قرارها [illegible] داده و [illegible] خانه مبارکه [illegible] در این [illegible]

تحریرا فی شهر رجب المرجب [illegible]

[illegible] قراگوزلو

[illegible] صاحب [illegible] قرار [illegible]

سلطان عبدالله [illegible] محمد حسین [illegible]

[illegible] محمد [illegible] محمد [illegible]

ابراهیم میرزا | [illegible] | قاسم بهرام
محمد [illegible] هاشم | [illegible] | میرزا [illegible] | محمد علی [illegible]
اسدالله [illegible] | [illegible] | نوروز علی | [illegible]
محمد امین [illegible] | فرج الله [illegible] | شیخ محمد حسن | رضا [illegible] | الله‌یار احمد [illegible]
[illegible] | [illegible] | محمد [illegible] | نعیم [illegible]
علی [illegible] | [illegible] | محمد حسن [illegible] | عبدالله [illegible]
نورالله [illegible] | احمد [illegible] | محمد حسین [illegible] | [illegible]
محمد حسین [illegible] | [illegible] | ابراهیم [illegible] | محمد رحیم [illegible]
محمد علی میرزا [illegible] | [illegible] | علی [illegible] | محمد قاسم [illegible]
لطفعلی [illegible] | محمد علی [illegible] | [illegible] | [illegible]
آقا علی [illegible] | اسدالله [illegible] | [illegible] | رحیم [illegible]
حسین [illegible] | محمد حسین [illegible] | [illegible] محمد کریم | سلطان [illegible] | [illegible]
علی حسین [illegible] | [illegible] | [illegible] | آقا محمد حسین

ملک محمد جابوری	حسینعلی محمد قلی	مرتضی قلی حسنعلی	مولا قاسم لالا	صاحب یار قلی
نورالله فرج الله	قاسم نزلان	قربان طوطاب	اسلام خان بیگ	کریم خان محمد
علیخان حسن	سلطانعلی عزیزالله	محمد صالح محمد کریم	رجب محمد	علیقلی رستم
محمد مراد شهباز	میرزا ادریس	جراح بیگ	جعفر طاهر	عباس بیگ
حسینعلی کار	محراب فرم	نظر علی محمد	ملا اسمعیل	نقی حسین
محمد قاسم لالا	محمد میرزا باقر	اسدالله جعفر	علیخان محمد کریم	رحیم محمد
حسین بیگ	محمد حسین نصرالله	سهراب ملاقاسم	علیخان پسر علی	ابو المعصوم علیخان
سلطانعلی عبدالله قلی	کریم	حسینعلی محمد	حمزه خان لالا	مصطفی اردلادی
حاجی محمد میر محمد	نظر علی بیگ	محمد حسین حسینعلی	حیدر رجعلی	علیخان محمد کریم
عطار مهدی	عبد الحسین رجبعلی	فرج الله اشتم	اسمعیل میرزا	حمزه خان بابا
سهراب ملا قاسم	میرزا خان بابا			

السلام ...

۱۳۲

هو الله تعالی

کمترین بندگان درگاه خلایق پناه کارپردازان و مستوفیان و نویسندگان کتابخانه مبارکه در خطابه فراگرفته تقریر و تعهد شدیم

در باب سوارزی قبضه قرار داده نقاشی کلاه نمد و حوالات و تولیت که آخر سال ... باشد الی آخر

هر بلند تنبلای ... از جمله کتابخانه مبارکه دارالخلافه برتیان مفصله که اسامی آنها در این کتابچه ثبت و مشروح است داده شده

و کمال درزه آماده و افراد آنها ... موجود است و هیچگونه در نزد نسبت کان درگاه تزیین است هرگاه قبضه از قرار اصل

بروز معلوم شود از عهده غرامت آن کتاره عوض الف حرزه قرار با پیچ و نقش تمام و کمال ... موجود داشته باشیم

و هرگاه ... طایفه ... اطلاع ... جا به جا ... کتابخانه مبارکه داده بمعرض کرام و چاکر ازو کتابی مفصله

کیفر مورد شده قرارها اولیا ... هر ... قرارها ... داده و ثبت الفبرقر خانه مبارکه ... دارم قرار ... کنند ...

تحریرا فی ... رجب المرجب سنه ۱۲۶۳

افشار یکشلو

و بعضی که در این دولت ابد مدت اطلاع صاحب منصبان ایشان داده نشده

الله ...

باقر خان باور   ولی بیک   عبدالله بیک   علی بیک   میرزا رضا سلطان

میرزا رضا مبارک   میرزا آقا خان

ابراهیم خان   محمد حسین خان   عسکر چوپورچی   قلیچ علی   محمد علی جعفر

بابا ولد نظر   کریم قلی   یوسف حسن   اسمعیل حسن   علامحسن ابیوردی

رحیم علیان   علی محمد رستم   محمد ابن محمد رحیم   پیرام ولد سلطان   یوسف آقا

بابا حسن   میرزا وحید خان   جعفر استاجلو   حسن ابیوردی   نوروز خان

یوسف اللهوردی   محمد رحیم حسین خان   علی وردی اللهوردی   محمد قاسم محمد علیان   آقا خان

حسین چپورچی   میرزا محمد جعفر خان   عبدالله   جعفر خان خوش خان   کریم علی رمضان

محمد مهدی   حسن علی   مهدی عبدالله   رشید حسن   علی خان بیک

کاظم حسن   اکبر   قلیچ آقا   مراد علی جعفر   محمد رمضان

فتح الله چپورچی   محمد ولد باقر   علی سلطان   ولی الله   کلب علی غلام علی

نصرالله عبدالله خان   مهدی علی   محمد شریف اللهوردی   علی بیک   شاه علی محمد

حسین خان کریمان   ولی ایمی   قاسم محمد صادق   عبدالله محمد باقر   شیر محمد

میرزا رضا موسی رضا   اللهوردی   محمد عباس   قاسم   نجف ولد

محمد ابوطالب   لاله صرار   چلپ الله وردی   محمد علی محمد خان   رحیم کریمان

لاله خان

لاله خان ابیوردی   داداش محمد سلطان   احمد بیک علی خان   شیخ علی نودر   شعبان موسی رضا

مطلب جعفر خان   محمد کریم حسن   علی نظر ولد ابیوردی   بهمن علی   عرب علی ابراهیم

قربان عباس چپورچی   ولی ابیوردی چپورچی   اللهوردی بیک   سهراب ابراهیم بیک   سهراب جعفر بیک

حمزه علی باقر   لاله وردی محمد   کریم علی بیک   کوچک حسن   حسن جعفر بیک

حیدر علی محمد   محمد ولد سلمان   اسمعیل حسن   حسین خان ایوب   محمد صادق

ملک محمد شریف   محمد علی بیک   آقا محمد قاسم   محمد شریف محمد حسین   اسدالله خان

محمد عباس   لاله وردی محمد   نوروز علی محمد   محمد عبدالله   یوسف علی رمضان

صفی علی ولد ابیوردی   اسدالله خان   اسمعیل شریف   محمد حسین کریم خان   محمد ولی

کریم قلی   الله قلی چپورچی   اللهوردی   عبدالرضا سلطان   محمد حسین محمد کاظم

کوچک خان محمد حسین   محمد علی   باقر علی   علی نقی

خیرالله لاله وردی   زین العابدین محمد حسین خان

...

ارباب نسقچی

و نسقچیانی که در این دولت ابد مدت بعز اطلاع صاحب منصبان و پیشتر اولا کرده

ثالث ابراهیم بیک سر دسته

حسن حسین بیک	محمد جعفر	جعفر محمد حسین	میرزا محمد رضا	میرزا جان آقا جان
احمد ابراهیم	شعبان حسین	عباس محمد بیک	حسین احمد	رضا محمد
رحیم آقا	اسمعیل	رضا علی	لطفعلی محمد جعفر	ابراهیم عزیز
محمد مهدی	میر مهدی	اسدالله	محمد حسین	علی اصغر
رضا الله محمد	عباس محمد	ولی محمد	رضا	حاجی اسمعیل محمد
		محمد صالح	شیخ علی	رضا ولد جعفر

برات نامه

کمترین بندگان درگاه خلایق پناه و سلاطین و بیوتات مبارکه از طایفه قشقایی
قبضه قراولی که از جمله دولت که آخر سال چی‌ئیل
قرار و متعهد شده‌ایم در باب سواری

الی آخر ... بیلاقات از جمله مبارکه ... در این کتابچه ثبت و سلاح
داده شده و اکال ... و افراد آنها حاضر و موجود است ... در نزد بندگان درگاه رسم گردیده است

هر گاه قبضه از قراولهای مزبور معیوب ... عوض از جمله قراولها ...
و کال حاضر شده و هر گاه ... اطلاع ... داده
حکیم و چاپار ... قراولها ... داده و ثبت
مبارکه ... تحریراً فی شهر رجب المرجب ۱۲۳۴

هو الکافی

کمترین بندگان درگاه خلایق پناه سلاطین دستگاه ... که از طایفه ارامنه ... عرض می‌رساند ...

قریه ... که در ... مقصود ... آنها در ... است ...

... سال ... الی آخر ... شده ... درین ... آنها ...

... بندگان درگاه برسم ... هر کاه ... مرزا ... معروض ... قریه ...

تمام ... داشته باشم در درگاه ... امید ... حکم ...

... مبارک ... الامر

[illegible]

[illegible]

بهاء
توجیهات

توجیهاتی که در این ولایت بالمناصفه صاحب‌اختیار و مشارٌالیه قرار گرفته

محمد سلطان ... میرزا محمد ... قرار ... کرده

مرقوم آنکه عالیجاه

کمترین بندگان درگاه ملایک‌اشتباه صاحبقران ... که از طایفه اصفهانی ... متعهد شده‌ام ... قراردادی که از ... که ... از جهت ... بنده درگاه ... هرگاه ... از ... و هرگاه ... فرمان ... که ...

بعنوان

توجیهاتی که در این ولایت بغیر ... صاحب‌اختیار و مشارٌالیه قرار گرفته

ابراهیم ولد میرزا	محمد ولد ابوطالب	قاسم ابراهیم	قاسم علی	ابوطالب ...
عباس میرزا	یحیی ابراهیم	لالا ابوطالب	غلام صالح	...
حسین ...	علی طاهر	نصرالله شیخ محمد	ابوطالب ابراهیم	قاسم ...
حسین محمد	حسین ابراهیم	کاظم اکبر		

هو الله تعالی شأنه

که این بندگان درگاه خلایق پناه صاحب ... از طایفه ... قوم ... متعهد شدیم در باب موادی

قبضه قراره که از بدو دولت ... که ... سال ... الی آخر ... ... ارجمند ... که

دارا ... بوتیجان ... این ... کتابچه ... سند ... داده شده ... دست ... آماده ... داراند ...

و ... دو ... بجهت ... بندگان ... قبضه از قرار ... معیوب ... متعهد ... از ...

عوض از ... قرار ... تمام ... بندگان ... درگاه ... اعلی ... ارادتی ...

آیت ... داده ... قرار ... مقرر ... قرار ... داده ...

بر ... بر ... از قراری ... نوشته شد ... ماه رجب ... ۱۲۷۳

... وردی

... صاحبان ... [illegible]

... گماشته فراره

زین العابدین بیک ... | عباس ابراهیم | صفر حیدر | حسن ... محمد | باقر محمد

باقر نوروز | شیر محمد | غلام محمد حسین | علی شبوی ... | طالب علی ...

کریم اللهوردی

هو الله تعالی شأنه

کمترین بندگان درگاه خلایق پناه صاحب منصبان توپخانه مبارکه از طایفه زرندی هستیم و متعهد شده‌ایم در باب سواری

قبضه قرار [illegible] که از ابتدا دولت روزافزون که از سال [illegible] از بدایت الی آخر [illegible]

مبارکه دارالخلافه توپچیان منصوب [illegible] آنجا [illegible] است داده شده [illegible] آگاه [illegible]

و [illegible] بندگان درگاه [illegible] هر گاه [illegible] از [illegible] بر آن

عوض از [illegible] هرگاه [illegible] اطلاع [illegible] مبارکه داده عوض [illegible]

و کلال [illegible] و [illegible] نشیم و چنانچه [illegible] [illegible] [illegible]

سایه [illegible] شکر [illegible] داریم [illegible] تحریراً فی شهر رجب المرجب سنه ١٢٦٢

کس ایشان ...

از ثبت و حکایه که ازین ... [illegible]

میرزا محمد جان سلطان	نور محمد بیک ...	میرزا آقا ...	میرزا مولان ...	... بیک ...
حسین بیک ...	الله ... بیک	ابراهیم بیک		

حسین خان احمد	تقی رضا علی	عظیم خان اکبر	پیر طاهر اصغر	محمد حسین عابدین
سلیم رمضان	محمد علی اسد بیک	حسینعلی نوروز	محمد صادق محمد جعفر	جلال رضا علی
بیگلر خان محمد	ملک اللهوردی	محمد علی الیاس	[illegible]	[illegible]
... مهدی ... حسن	نصرالله ...	علی کرم علی اکرم	عباس صفر	علی کاظم
قربانعلی ...	کیخسرو صفر	عبدالله ...	خداویس الله ویس	... شعبان
صفی ...	نظر خان اللهوردی	... علی	محمد کریم کرم	کریم اویس ...
کاووس شاه ویس	... الیاس	محمد علی ...	حمزه خان رمضان	رحیم قربان
مراد خان محمد	صفر خان بهرام	کریم احمد	... حسین	نظر علی اللهوردی
حسین علی حسن	... محمد شاه محمد	باباجان محمد ...	یار محمد ... محمد	فتح الله ...
احمد عبدالله	غلامعلی ...	محمد باقر محمد ...	...	حسین ...
خانم حسین جان	حبیب الله نصرالله	رمضان جعفر	...	...
فرج شیرزاد	میرزا حسین ...	علی محمد احمد	کرمعلی قربانعلی	... علی محمد
صادق محمد	رحمن ... محمد	محمد ...	غلام یوسف	... محمد

نخرم

فرج رحیم	ولی بابا	محمد علی نوروز	نصرالله ...	...
حاتم ...	جعفر خان علی	علی محمد نوروز	موسی ...	تقی ...
رستم قنبر	رضا علی نظر علی	...	غلام رضا ...	محمد ...
نوروز خان محمد	ملک اللهوردی	کربلائی تقی	حسن میرزا	خان محمد ...
اسمعیل رجبعلی	محمد جان بابا	علی عابد	کرمعلی قربانعلی	تقی رضا علی
خداویس اللهویس	حسن حسین	محمد باقر ...	...	محمد ...
مهدیخان ...	نجف وجه	جعفر ...	...	...
محمد علی ...	... محمد سلیمان			

هو الکافی

کمترین بندگان درگاه خلایق پناه ... و سلاطین و ... که از طایفه کرمانشاهی ... و متعهد شده‌ایم

قبضه قراره که از ... فرستاده که از ... بوده الی آخر

دو ... ماه ... نوازی

هر ... سلاطین ... از جانب مبارکه ... که اسامی آنها در این کتابچه ثبت و مندرج است داده شد

و کمال ... و ... ادار ... و جوهات ... کتابچه در ... درگاه ... است هر گاه قبضه ...

قراره معیوب ... عهده ... آن ... عوض ادا ... قراره ... و ... تمام و کمال ... موجود داشته

باشیم و هرگاه ... شود ... با اطلاع اولیای دولت ... کتابچه ... که داده ... کرده ... نخواهد بود

مقبول ... قراره ... داده ... مبارکه ... و ... و ... التزام ...

تحریراً فی شهر رجب المرجب ۱۲۶۲

شیرازی داد و الوردی

درگاه مبارک ...

عباس خان سلطان | میرزا صالح الله ... | کربلائی ... | ابراهیم خان ... | محمد ...

میرزا بابا ...

رجب محمد علی	تقی ادی	لطفعلی خان عباس آقای	علی عسکر رمضان	
حسین سبحان	علیکرم عبدالحسین	اشم رضا	اکبر حسن	علیرضا علی ...
جمال جعفر	علی محمد حاجی محمد	امیر محمد	مهدی عبدالرحیم	قربانعلی رمضان
شنبه ... حسین	علی کرمعلی	ملیجان ...	صالح حسین	صادق ...
شریف میرزا علی	آقا بابا محمد علی	میرزا ولی محمد	نظر قاسم	رضا علی قربانعلی
شیخ جمعه ...	محمد صادق	عزیز مهدی	جعفر محمد	حسین رفیع
حیدر حسین	حاجی رجب	حسن ...	رحیم محمد علی	حسن ...
جمعه عبدالله	شریف رفیع	علی محمد حسین	آقا بابا علی ...	حسن ...

انفادی فارس ... مبارک

توسط حاجی جعفر سلیمان ... العالم ...

بتوسط چاپچی ... پیک باوردن طالبه بهار ... بتاریخ شهر شوال المکرم سنه [illegible]

[illegible]

هو الله تعالی شأنه

کمترین بندگان درگاه خلایق پناه کاه وزیر و سلاطین و دیوان تو بکار مبارکه از عطایای عالی مرتبه مشرف و مفتخر شدیم در باب

موادی قبضه قرارداد که از جانب مبارکه در انگلاند به نجیال معظم که آمده است در این کتابچه ثبت و مندرج است

داده شده و تکمیل در زنده اماد و قرارداد آنچه متفرقه و جوابات که محبت در زیر بندگان درگاه رسم گردیده است هر کار قبضه ادای

قرار به سبب مفقود شود از عهده غرامات آن بر آمده عوض ادا حریره قرارداد پیوسته و بقبض تمام و کمال و بر جوع داشته باشیم و در آن کار

استنطاق شود سیف الله را باطلاع اولیای دولت سنیه مبارک تحمه خانه مبارکه داده عرض کرده و چگونگی را از دیوان مقدس تو ضمن قرارداد

اوراق جدیده قراردادی در دست که از نزد قرارداد مبارکه نیز بستانیم و از قرارداد ای امام در نوشته شد در ملکه نام گذارد

۷ شهر رجب المرجب ۱۲۳۰

شاه و دی

نو بچاپ که در ح گشت طرح اطلاع حاجی صبان و سایر قرارداد گردیده

۱ قراره

لا

۲

مکمله قراره

خسرو خان سلطان نور الله خان اول برزو خان فیض الله بیک خاتم بیک

امراء وراث ولد مرحوم خاتم خان

حاجی خان و کیل تقی بیک سرحد

ولد محمد حسین

۲

مکمله قراره

کریم بیک عباس بیک فیض الله اسد الله مراد عفا الله عزیز محمد بیک مطفر مهدی بیک

صفر علی محمد حسن علیقلی علی اصغر شیر محمد قاسم حسن علی شیر بیک

حسین برادر حسین بیک سید علی حاجی علی جعفر علی ملک محمد حسین تقی سیورجی

فرج شعبان اسمعیل بیک لطفعلی رضا علی شیخ محمد سهراب بیک محمد رحیم عزیز الله

سهراب عمار حسین نظر علی لطفعلی علی خان عسکر رستم حسن غفور

علی اکرم محمد یوسف علی بابا ابراهیم ملک شیورچی سردار خان محمد تقی علی

برکرم حیدر علی علیمراد نظر علی آقا خان بیک میرزا خان شیخ عرب مراد علی

ابو القاسم رفیع حیدر خان عباس اسد الله نوروز خان اسد الله نوروز علی محمد حسین

محمد تقی سلطان علی نور محمد شاه محمد کریم علی میرزا ابو الحسن حسن خان

عبد العلی آقا محمد مراد رجب

الی

هو الکافی

کمترین بندگان درگاه خلایق پناه سلطانی و ... از نواب مبارکه که از طایفه ... قدیم و ... شدیم در باب

قبض فرامین عظامی ... که ... باشد الی آخر ... [illegible] مرادی

از جمله مبارکه که در ... ما ... که ... و ... شده ... [illegible]

... در بند ... بندگان درگاه ... که ... [illegible]

... درگاه ... اطلاع ... مبارکه که ... موفق ... [illegible]

... [illegible]

... الزام ... شده ... تحریرا فی شهر رجب المرجب ... ۱۲۶۳

اهالی استرآبادی

و سجل که در ... اطلاع صاحب ... و ... قرار کرده اند

۱۴۳ که ... قرار

تفصیل

آقاجان شیرچی	ملا جعفر سرکار	محمد مهدی اسمعیل	علی اکبر حسین	علی عابدین	علی
محمد علی ...	علی اصغر	حسین عابدین	مرتضی ...	علی اوج	
حسن محمد باقر	هادی	عبدالله	علی	محمود	

شکرالله

صح

هو الکافی

گریم بندگان درگاه خلایق پناه که صاحب‌منصبان توپخانه مبارکه از طایفه استرآبادی هستیم و متعهد شده‌ایم

قبضه قراوه که از بیوتات و توپ که از سال [illegible] الی آخر [illegible]

[illegible] سواری

السنه [illegible] از جبه‌خانه مبارکه دار [illegible] توپخانه مبارکه [illegible] که در آن [illegible] و [illegible] شده

و [illegible] خانه و [illegible] موجود [illegible] در [illegible] درگاه [illegible] هر گاه قبضه از قراوه

[illegible] موجود [illegible] عوض [illegible] موجود داشته باشیم

در هر گاه [illegible] اطلاع [illegible] و جابجا [illegible] مبارکه [illegible] عوض [illegible]

[illegible] داده [illegible] مبارکه [illegible] از قرار [illegible]

تحریراً فی شهر رجب المرجب ۱۳۳۲

شاهون

توپخانه که در این [illegible] اطلاع صاحب‌منصبان و [illegible] قرار گرفته

رستم بیک بیگ‌زاده — علی بابا بیک وکیل

حاجی محمد عوض — شهباز بابا — [illegible] بابا — [illegible]

حاجی جعفرخان — صادق [illegible] — حسین [illegible]

هو الکافی

کمترین بندگان درگاه خلایق پناه کامیاب صاحب منصبان و تابین مبارکه از طایفه [illegible] هستیم [illegible] و متعهد شده‌ایم

دو باب موازی قبضه قراولی که از بندوق و تفنگ [illegible] بسته‌ایم

آخر هر [illegible] سلاح بیش از جبه‌خانه مبارکه دولت [illegible] مفصله که اسامی آنها در این [illegible] قبض و سند [illegible]

داده شده و تا کمال در نگاهداری [illegible] و افراد آنها حاضر و در جلو [illegible] تحویل در نزد بندگان درگاه [illegible]

هر گاه [illegible] قراولی [illegible] قبضه معیوب [illegible] از عهده [illegible] الا [illegible] عوض [illegible] قراولی [illegible]

داشته باشیم و هر گاه [illegible] از جبه‌خانه مبارکه داده [illegible]

[illegible] قراولی [illegible] داده [illegible] جبه‌خانه مبارکه [illegible]

تحریراً فی شهر رجب المرجب ۱۲۷۳

مجلس شورای ملی
تأسیس ۱۳۰۲
کتابخانه

کمترین بندگان درگاه جهانپناه نصرالله [illegible] ایرج [illegible]

[illegible] قرار [illegible] مبارکه [illegible] سرکار [illegible] ملک محروسه [illegible] درین [illegible]

[illegible] بندگان درگاه [illegible] درگاه [illegible]

آن [illegible] عرض [illegible] [illegible]

146 نسخه خاصه مبارکه [illegible] اگر [illegible] اخراج کرده [illegible]

[illegible] مبارک [illegible] شهر رجب المرجب سنه ۱۲۷۳

ایرج

سررشته دار

[illegible]

[illegible]

قاسم ولد محمد [illegible] — حسن خان شاطر

ملاحظه

[illegible]